

جاں سو سر زیبا



سچا سو سیل ز بیا

بِقَلْمَنْ: سروان کاذال

ترجمه - امیر محمدی

از سرایت

هنجاره مطبوعاتی افشاری

چاگاه چاپ و پرنسپ

تهران خیابان برق

ارزش ۳۰ ریال

حق چاپ محفوظ

مقدمه هنر جنم

دو جنگ جهانگیری که در قرن معاصر در اروپا در گرفته، بتدریج دنیارا بخاک و خون کشید: نه تنها تمدن بشر را از سیر در مجرای عادی خود منحرف نمود بلکه در کلیه شئون و ظاهر حیات مملل نیز تأثیر کرده حتی در طرز فکر و نحوه عمل فرد ساکنین محنت کش اینکرده پر خادمه هم تغییرات غیر قابل انکاری داد.

شرح نهضت‌ها و بلکه انقلاباتی که جنگ مخصوص دو جنگ عظیم اخیر در کلیه شعب فعالیت‌های بشری برپا کرد؛ بخشی است پر دامنه که خود استعداد و ارزش تصنیف کتب و رسائل متعدد دارد.

آنچه که فعلامور دنظر من است: ایجاد سبک نگارش مخصوصی است که در دوران این دو جنگ و بعد از آن مخصوصاً از طرف اشخاصی که کم ویش در میدان‌های کارزار حضور داشته‌اند بوجود آمد که بکلی بسیاقه و نواظهور بود. سادگی و بی پیرایگی جملات، استعمال لغات و اصطلاحات معمولی و عامیانه، عدم رعایت بسیاری از اصول و قواعد انشاء، اغتشاش و اختلاط موضوعات، از مختصات این سبک نگارش است و همین عوامل باعث می‌شود که هیجانات و تأثیرات و در هم ریختگیهای میدان نبرد کم ویش در ذهن خواننده تجلی کند: آنکه کتاب (در غرب خبری نیست) و یا (بعد) یا کتبی از این قبیل را دیده باشند در نتیجه خواندن آنها بهتر بمقصود من بی میزانند..

البته این مکتب با حماسه سرائی و رجز خوانی متقدمین بهیچوجه قابل مقایسه و اشتباہ نیست : زیرا اغراق و مبالغه و تملق و تعصبات مختلفه کمتر در آن راه دارد . و نویسنده اثر خود را صرفاً از امتزاج حقایق با حسیات خود برشته تحریر در میآورد .

بدبختانه تاکنون این سبک در کثیور ماجز از خلال بعضی ترجمه‌ها آشکار نشده و نمونه‌های زیادی ندارد . ولی آنها که پکبار بنوشتة از این قبیل برخورد کرده‌اند ، حلاوت و جذبه آن راه رگز فراموش نکرده همیشه در پی نظایر آن مینگردند .

شاید بزرگترین علت عدم رواج این سبک در زبان ما این باشد که بخصوص این نوع آثار در ترجمه آزاد بکلی مضمون و موضوع تغییر شکل داده و از ترجمه تحت المانظی هم جزیک نمر نخراشیده و غیر قابل هضم چیز دیگری بدست نمی‌آید .

کتب و مقالات خارجی در موقع عبور از سرحد ترجمه شکل و شامل خود را از دست داده نه تنها بزیبائی آنان لطمه‌ها وارد نمی‌آید بلکه نسبت و توازن خود را نیز گم کرده بصورتی نارسا و مبهم و ناموزون در می‌آیند و طبعاً چنین عروس مسخ شده کمتر خریدار پیدا مینکند . اما چاره چیست ؟

آنکه بوسعت السنه خارجی مخصوصاً زبان فرانسه وقوفی دارد بادر نظر گرفتن وجود علامات و نقطه گذاریها در خط مزبور و بازوجه باینکه آن علامات در فارسی چندان معمول نبوده چیز خوبی از آب در نمی‌آید ، تقاض ترجمه هایرا که اقلًا مفهوم متن زبان اصلی را حفظ کرده باشد قابل اغماض میداند .

در نظر داشتم من باب مثال چند جمله فرانسه را ذکر کرده ثابت

کنم که بهبیج وجه نمیشود نظری آنها را بهمان سلاست و اختصار در زبان فارسی بیدا کرد ولی اکنون فکر میکنم آنها که زبان خارجی میدانند بموضع واقعند و آنها که نمیدانند از این جملات جزء ملات خاطر طرفی نخواهند بست و بنا براین نتیجه برای نکار مرتب نخواهد بود. تصور نیرو د منظورم از ذکر این موضوع اثبات نارسانی و نقصان زبان شیرین فارسی است خیر! همچنانکه نکات شیرین عرفانی غزلیات شیوه ای حافظ، ایات پرمغز مولوی را نمیتران بدون کم وزیاد و با حفظ لطف کلام بزبان فرانسه وغیره نقل کرد جملات مختصر و زنده خارجی را که نمونه از زندگی فعال و سریع آنان و نشانه از قیمت وقت و بالنتیجه رواج اختصار در نزد آنها است نمیتوان بهمان صورت اصلی بزبان شیرین و با وقار فارسی ترجمه کرد. با اینهمه چه از لحاظ نکات فنی و نظامی و چه از لحاظ اطلاع برحوادث و وقایع عقیده دارم که ترجمه کتبی از این قبیل حتی اگر مترجم چون من تازه کار و بی تجربه باشد مفید بوده خالی از منافعی نخواهد بود.

سروان پیاده - امیر مهدوی

در اینجهان که همه چیز و همه کس دستخوش تغییر و فنا است،
در این دنیا که ملتها بتبیعت از رو حیات و اعمال خود دائمًا
در نشیب فرازند،

و در روی این زمین که صریح نظر از طول مدت کشورها نیز
بس نوشت افراد دچار میشوند:

نهور و از خود سگد شتگی میهند پرستان واقعی از هر طبقه و ملتی که
باشد ابدالدهر زیب صفحات تاریخ خواهد بود.

امیر

فصل پنجم (اعلام خطر)

شبیکه روز شنبه ۲۵ زوئن را به نیکشنبه ۲۶ هتھصل مینگرد در خانه که وسط دهکده نظامی تورن ساخته شده^(۱)) سر هنگاه تیپو^(۲) طبق معمول هرشبه، پس از یک خواب خیلی سنگین بیدار شد.

عادت داشت که در این موقع چراغ خواب بر قیرا روشن کمرده جرعه از آب معدنی ویتل نوشیده و ساعت را نگاه کند، بعد چراغ را خاموش کرده بخوابد و تا ساعت ۷ صبح در خواب سبلک و شیرینی فرود د.

اما امشب؛ شاید بعلت نعیم خنکی که از پنجره نیمه باز بداخل اطاق نفوذ نمیکرد فوراً بخواب نرفت مهندسا دراز کشید و اغمای مطبوعی او را فرا گرفته بود؛ که از صدای زنده زنگ تلفن از جما پریشه نشست و انگشتانش کلیه برق را جستجو کرد چراغ سقف روشنایی تندی در اطاق منتشر کرد.

تلفن روی میز سمت چپ تختخواب جای داشت، کنار تلفن ساعتی بود که درست ساعت یک و چهل و پنج دقیقه را نشان میداد؛ گوشی را بر داشته با صدای بیم گرمش جوابداد:

الو... بله... اینجا... سر هنگاه... اه!!

(۱) Tourne (۲) Tilleu

پس بر خاسته راست ایستاد . از یقه باز لباس خواب سینه پشمaloش نمایان بود و صورت برافروخته اش نهایت تأثیر و عصبانیت را نشان میداد .

متجاوز از دو دقیقه این وضع دوام یافت و سر هنگ فقط در فواصل تقریباً مساوی کلمه بله را تکرار میکرد .

کم کم خونسردی عادی خود را باز یافته مشت استخوانی دست راست خود را با ضربه های ملایم متواتی بروی میز مرمری مینواخت غفلتاً جواب داد :

بسیار خوب ... من ... بر شیطان لعنت . و با تکرار این کلمه که معمولاً تکیه کلامش بود قامت ورزیده خود را برافراشته با صدای لرزانی فریاد زد :

عجب ! ... تیر اندازی هم میکنید ؟ ... صحیح !!
درست میگفت غرش چند توب صدای او را قطع کرده بود .
اینها توپهای ضد هوائی منطقه شمالی خط مازینو بود مرکز مقاومت اصلی این منطقه در ۹۰۰ متری دهکده تورن قرار داشت .
سر هنگ در تعقیب سخنان خود گفت :

من دستور تخلیه را میدهم و خودم هم لباس پوشیده هم اکنون میرسم . پس گوشی را بجای خود گذاشته زنگ تلفن را بصدا در آورد
مجدداً گوشی را برداشت : الو ... الو ...

غفلتاً پنجه بواسطه فشار هوای حاصله از شلیک توپها چهار طاق شد . درب ورودی اطاق نیز پاک شده زنی با موهای خاکستری مرتب با لباس خواب ، بار نک پریده و چشمانی از وحشت باز شده !
دو آستانه آن ظاهر گردید .

سر هنک باشاره دست بباو اجتازه ورود داده بالشاره دیگر ازاو
خواهش کردسا کت بماند . بعد بالحن آمرانه و آرام بصحبت پرداخت .
الو . . شما اید ؟ بله میشنوید ؟ عجب ! میخواهید چه باشد ؟ :

وقتیکه هواپیماها با صورت بندی جمع مستقیماً بطرف باخته پیش
میروند قطعاً برای بمباران پاریس است . بله ؟ جذک ! کافیست اهر را
اجرا کنید . تورن را بایستی در ظرف دو ساعت از اشخاص غیر نظامی
تفخیلیه نمود .

هر خانواده میتواند پنجاه کیلو گرم بار باخود بردارد . الان ساعت یک
و پنجاه دقیقه است . میخواهم قبل از ساعت چهار گزارش شمار اشنونم
دیگر کاری ندارم . سپس گوشی را بجای خود گذاشت .
خانم فقط یک کلمه گفت لران . سر هنک شانه های او را گرفته

در آغوشش کشید و با نهایت سادگی گفت :

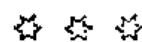
برت تو سخنان مرا شنیدنی ! غرش تو پنهان را میشنوی ! اکنون
بجریان قضایا واردی . تو زنان افسران و درجه داران را با پیشینی
صحیحتر برای حوادث امروز تعلیم داده ، پس تو برای انجام وظیفه خود
برو منهم بی کار خودمیروم . تا به اکسر فرسیده برای من کاغذ نفرست .
- خیلی خوب لران خدا حافظ خداوند فرانسه را حفظ خواهد
کرد ، ما نیز از شار جان خود در این راه مضايقه نداریم .

- بله عزیزم . . . برو . . . برو کامیونها باید معطل شوند .
اطمینان دارم که تو راه استفاده از هر دقیقه ایندو ساعت را بزنان و
اطفال خواهی آموخت . این بگفت و از همسر عزیزی که بیست و
پنج سال با او زندگانی کرده بود جدا شده فوراً بلباس پوشیدن
پرداخت پس با هفاق گماشته اش که جامده دان خیلی کوچکی بددست

داشت خارج شده دو دقیقه بعد برآهروهای زیر زمینی که توسط قوای نظامی محافظت میشد داخل شدند.

این دهلهیز سردار کلیسای کوچک تورن را به اولین دسته از سه قسم استحکامات، سنگرهای پناهگاهها مربوط میساخت که منطقه شمالی خط دفاعی مازینو را تکمیل میکردند.

این منطقه تحت فرماندهی سرهنگ تیپو اداره میشد. بیش از چند هفته از اتمام ساختمان اغلب آبادیهای نظامی خط تورن نمیگذشت زن و دو طفل یک سرگروهبان که آخرین ساکن این دهکده ها بودند پانزده روز قبل در یکی از خانه های تازه ساز ساکن شده بودند. وسائل زندگی و احتیاجات عمومی کاملا در این دهکده موجود بودند. بود مغازه های خواربار مرتب، کلیسا، مدرسه، تقاضه خانه، پادگان نظامی با آسایشگاههای لازمه حتی سالن نمایش مجللی؛ رای اعیاد بزرگ و بعضی یکشنبه ها وجود داشت این سالن در روز ۲۸ مه روز عید مذهبی و جشن سالیانه نهادن نخستین سنه ساختمان مدرسه افتتاح شده بود.



اینک جنک شروع میشد و بدون شک بزودی توپهای سنگین ۸۸ میلیمتری ضد هوائی توپهای سبک ۳۷ میلیمتری، مسلسلها، انفجار گلو لههای که از خط زیگفرید آمده و بمبهای که هوا پیما های آلمانی خواهند افکند ارکستر عظیمی تشکیل خواهند داد.

اگر بگوئیم از ماه مارس ۱۹۳۹، احتمال و قوع اینحوادث وجود داشت لزاف نگفته ایم بهترین دلیل هم این که در تورن و نه در هیچ نقطه دیگری از منطقه شمالی کسی از اینجاده متعجب نشد و

این اتفاق برای اینشب یا شب دیگری از ماه ژوئن و یا بالاخره شبی از ماه دیگر کاملاً طبیعی بمنظور میرسید بهمین جهت از همان ماه مادرس باينطرف خط مازینو دائماً در حالت حاضر بجنک بود.

سازمان واحدها بواسیله افراد متخصص و عموماً با تحریبه تکمیل می شد.

بر نامه خدمت نگهبانی و راحت باش مثل زمان جنک تنظیم میگردید. بخششانه‌ها و امریه‌ها دستورات و مقررات را روز بروز تذکر داده عملاً تفسیر میکردند. موقعه سر هنک وارد دفتر فرماندهی خود در دز اصلی حوزه یکم شد. سروان کنته Conte افسر نگهبان با تشریفات معمولی پیش آمد و با کمی تأثر این گزارش مختصر و غیر عادی را داد:

جناب سر هنک در ساعت یک و چهل دقیقه من مشغول مطالعه بودم که یکباره تمام پاسگاهها بمن اعلام خطر نمودند از تطبیق گزارشات معلوم شد که چندین رده گروههای مجتمع هوایپماهای بزرک در ارتفاع هفت هزار متری از خاور بطرف باخته پرواز میکنند ستوان لوفر Lefort هنوز مشغول شنیدن گزارشات دید بانها بود که: من بشما تلفن کردم همچنین بتمام برجهای دفاع ضد هوایی دستور دادم که وارد عمل شوند. بعد نیز چون از پریسکپها چیزی دستگیرم نشد شخصاً بالا رفته و در هوای آزاد بدید بانی پرداختم ولی با آنکه نورافکنهای ما سراسیمه هر گوش آسمان را جستجو و روشن میکردند چیزی پیدا نبود.

در ضلع ۱۲۰ کلیه نورافکنهای در فعالیت بودند ولی فقط سقفی از مه را روشن میکردند. با مشاهده اینوضع چون متوجه شدم که

تیر اندازی بهواپیما هائیکه در ارتفاع هفت هزار متر با سرعت چهار
صد و پنجاه کیلو متر در ساعت پرواز میکنند آنهم از روی حدس و
تقریب بی تیجه است، دستور آتش بس داده به تیپ تلفن کردم افسر
نگهبان مختصرآ جواب داد که خیال دارد تیپمار را بیدار کرده بلا
فاصله باجرای اوامر صادر، پردازد.

سرهنه با آرامی جواب داد: بسیار خوب. در حقیقت این
گزارش سروان کنته جای هیچگونه صحبتی را باقی نمیگذاشت.
امور انجام شده طبق کلیه قوانین بین المللی و مقررات داخلی بود:
(هر فرمانده نظامی که مسئولیت یک کدسته غیر معین دفاع ضد هوائی
را ولو یک توپ هم شده داشته باشد موظف است بر ضد هوایماهانی
که بر فراز یک منطقه سرحدی مستحکم پرواز نمایند تیر اندازی
کند.)

علاوه امشب بر فراز منطقه شمالی خط مازینو صحبت از چند
فروند هوایما نبود بلکه در حدود صد گروه هوایماهای آلمانی بر-
فراز این منطقه پرواز میکرد. بنا بر این هیچگونه تردیدی مورد نداشت
از طرف دیگر خبر این حمله هوائی فوراً بوسیله رادیو تلفن
پاریس مخابره و با وجود اینکه شب یکشنبه و کلیه مراجع رسمی و نظامی
تعطیل بود. بدون فوت وقت بوسیله مأمورین مر بو طه دریافت و ابلاغ
شده باسوت و شیپور و رادیو قبل از اینکه بمب افکن ها باران خرابی
و مракب بیارند اعلام خطر شده بود:

از همه اینها گذشته سازمان دفاع ضد هوائی منطقه پاریس از
ماه مارس ۱۹۳۹ با پیش بینی چنین حمله سدهای هوائی را دسترسی
بود. آیا باز هم شبکی باقی میماند؟

سرهنهک چهار نفر افسر و سه نفر درجه داری که در ذفتر فراندھی کار میکردند، مخاطب قرار داده بالحنی آرام و آهسته ولی جلسی چند کلمه مختصر صحبت کرد:

« آقایان ما در حالت جنگ هستیم . بدون شک بزودی اعلامیه رسمی در اینمورد از استر اسپورت خواهد رسید . ماهمه و ظایف خود را که دقیقاً میشناسیم انجام خواهیم داد . پس هیچ اشکالی در بین خواهد بود » سپس کاسکت خود را بر داشته با دست کشیده ایش روی مبل گذاشته پشت میزش نشست .

سروان کنته و سایرین خبر دار ایستاده منتظر دستور بودند لحظه بعد صدای ستوان لوفر بلند شد :

- جناب سرهنهک : دیده باشها اطلاع میدهند که دیگر هوابیمایی نمیگذرد . هیچ کدام آنها حتی یک بمب هم بر روی منطقه ما نیزداخه اند .

سرهنهک گفت : خوب از منطقه مرکزی و شرقی هم پرسید به یعنی آنچه ها چه خبر است .

- اطاعت میشود جناب سرهنهک . فوراً دستگاه برای اجرای امر بکار افتد .

در این موقع اتفاق غیر متربقه روی داد که هیچکس از حاضرین تصویر آنرا هم نمیتوانست بگند . یکی از درجه داران فریاد کشید: دقت کنید ! رادیو !

سرهنهک دستور داد : صدا را بلند کنید .

گروهبان دو تکمه بزرگ موج را چرخانید و فوراً صدای صاف مردی که فرانسه را در کمال روانی و سلاست صحبت می‌کرد همه را مبهوت نمود.

این صدا صحبت می‌کرد، حرفهایی میزد، چنین می‌گفت:
«پیام ارتش آلمان به سران لشکر، افسران ارشد، افسران، درجه داران و سربازان خط مژینو و سپاههای سرحدی فرانسه... پیام ارتش آلمان به ...»

این مطالب عجیب سه دفعه تکرار شد.

سرهنهک زیرلب می‌گفت: خوب خوب پرشیطان لعنت این مزاح حقه بازی مخصوص آلمانها است این دیگر خیلی جسارت است.
واقعانیز این عمل که در شرف و قوع بود در سراسر خط مژینو بجنک صورتی دیگر میداد و بالا اقل سعی می‌کرد جنک را بصورت دیگری دریاورد.

باری گوینده رادیو پس از سکوت کوتاهی بصحبت ادامه داده چنین گفت:

«گروههای قوی هوایی آلمانی از بالای سرshima گذشتند می‌وند تا بر فراز پاریس و سایر شهرها قدرت نمائی کنند مسئولیت این عمل بعده دولت انگلستان است، که از ماههای قبل برای محصور کردن و اختناق آلمان دست باقداماتی زده دولت‌هارا تشویق می‌کند که برای انهدام آلمان اتحادیه‌های مرموزی تشکیل دهند.

پیشوای آلمان که نمیتواند در مقابل ایجاد این حلقه مرک بر گرد ملت خود خونسرد بماند بحکم اطاعت از وظیفه عالی خود تصمیم گرفت برای روشن شدن ذهن سران کشور فرانسه و پرده برداشتن از

جلو چشم انگلیس و اعلام بملت هایی که با فریب خوردن از سیاست خود پسندانه و غدر امیز و حریصانه انگلیس خود را بخطر میاندازند
قدرتی اعمال زور کند»

«افسان، سربازان خط مازینو، هوایپماهای آلمانی به منطقه مستحکم شما یا شهرهای نزدیک حمله نخواهند کرد و خط زیگفرید نیز ساکت نبودن فعالیت خواهد ماند اراده و امید آلمان بزرگ همیشه این بوده و هست که باملت نجیب فرانسه و امپراطوری مقتدر آن بنفع تمدن و استقرار صلح برادرانه کنار بیاید.
از سربازان بر سربازان درود باد.»

پس از اینکلام سکوت برقرار شد. ابتدا شنوندگان متوجه صافی و خلوص تعجب آور صدای رادیوئی نشده، هیچگونه صدای اضافی و خارجی اینصدا را مغشوش نمیکرد.

بنظر میرسید که اینصدا از گلوی یک شخص حاضر در این دفتری که زیر بیست متر خاک و سمنت قرار داشت بیرون میآید. نه! شنوندگان ابتدا هیچ بصرافت این موضوع که ثابت میکرد پست فرستنده اینصدا در خط زیگفرید چند کیلو متری این محل بوده و دستگاه بادقت تنظیم شده نیفتادند. هیچ یک از حاضرین از سر هنک گرفته تا درجه داران متوجه این نشدنی که در تمام طول خط مازینو در شمال و مشرق و جنوب تمام گیرنده ها همین کلمات را بهمین صافی میگیرند چیزی که آنها را مات و میهوت میکرد این بود که از یک منبع

رسی نظامی این نوع تبلیغات سیاسی منتشر میشد. در هیچ جنگی نظیر این کلمات شنیده نشده و بخاطر هیچکس هم خط و رنگ نمیکرد که روزی شنیده شود.

اما این عده : سرهنگ لران تیپو سروان ژان کنته ستوان لوئی لوفر و پیرنوبل و شارل درا و درجه داران که آورین نار بون و لوکابری وزراک کوئن نامیده میشدند، بالاخره این فرانسویها این لوولادان خلف فرانسه با افکار روش و احساسات پاک نمیتوانستند مدت طولانی تحت تاثیر این صدای غیرمنتظره و ناشنیدنی قرار گرفتند هاج و حاج بهانند. یکباره شاید خنده هشت مرد سکوت را درهم شکست که در آنیان صدای سروان کنته از دیگران عصبانی تر و خشنکتر بوده تشخیص داده میشد وقتی کمی آرامش بر قرار شد سروان گفت : جناب سرهنگ معذرت میخواهم من بشما سرهنگ کلامش را بر پنهان گفت :

- کنته حق دارید بخندید . همیشه میگفتند که آلمانها هر دهان روانشناسی نیستند . موقعیکه وابسته نظامی سفارت فرانسه در برلین بودم اینه موضوع بمن هم ثابت شده بود اما در این قضیه بخصوص آلمانها تحت تأثیر پیشوای خود دیوانه شده اند و ستاد ارشاد پیشوا مارا احمق تصور میکنند .

نه تنها ما فریب این کلمات را نخواهیم خورد بلکه درس عبرتی نیز از آن خواهیم گرفت .

سپس برخاسته قیافه افسران و درجه داران را بر اندازی کرده و با صدای بهم گرم خود هر یک از آنها را مخاطب ساخته بالعنه ساده و در عین حال آمرانه گفت :

- سروان بدز را دقیقاً بازدید کنید افراد و وسائل باید چنان آماده باشند که گویا بمنطقه اما از زمین و هوای حمله شده است . ستوان لوفر شما باشه نفر نویسنده تان اینجا مانده طبق معمول ارتباط را حفظ

گنید شما هم ستوان لوفر اینجا بمانید تا وقتیکه ستوان لینارد بیناید
گزارش جزئیات را از او گرفته مطمئن شوید که تخلیه تورن کاملاً
انجام یافته است و اگر در این موضوع کوچکترین اشکالی باقی بود
خودتان با لینارد به تورن رفته و اقدامات لازم را بعمل بیاورید تا
دستورات کاملاً رعایت و اجرا شود ستوان گرا شما بامن بیاید ، من
برای بازدید تمام منطقه میروم . سپس کاسک خبود را بسر داشته
بطرف درب خروج که سروان مشغول باز کردن کلون فولادی
آن بود رفت .

اما قبل از خروج بر گشته و با صراحتیکه او امرش را ساده و
روشن میکرد گفت :

- لوفر ممکنست که از تپ پیا لشگر بخواهد با من صحبت
کند . من بازدید منطقه را از طرف شمال شروع کرده بغرب و جنوب
ختم خواهم کرد . بازید هر کدام از این سه قسمت در حدود نیمساعت
طول خواهد کشید باین ترتیب هر ساعتی شما میتوانید با من صحبت
گنید قبل از قبلاهم ممکنست بگویید که من برای بازدید منطقه رفته ام .

ضمناً با توجه به این پیام گستاخانه رادیوئی و مقدمه چینی های
خیانت آمیز و رجزخوانی های ستاد کل ارتش آلمان من مطمئنم که بزودی
کار یک کظرفه شده سر و صدائی برآه خواهد افتاد . در اینصورت فوراً
بمن اطلاع دهید .

- اطاعات میشود جناب سر هنر.

در اینجا بی مناسبت نیست برای کسانی که اطلاعات کاملی در
این موضوع ندارند شرح دهیم که خط مازینو با منظمات و جناحین و
دباهه های آن مانندیک کمر بند استیحکاماتی گرد فرانسه در مقابل آلمان

گشیده شده و چون بیش بیش میشد که روزی بیطرفی بلژیک و لوکزامبورک نیز تقضی شده و از اینطرف قوای دشمن بخاک فرانسه حمله کنند در مرز اینکشورها نیز امتداد یافته، باینظریق که از کاله شروع و در امتداد سرحدات بلژیک ولوکزامبورک کشیده شده که در این قسمت چون منطقه پوشیده از جنگل و عوارض طبیعی است بایجاد چند مرکز مقامات و نقطه اتکاء بتئی اکتفاشه است.

سپس در نواحی شمال خاوری وردن یعنی بولی و بیچ و هاگنو استحکامات خاص و بینهایت قوی سدی بوجود آورده که شایسته مقابله در برابر استحکامات آلمانی و دفاع ملتی بزرگ میباشد. بالاخره این خط در شمال استراسبورک و جنوب مولهوز ساحل چپ رودرن را دنبال میکند. چون از وردن تا استراسبورک زمین از همه جا بازتر و برای یورش آلمانها مناسب تر بنظر میرسد؛ مخصوصاً قویترین و مخفی ترین استحکامات در این ناحیه ساخته شده است در آلنزاں آنجا که رودرن هم مرز را تشکیل داده و هم مانع برای دفاع از مرز تشکیل میدهد خط طویل سنگرهای ساخته شده که پهلو به پهلوی هم داده و میتوانند سطح رودخانه و سواحل و شیبهای طرقین و حوالی آنرا با آتشهای خود مضروب کنند.

در انتهای جنوبی خط مازینو درست در حاشیه جنگل عظیم هارت منطقه جنوبی واقعست که از سه دسته استحکامات شبیه بمرز وردن - استراسبورک تشکیل شده است. منطقه جنوبی از لحاظ قوی شباهت تامی به منطقه شمالی سرهنگ تیهو دارد.

خط مازینو از لحاظ سازمان بنواحی چندی تقسیم شده که تابع منطقه های نظامی ۲ و ۶ و ۲۰ و ۷ میباشند

هر ناحیه در داخله خود بمنطقه ها و هر منطقه بچندین حوزه استحکاماتی تقسیم شده است. هر منطقه بفرماندهی یک سرهنگ و هر حوزه زیر نظر فرمانده یک آتشبار یا یک سروان اداره میشود. عمولاً هر حوزه استحکاماتی از یک دژ اصلی که با توپهای سبک و سنگین و توپهای ضد هوایی مجهز است، پناهگاههای متعدد بتقاضی با توپخانه سبک پاسگاههای نورافکن دیدگاهها و آشیانه های مسلسل تر کیب میشود که تمام این تشکیلات با خطوط رابط زیرزمینی عمیق بهم مزبوط است همچنین بین حوزه ها و منطقه ها ارتباط زیرزمینی برقرار است بقسمی که شما میتوانید از ابتدا تا انتها خط ماژینو را که سیصد و ده کیلومتر طول آنست گردش کنید بدون اینکه از خارج دیده شوید هر حوزه استحکاماتی یک قسمت مقدم دارد و یک قسمت مؤخر و یک مرکز.

در قسمت مقدم ابتدا همه گونه موادی سرپوشیده و خندقها برای متوقف کردن و یا لایل تولید اشکال فوق العاده در پیشروی عناصر زرهی، ارابه های جنگی، نارنجیک اندازها، شعله افکن ها و افراد پیاده دشمن وجود دارد در همین قسمت مقدم برجهای متتحرکی تعیین شده که از مزغلهای آن افواع توپ های مختلف و مسلسلها میتوانند تیر اندازی کنند.

در عقب خطوط ارتباط زیرزمینی جهت تدارکات و اخراجات ساخته شده است و در مرکز یعنی در زمین، زیر بن، در زیر سقفهای فولادی، در اعماق دهها متر فاصله بفاصله در طول راهروهایی با پله های خودکار پستهای دیده بانی وجود دارد که از آن پستهای پرسکوفهای (۱) بالا آمده و در سطح زمین از میان یکدربخت پسا شکاف صخره های

طیبی سر در آورده است بالاخره در مرتفعترین نقطه حوزه دیدگاههای دائمی شده که از آنجا دیدبانهای دائمی یا موقتی بکمک دوربینهای خود دیدبانی پریسکوپ‌ها را تکمیل می‌کنند.

پست فرماندهی، کلیه ادوات تلگرافی تلفنی رادیو، آسانسورهای مختلف برقی و آبی انبارهای مهمات کالیبر کوچک، آسایشگاههای با تمام لوازم و وسائل زندگی و استراحت افسران و درجه داران و افراد، مایحتاج بهداشتی و احدها، آشپزخانه، راهروهای مجهز بخط آهن و واگونهای کوچک جهت ارتباط بین واحدهای مختلف، دستگاههای مولد برق و روشنایی، ماشینهای تخلیه هوا بر ضد حمله گازها و بالاخره انبار مهمات کالیبر بزرگ تمام این‌ها در قسمت مرکزی نزدیکتر بخط مقدم وجود دارد.

در قسمت مرکزی مایل بعقب مخزن آب آشامیدنی، تقاهت خانه و بیمارستان احتیاط، اطاق انتظار و اطاقهای عمل فوری، انبارهای ابزار و مواد اولیه مایحتاج زندگی وغیره وجود است تمام این شهر زیر زمینی بوسیله آسانسورها و بارکش‌های که با پلکانها و سطوح مورب مضاعف شده بهم مربوط است. راهروها در فواصل معین در یقه‌های زره داری بخارج دارند که هم مثل دربهای معمولی باز و بسته می‌شوند وهم بوسیله دستگاهی که در دفتر فرماندهی وجود دارد ممکن است در موقع لزوم آنها را باز کرد و بست. بالاخره زیر کلیه این تشکیلات مینهای تعبیه شده که در موضع

(۱) پریسکوپ دوین مخصوصی است بوسیله آن از داخل سنگرهای پاسگاهها می‌توان خارج را دید پریسکوپ در زیر در یا بینها نیز زیاد مورد استفاده واقع شود

پیش روی غیر قابل دفاع دشمن میتوانند واحد یا حوزه و حتی تمام یک منطقه را بهوا پرتاب کنند.

طبیعی است همه ساخته‌انهای مختلف خط مازینو حتی الامکان استیار و مخفی شده بطوریکه از خارج باشکال کشف نمیشود.

مهندسين جاده‌های غیر مخفی را بحداقل ممکنه تقليل داده اند از تمام تپه‌ها و چنگل‌ها خواه طبیعی، خواه مصنوعی، از تخته سنگها و صخره‌ها تپه‌ماهورها و نهرها برای استیار واحدها و وسائل دفاعی با در نظر گرفتن نکات فنی اسلحه و ادوات مختلف استفاده شده است.

در اين مناطق زمینهای مسطح و دشت‌های لمبزد ع، مزارع سبز و خرم و خلأوستانيها در ظاهر کاملاً دست نخورده بنظر میرسند. هیچ دز، برج و یا موضع اسلحه در خط مازینو تا وقتیکه تیراندازی نکند کشف نمیشود یعنی فقط موقع بروز جنگ خود را نشان میدهد.

بعلاوه عمق زیاد پناهگاه‌ها توడه تخته سنگها و خاک فشورده شده و بتن، خیامت و جنس زره‌های فولادی بقدرتی مستحکم است که ضربات توپ را مستخره نمیکند.

این بود شه آنچه که ستاد ارتش فرانسه خواسته و عقل و وهن مهندسين بوجود آورده و بطور قطع و یقین در شب ۲۵ ژوئن همین چيزها باعث اطمینان هزاران هزار مردیکه از کاله تامولهوز پاد دان مرذی خط مازینو گرا تشکیل میدادند بود.

کمی فراتر رویم و بگوئیم این تشکیلات قوت قلب تمام فرانسه بود.

فصل دوم

((گلو له های نخستین))

یکی از امور غیر طبیعی و تعجب آور جنک اخیر اینست که دولتهای محور (زم - برلین) در روزهای اولیه جنک هیچگونه اقدامی برای مغشوش کردن انتشارات رادیوئی فرستنده‌های فرانسه، بلژیک، انگلیس، هلند، پرتغال و هیچیک از کشورهای موافق متفقین بعمل نیاوردند.

شاید علت این بود که مدل محور از معامله‌متقابلة فوری و انهدام پستهای بزرگ فرستنده خود میترسیدند. بخصوصاً که وجود عناصر انقلابی ضد نازیسم و ضد فاشیسم در آلمان و ایتالیا محرز و مستلزم بود. این عناصر گرچه خیلی معنو دو مخفی بودند ولی از افراد مصممی تشکیل میشدند که سالیان متعددی فشارهای شدیدی را تحمل کرده و مرامشان در این جمله خلاصه میشند:

« در شروع جنک یعنی المللی جنگیدن بر ضد دشمنان حقیقی داخلی و مردن در اینراه بر مبارزه با دشمنان احتمالی خارجی مقدم خواهد بود. »

گرچه در آلمان و ایتالیا تمام پستهای فرستنده بیسیم و رادیو بخوبی محافظت میشد ولی سیاست محور در اینمورد بخصوص یعنی محترم شمردن انتشارات رادیوئی متفقین و مختلف نکردن آن بسیار

عافلانه بود زیرا نه تنها از طرف متفقین پاداش داده میشد بلکه مخالفین داخلی را نیز در اخذ نضمیم مزدود مینمود و همین تردید و عدم فعالیت فرصتی بدست دول ممحور میداد.

شب ۲۵ زوئن چند دقیقه پس از عبور گروههای بمبا فکن آلمانی از خط مازینو پیام سناد ارنش آلمان خطاب به امرا - افسران ارشد - افسران جرء درجه داران و سرداران فرانسوی نزبان فرانسه در نمام طول خط مازینو منتشر شد همچنان صبح‌الدم روز پیشنهاد ۲۵ زوئن پیام - دولت آلمان متعاقب بهباران بارس در همه جا شنیده شد و بالاخره هفت و نیم صبح دوشنبه ۲۶ زوئن پیام پن نخست وزیر فرانسه در رادیوهای خط زیگفرید و همای عالم منعکس گردید.

خط زیگفرید که ساخته‌مان آن از سپتامبر ۱۹۳۷ در مقابل خط مازینو و بر وابت آن شروع گردید چون علاوه بر مرز فرانسه در مقابل مرزهای هلند و بلژیک و سویس نیز امتداد دارد از خط مازینو طولانی‌تر است. آبا مستحکم‌تر از آن هم هست؟

جیک در این‌مور قضاوت خواهد کرد. در همین مدت روز ۲۵ زوئن و شب بعد از آن جنگی بین خط مازینو و زیگفرید وجود نداشت. در منطقه شمالی گاهی صداحای دور دستی شنیده میشد که مسلمان از جنگهای هوائی حکایت میکرد.

عبور هوای‌ماهای شکاری زیادی که از جانب باختر بسمت خاور پرواز میکردند و همچنین ایاب و ذهاب گروههای معدد بمبا فکن و شکاری‌هایی که از خاور بطرف باخته باز میگشند عکس برداری و دیده شد که تمام دریک ارتفاع زیادی میپریشدند.

صبح روز دوشنبه ۲۶ زوئن سرهنگ تیبو پس از آنکه

بساتائق نهادن پیام نخست وزیر را شنید کاسکه خود را پس گذاشتند دور بین قوی چشمی بگردان انداخت و به مراهی سروان کنته به پست دور مراقبت رفت، فکر هر دو آنها متوجه سخنانی بود که شنیده بودند.

پس از گذشتن چهل ساعت از شروع جنگی که فقط و فقط در از هوا و هوس هیئت حاکمه آلمانی برپا شده این سخنان وضعیت لویه فرانسه و انگلستان و اروپا و بالاخره دلیه دنیارا مشخص میگرد رئیس دولت فرانسه مختصرآ گفته بود.

«غفلتا آلمانها پاریس . لیل ووردن و ایتالیائیها تولون و مارسیل را بمباران کردند ، قوای موتوریزه آلمان بطرز ناگهانی از داخل جنگل سیاه *Foret Noir* که در آن مخفیانه تجمع کرده بودند ظاهر شد. هنگهای آلمانی بیطرفی سویس رانیز تقض کرده بلفر Belfort و نواحی اطراف آنرا اشغال نموده اند. در همان موقع وزول Vesoul و بزانسون Besançon بمباران میشدند. در زمین و آسمان جنک جریان دارد

بسیع شروع شده . نقشه جنگی بخوبی اجرا میشود . دولتهای فرانسه، انگلستان. پرتقال. سویس. رمانی لهستان روسیه، یوگسلاوی یونان، ترکیه (۱) متفقاً به دولتين آلمان، ایتالیا اعلام جنک داده اند دول بلژیک، هلند، اسپانی و کلیه کشورهای اسکاندیناوی اعلام بیطرفی کرده اند

بلغارستان و هنگری بواسطه وعده های دشمن در حال انتظارند در تمام چلک و اسلوک جنک ادامه دارد چکها و اسلوکها بر ضد نازیها میجنگند. در اطریش ملت بر ضد اشغال و بسیع آلمانها طغیان کرده است کشورهای آمریکای جنوبی هنوز ساختند. انگلستان در مقابل

نیروی هوایی آلمان گه بیهوده سعی میکند لندن را بمباران نماید
دفاع میکند و در عین حال دوهزار و پانصد هوایی شکاری و
 بمباران بفرانسه میفرستد و بالاخره اولین نیروی انگلیسی مرکب از
سیصد هزار نفر سر باز شروع بعبور از دریایی ماش کرده‌اند تا در
جناح چپ نیروهای فرانسوی و دوش بدش آنان آماده دفاع شوند
سرهذاک تیو این پیام رسمی را رو به مرفته این‌طور تفسیر کرد:

ما ضربات سختی را تحمل کرده و خواهیم کرد ولی جریان
اضاع رضایت بخش بوده‌مایه امیدواری است. بیفایده نیست در اینجا
توضیح داده شود که حوزه ۱ استحکاماتی منطقه شمالی تنها جنگل
قابل ملاحظه که در دشت الزاس سفلی دیده میشد اشغال نموده است.
این جنگل در کرانه رودرن بین شهر کوچک فرانسوی بیشویلر
و دهکده آلمانی لیختنau Lichtenau Bishe-viller
چهار کیلومتری شمال باختری استراسبورک قرار دارد.

دز اصلی این حوزه در حاشیه جنگل نزدیک خط‌آهنی که از
استراسبورک به راستات Rastat و مایانس mayance می‌برد بر فراز
یک تپه مرتفع سنگلاخ و پر صخره بنا شده است. وجود این تپه در
میان دشتیکه نهرهای متعدد از هر طرف آنرا شکافدار کرد و پس از
بارندگی تبدیل به باطلاقها و منجلابها می‌شود، یکی از هوسهای
فراؤان طبیعت بشمار می‌رود.

در قدمتی از این تپه که از چند تخته سنگ تشکیل شده و وضعی
دارد که سر بازان میتوانند در آنجا مخفی شده و در عین حال میدان
دید وسیعی در مقابل خود داشته باشند زده مراقبت این حوزه مستقر
می‌شود و صحره که ظاهراً یک سنگ یا کپار چه به نظر میرسد در حقیقت

پر از آشیانه‌های بُشی اسلجھه مختلفه میباشد.

دیدگاه حوزه در شکاف یکی از همین صحره‌ها که شباهت نامی بیک مخروط ناقص دارد واقع و دارای دو نردبان آهنی موازی است که دو نفر میتوانند از آنها بالا رفته و از آنجا تمام نواحی اطراف را زیر نظر بگیرند. پس از آنکه سرهنگ و سروان باین دیدگاه رسیدند اولی دوربین بدهست و دومی با چشم شروع به بررسی افق باخته‌ی نمودند. در نظر اول در ششصد متری راه آهن بنظر میرسید. پانصد متر آنطرف تر جاده عمومی شماره ۲۸ که از استرالیبورک بجهة شیبنهارد Cheibenhard و مایانس میرودمشاهده میشد. یکی دو کیلومتر دور تر پیچ و خمهای شعبات رو درن و پس از آن شیط عظیم رن بود ساحل آنطرف خاک آلمانست و جلو و عقب لیختن‌خیز خط زیگفرید است که زوایای پیش آمده سنگرها، خطوط مانع ضد تانک و شبکه سیمهای خاردار آن بخوبی دیده میشد اما استحکامات و سنگرها چون زیر زمینی و بخوبی استنثار شده بودند.

سروان گفت که مثل همه اشخاص عصبانی نسبت بتغییرات جوی زیاد حساس بود بی اختیار گفت: چه هوای خوبی! سرهنگ زیر لب فرموده کرد: تعجب در اینست که همیشه روزهای شروع جنک‌هوا خوبست. جلوی چشمستان آبادیهای وسیع در رن گسترده شده بود خمیدگی رود عظیم در آنجا یک شکل S تشکیل میداد که در سمت چپ آن یعنی در شمال باخته‌ی پل دروزنهiem Drusenheim دو کشور را بهم مربوط میکرد. رو برو یعنی در سمت رو بباخته دهکده بزرگ لیختن‌خیز دیده میشود که در میان چمنزارهای سیز وانبوه درختان تیره

رنک گسترده شده است

بیست شعبه که از رودرن مجز اشده آینجا و آنجا تشکیل رودها و نهرهای داده که طرفین بعضی از آنها مشجر بوده و عده دیگر در یاچه‌های کوچکی بوجود آورده‌اند. آنطرفت، آنطرف این رود عظیم، در نواحی دیگر در نقاط دیگر خط زیگفرید در این صبح‌دم زیبای ژوئن زیر این آسمان آبی که خورشید در آن میدرخشید و قطعات ظریف‌ابرها سفید باوزش نسیم ملايم شمال در آن بدنبال یك‌دیگر میدويدند چه وقایعی میگذشت؛ این دونفر افسر پنج‌دقیقه تمام بادور بین منطقه آلمانی لیختن‌را که درست رو بروی آنها واقع بود ملاحظه کردند.

این منطقه از آن‌سمت برپل و جاده مرزی دروزنهیم تسلط داشت همان‌طور یکه منطقه شمالی از این سمت برهمین پل و قسمتی از جاده که وارد خاک فرانسه میشود مسلط است.

این پل میان گذاری شده ولی هنوز دستور انفجار و انهدام آن نرسیده بود.

بالاخره سرهنگ گفت، کنته چه می‌بینید؟

سروان جوابداد: تقریباً همان‌چیز یکه در ظرف این سه ماه‌هی روز دیده‌ام با این تفاوت که امروز این‌خواالی بکلی خلوتست. سرهنگ: بله همه روزه بویژه صبحها افرادی‌گاری و افسران و درجه‌داران بازرس در میان ردیفهای موافع ضد ارابه و در طول سنگرها و پیچ و خمهای آن دیده میشدند. این درست ولی چیز دیگری هم هست.... عرض کردم جناب سرهنگ تمام سر پناهها مفقود شده اکنون آنها هم مثل ما فکر میکنند که پس از این نگاه‌داشتن افراد در زیر آسمان

باز از احتیاط دور است.

- بله همین طور است.

- آه ! . چه خبر است؟

- آنجا بر است و در عقب قریه کوچک گرو لز بوم Grauelsbaun چیز های تازه دیده می شود .

- آه ! .. آه ! بله می بینم اینها دیروز صبح نبود مثل این که شب قبل (از زمین روئیده) و هنوز درست است تارنشده اند . بخوبی پیدا است که تازه بوجود آمده اند بنابراین ما آنها را کشف کرده ایم . بله هیچ شک نیست ، که ما اولین کسانی هستیم که آنها را می بینیم . این یک دیدگاه یا برج مجهز بتوب ضد ارابه و مسلسل است . افسوس که بمن دستور داده شده که ابتدا تیر اندازی نکنم . این دیدگاه با سه گلوله توب که از موضع مقدم حوزه ۱ تیر اندازی شود نابود خواهد شد .

- بله جناب سرهنگ ولی تعجب در اینست که مامفود شدن سرپناهها و پیدا شدن این برج را ندیده ایم و حال این که من تبا انور افکنهای ما تمام خط را روشن می کرده اند .

- کنته در عرض نور افکنهای آنها هم خط مارا روشن می کرده اند دفعه اول نیست که دید بانهای ماخیره و نا بینا شده اند . درست معامله مقابله بوده است . شاید اگر ما هم بوضعیت خارجی خود تغییری داده بودیم آنها نمیتوانستند به بینند .

- جناب سرهنگ . امیدواریم که سلاحهای ما ...

- میخواهید سلاح هایمان را مقایسه کنید ، کنته عزیزم من آلمانهار ابخوبی میشناسم برای این که مدتها میان آنها زندگی کرده ام . پیام محیلانه ستاد کل ارتش آنها بخط ماژینو می گفت : « خط زیگفرید ساکت خواهد ماند »

ولی قضیه غیراز این و پر واضح است که بزودی در موقعیکه ما بهیچو جه منظر نیستیم تمام توپهای زیگفرید بر ضد مازینو بفرش در خواهد آمد.

- جناب سرهنگ اگر تمام مناطق مثل منطقه ما باشد ...

- گفته این منطقه متعلق بشماست. متعلق بن است متعلق بفرمانده گروهان است و حتی متعلق به ساده‌ترین سرباز است که در بهداری یا سردشته داری کار می‌کند. اما فعلاً بدون اغراق می‌گویم که شما حق دارید. اگر تمام مناطق مثل منطقه‌ما بود ... و از کجا معلوم که نباشد همانطور که من یک سرهنگ هستم مثل سایرین و هیچ نمایزی با آنها که می‌شناسم ندارم ... خوب کافیست. من که چیز دیگری نمی‌یشم. شما چطور؟

- هیچ جناب سرهنگ. بنا براین بنظر من ما کاری نداریم جز اینکه منتظر اولین رگبار گلوله باشیم. این انتظار زیاد طول نکشید سرهنگ تیبو وابسته نظامی سابق فرانسه در برلین وقتی می‌گفت:

« بزودی در موقعیکه ما بهیچو جه انتظار آنرا نداریم. »

اشتباه نمی‌کرد.

* * *

همه روزه در ساعت ۱۱ کلیه افراد پادکان جز دیدبانها و افراد خط اول مشغول ناهارخوردن بودند ولی از روز قبل نهار را نیمساعت زودتر میدادند. و باطرزی مرتب و دقیق یقلاویها و قمه‌های انفرادی پر شده بمواضع میرسید. و تمام افسران، درجه‌دان و افراد در موضع خود غذا را صرف می‌کردند.

آلمانها این تغییر ساعت ناهار را نمیدانستند. باین ترتیب در ساعت

۱۱ روز دوشنبه ۲۶ زوئن در منطقه شمالی همه ناهار خورده بودند.
 سر هنک لران تیبو، هکتور کرنان: فرمانده آتشبار، سروان
 زان کنته فرمانده حوزه، ناهارشان را در ساعت ۱۰ و سهربع خورده
 و باهم بصیره مرتفعی که دیدگاه در آن قرار داشت رفته بودند.
 بری Berry سرگروهبان سوار و مارسل و بو کروهبان
 دوم توپخانه در بالاترین نقطه دیدگاه بودند و از آنجا بوسیله لوله
 صوتی با محل افسران مزبور ارتباط داشتند.

سر هنک پیپ کافت و کوتاهی را میکشد. فرمانده آتشبار
 سیگاری بدست داشت و سروان کنته تن و تن بسیگار خود پک
 میزد.

آفتاب گرم، ابرهای نازک قشنگ، نسیم ملایم خنک، جلوه
 خاص باین لحظه میدادند. در تمام این دره، زمینهای سبز روشن و
 مغز پسته، آبهای آبی رودن و شعبه های آن، دهکده های زیبا که
 از دور مثل بازیچه اطفال رنگارنک و قشنگ بود پیشه های سبز سیر،
 همه و همه در زیر شعله خورشید میدوشیدند. پرند لان زمزمه
 میکردند. گاهگاه از دهکده دروز نهیم که اهالی آن تخلیه و تحت
 اشغال نظامیان بود صدای کوتاه شیپوری بگوش میرسید. تمام محوطه
 خلوت بود تا آنجا که چشم کار میکرد و دورین میدید در میان
 مزارع و جاده ها کسی دیده نمیشد. اینجا در ساحل چپ رودن
 و آنطرف در ساحل راست دشت و رودخانه دهکده ها و مزارع همه
 خالی از سکنه بودند و ذیروحی در آنها دیده نمیشد. سربازان هم
 بیسر و صدا در مواضع خود فرورفتند بودند ولی همه جادر و نزدیک
 پیشرفتگیهای خطوط طبیعت، موائع خندارابه، امتداد سنگرهای مخصوصاً

منظره اسرار آمیز ورژها، استحکامات و دیدگاههای استثمار شده بصورت
عیوبی بنظر میرسید، در این میان برجک آلمانی؛ همان برجی که شب
(از زمین روییده بود) آنجادر سمت راست گرو لنز بوم چون ابوالهول
عجیبی واضح و آشکار نمایان بود.

باری ساعت دروزنهم که بیش از نیم فرسخ از دژاصلی این منطقه
فاصله نداشت شروع بزنگ زدن کرد نسیم شمال شرقی طنین صاف
صدارا بخوبی بگوش میرسانید .. دنگ ... دنگ ... دنگ ... سروان کنته
گفت : ساعت یازده...

در این لحظه غفلتادر هوای سبک و صاف و در خشان صدای احتراق
مهیبی برخاست و در همه جا منتشر شد. احتراق عظیمی که تا کنون
نظری آن بگوش هیچیک از فرانسویان نرسیده بود. دنباله این احتراق
مانند صدای سوت موشک بسیار بزرگی کشیده شده بتدربیح دور و
کوتاه شد تا بکلی محو گردید.

لحظه غیرقابل توصیفی بود. سکوت مرگباری بر فضای مستولی
شد که گفتی که ره زمین از حیات عاری شده است. سپس در ارتفاع
خیلی زیاد زوزه موشک بلند شده با سرعت و شدت هولناکی رویت زاید
گذاشته غفلتا با انفجار خفهان آوردی بزمین خورده، پس از یک لحظه
سکوت مرگبار ... بالاخره صدای انفجارهای مرموزی بلند شد.

سروان کنته با انگشت نقطه را نشان داد و گفت : آنجا ...
آنجا ... شهاب در خشانی بزمین افتاد. جایی که سروان نشان میداد
شمال منطقه و در محوطه حوزه دوم بود که مدت نیم دقیقه آتششانی
مرکب از درخت و خاک و سنگ و شعله و دود از آن بر میخاست.
کرنان فریاد زد : درست رونی دژ است.

سر هنگ بالحن پر معنای گفت . لعنت بر شیطان . سپس با تغییر لحن گفت : کرنان : آتش کنید با سه ضربه جوابشان را بدھید . بر ج تازه را بز نیزد . کنته شما اینجا بمناید و مراقب باشید .

من بحوزه ۲۵ میروم . احتراق او لیه صعود عمودی گلوله بطرف آسمان ، سکوت و بعد صفير سقوط و انفجارش تمام چیزهای تازه است که معلوم میکند گلوله بقدرتی بالامیرو در که از فضای هوا و از اطراف کره زمین خارج شده دو مرتبه بر میگردد .

باید در مقابل ماتو پخانه باشد که هنوز آنرا نمیشاسیم همانطور که در ماه مارس ۱۹۱۸ توپهای بر تا Berthas را نمیشناختیم . بعد از پلکان مار پیچی پائین آمد و به پست فرماندهی خود رفت و از آنجاراهروهای زیر زمینی را بسرعت پیموده بمعبر اصلی رسید و روی یک وا دن کوچک پریده بسر باز رانده آن گفت :

- دز حوزه ۲

در این معبر که لامپهای الکتریکی بحد کافی آنرا روشن می کرد و اگر از دوانش عاب خط گذشته و بسرعت برآ خود ادامه میداد تا بمقصد رسید . سر هنگ موقع پیاده شدن برآنده دستور داد : همینجا منتظر من باش .

در این محل که شبیه ایستگاه بوده و سینی دواری جهت تغییر سمت و بر گشتن و اگنها داشته همه چیز بحال عادی بوده یک افسر جزء و چهار سر باز توپچی جعبه های باروت را بواگنی بار میکردند که بوسیله بالاروئی به برج توپهای خودکار برسانند . سر هنگ جواب احترام سر بازان را داده بسرعت خود را به پست فرماندهی حوزه رسانید . در آنجا مشاهده کرد که ویری Try فرمانده گروهان باتلفن دستورات

خود را میدهد.

بمحض اینکه ویری فرمانده منطقه را دید از چاپریده گوشی را روی تلفن گذاشته گفت:

جناب سرهنگ تشریف آوردید. ما نگران شده بودیم. سرهنگ فقط یکجمله سریع ادا کرد: تلفات چه دارید؟

- هیچ جناب سرهنگ هیچگونه تلفات و ضایعاتی بما وارد نیامده و صدمه ندیده ایم گلوله مابین برج شماره ۵ و شماره ۶ افتاد و در آنجا جز خاک و بنن چیز دیگری نبود اما تعجب در این است که قبل از انفجار متباوز از سه متر در زمین فرو رفته در صورتیکه بهبهای هزار کیلو گرمی از صد و ده سانتیمتر بیشتر فرو نمیرود اینقدر نفوذ ...

- سرهنگ حرف او را بریده گفت: برویم به بینیم، راستی شماره موقع انفجار چه میکردید و چه دیدید؟ در آن موقع من در دیدگاه توپخانه بودم و سقوط گلوله را دیدم که مثل یک مخروط فولادی سرخ شده هوارا میشکافت و بمراتب بیش از خورشید میدرخشد. از دیدگاه قیف احتراق کاملا پیداست.

از پست فرماندهی تا دفتر دیدبانی با یک بالا رواز آنجا بوسیله یک پلکان آهنی بدیدگاه رسیدند آن بالا، افسر دیدبان توپخانه با استوار معاونش سلام داده کنار رفتهند.

سرهنگ جلو آمده از مزغل بازی تمام محوطه جلوی دژ را بهنظر آورد. بین برجهای شماره ۳ و ۴ حفره مشاهده کرد که هنوز از آن دود بر میخاست. سرهنگ متوجهانه فریاد زد الله أكبر آقای ویری میبینید؟ اگر خمپاره ده متر عقب تر خورده بود برج را بهوا پرتاب

می کرد: از یک گلوله ۲۰ گاری تراست: - بله همینطور است. این یک گلوله و اسلحه ناشناس جدیدی است.

- بایستی قطعات آنرا جمع کرده مصالح آنرا امتحان کرد.
- جناب سرهنگ موقعیکه شما تشریف آورده بنده همین خیال را داشتم.

- برویم. چهار نفر سر باز بردارید.

- اطاعت میشود جناب سرهنگ.

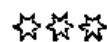
این دو نفر افسر و خامت و ضم خود را میدانستند. اگر از زیگفرید یک گلوله دیگر با همان زاویه و نشانه گیری رها میشد دژ بکلی ویران شده و هر کس در شعاع عمل گلوله قرار میگرفت محکوم بمرگ بود. این را میدانستند، ولی وقتی پای وظیفه در میان آید غزیره حفظ جان از میان میرود.

در این موقعیت وظیفه فرماندهان این بود که شخصا در شناختن این اسلحه جدید اقدام کرده و از روی خواص ظاهری صدا و هناظره خارجی و تأثیر آن تا آنجا که ممکنست این گلوله ناشناس را بشناسند. سرهنگ تیپو و ویری که یک سرگروهبان و چهار نفر سر باز با خود آورده بود از دهلیز باریک و طویلی گذشته از دژ خارج شده در هرای آزاد قدم گذاشتند حفره هناظر در چند قدمی آنها بود. این حفره باقیف اختراق گلوله های ۲۰ اختلاف کلی داشته دو دال عمیقی بوجود آورده بود.

سرهنگ زیر لب میگفت. مثل اینست که این حفره مدور را بادست ساخته اند.

- اگر خمپاره دیگر در این حفره فعلی بیفتند سه متبر دیگر فرو
خواهد رفت و با فشار و قدرت خود همه چیز را خورد کرده بهم خواهد
زد و پناهگاه شماره ۵ و برج وزاهروهای زیرزمینی همه و همه را نابود
میکند . باده تا از این خمپاره‌ها یک دژ کامل با تمام سقفها و سرپناه
های بتوانی و فولادی باقطر خاک معمولی آن بکلی مخروبه و خیرانه
میشود . (لغت بر شیطان)

در این موقع گروهبان و افراد که قبل از استورات کافی گرفته و
بیل و کلنک و سطل آهنی با خود آورده بودند داخل حفره شده
مشغول جمع آوری قطعات خمپاره بودند . افسران لئار حفره ایستاده
هواصف و آسمان در خشان بود . اطراف این دژ هنوز مثل دیروز ،
مثل پریروز ، مثل ایام صلح مشجره بود . سه گلوکه توپی که قرار بود بر
روی برج نوساز آلمانی شلیک شود تیراندازی شده بود . وینی صدای
آن را شنیده ولی سرهنگ چون در راهروهای زیرزمینی بود به گوشش
نرسیده بود . سکوت آرام صحبتگاهی بر زمین و آسمانها حکمه رهائی
می‌کرد .



شروع جنگ باین طرز عجیب بود . این جنگ جهانگیر و مهیب
این جنگ قتال که شاید تعداد تلفات آن بیش از مجموع تلفات کلیه
جنگ‌گهائیست که از زمان اختراع باروت در جهان رویداده باین ترتیب
آغاز شد .

مدت یک‌ربع ساعت سرهنگ و فرمانده آتشبار حرفي نزد هر یک
در افکار خود غوطه ور بودند . چه فکر میکردند ... نگاه عمیقشان
گاهی متوجه چاده‌ها و گاهی بسوی افراد بود . بالاخره سطل پراز قطعات

فلز شده ه دقیقه بعد در پناهگاه شماره ۳ در مقابل دونفر افسر ارشد و افسر و توپچیهای برج روی سطحه سیمانی خالی دردید. در همان لحظه اول دو قطعه فلز جلب توجه کرد که بهیچ چیز و بقطعات دیگر شباهت نداشتند.

این دو قطعه تقریباً یک اندازه بوده ۲۵ سانتیمتر طول داشتند. هر دو قطعه ناقص بودند ولی سرهنگ آنها را سرهم کرده دانست که یکدیگر را تکمیل میکنند البته بازهم کسر داشتند ولی اینقدر بود که میتوانست افسران فرمیده و کنجکاو توپچی را تا اندازه را هنماei کند سرهنگ غفلتاً گفت:

- آهان ! .. بله .. حالا بنظرم آشناییم آید . خمپاره در نظرم مجسم میشود که خیلی از گلوله ۴۰ میلیمتری بزرگتر و نوک آن خیلی تیزتر است . سه ، چهار - پنج حتی شش پهلو دارد که بازوایای تندو برندۀ بهم میرسند . جنس آن فولاد جدید خیلی سختی است . بله ! اینطور نیست ؟

یک خمپاره عظیم مجوف داخل آن پر از ماده منفجره فوق - العاده قوی ، یک خمپاره سوراخ کننده و نافذ ، این خمپاره برای شما داخل زمین یابتن میشود در موقع برخورد با مانع نمیتر کد اما پس از اینکه عمیقانه در هدف فرو رفت و متوقف شد منفجر میشود و در دایره بشuang ۱۵ متر میکشد؛ میشکند ، خورد میکند؛ ویران میکند و خروارها خاک و سنگ را با آسمان پرتاب میکند (لغت بر شیطان).

سپس بلند شد و خاکهای سرزانوی خود را پاک کرد . درست در همین لحظه ضربه دوم توب مجهول زیگفرید صدا کرد جریان تند

هو وارد پناهگاه شد و چون درب برج باز بود بخوبی صفیر صعود سکوت فاصله و صفیر سقوط مشخص بود و بلا فاصله غروش زهین لرزه شروع شده در پناهگاه رو کش فولادی داشت هیاهوی عجیبی بر پای و قرچ و قرچ فولاد بلند شد.

پناهگاه مثل گهواره حرکت میکرد. ویری و افسر دیگر به زمین افتادند، سر بازان در کف اطاق روی هم میغله طییدند ولی سر هنک با خونسردی و متانت در فکر چاره بود با اوین نظر دریافت که آسانسور از کار افتاده بایک خیز خود را به پله ها رسانده شروع به بالارفتن کرد.

قبل اگفتیم که پیش بینی های لازم در کلیه قسمتهای ماژینو بعمل آمد و آسانسورها بوسیله پله کانهای آهنی مضاعف شده بودند. در این میان صدای فرمانده حوزه ۲ استحکاماتی بگوش میرسید که میگفت: بدون شک این دلوله هم درست سرجای گلوله اوی خورده و پناهگاه شماره ۵ را بکلی نابوده کرده است.

اما سر هنک فرمانداد: ستوان ویری به موضع خود بروید، من هم به پست فرماندهی خود میروم تا تو پخانه عجیب دشمن را بکویم. این کار وظیفه تو پخانه سنگین ما است. ضمناً به تیپ هم تلفن میکنم بهر صورت چیزی که محقق است اینست که ما در جنک هستیم هر کس باید وظیفه خود را انجام دهد من بشما ...

اما کلامش با یک صدای احتراق سنگینی قطع شد. همان صدای کذائی. همان صفیر صعودی، همان سکوت مرگبار و بعد هم زوزه سقوط خمپاره.

اما این سو میں ضربه فقط لرزش مختصری به پناهگاه شماره ۳

داد . سر هنک فریادزد : هر کس به موضع خود برود . ده دقیقه بعد سر هنک در اطاق دیدبانی با پریسکپ بوده و افسر مر بو طه با او گذارش می داد که « سومین گلوله درست روی برج دیدگاه توپخانه فرود آمد و آنرا مثل مومن نرم کرده و یکراست تا پست فرماندهی حوزه فرورفت و در آنجا منفجر شده و قسمت بزرگی از مرکز دژ را بکلی منهدم نمود احتمالاً راه روهای پناهگاه او ، انبار مرکزی و پناهگاه و قسمت مخصوص افسران نیز آسیب دیده اند » سر هنک با خود فکر می کرد « وقتی من گفتم با وجود اینهمه بتن و فولاد اگرده گلوله بر روی دژ تیر اندازی شود دیگر دژی وجود نخواهد داشت درست می گفتم » بعد بلند گفت : آقایان سر کار خود باشید من هم پی کار خودم میروم . اما نباید فراموش کرد که توپهای بر تا هر یک تعداد محدودی گلوله بیشتر نمیتوانستند تیر اندازی کنند و اصولاً در سال ۱۹۱۸ بیش از ۴ توپ بر تا بهجهه نیامد حالا اگر از توپهایی که این گلوله هارا بر روی مامیریز ندز یاد تر داشته باشند بعداً خواهیم فهمید فعلاً که منطقه شمالی خط مازین و میدان آزمایش توپهای منطقه لیختنوفی خط زیگفرید شده است . ملایق نیل با این افتخار بزرگ هستیم که در راه انجام وظیفه شهید شویم . آقایان من این شرافت را بشما تبریزیک می گوییم .

ضمنا هر چه زودتر مرائب را به تیپ گزارش خواهیم داد . ده دقیقه بعد وقتی که سر هنک وارد پست فرماندهی خود در دژ اصلی حوزه اشدا اطلاع یافت که چهارمین گلوله توپ روی دژ مرکزی حوزه ۲ افتاده و برج های ۲ و ۳ و پناهگاههای آنرا با خاک یکسان کرده . خبر مساعدی هم رسید و آن این بود که از تیپ تلفوناً اطلاع داده شد که محل توپ غول پیکر بوسیله ادوات صوتی دقیقاً معلوم شده و بزودی توپخانه

سنگین آنرا خواهد شکویید :

باينظر يق صبح آفتابی قشنگ ۲۶ زوئن در منطقه شمالی که مدافع دشت محصور بین هاگنو - بیشویلر - استراسبورک بود رزم یعن مازینو وزیگفرید آغاز شد. در روی سواحل طرفین رن هیچکس دیده نمیشد. پس از شلیک پنجمین تیر توپ مرموز توپخانه ۴۲۰ میلیمتری فرانسوی اولین گلوله خود را بسمت آن پرتاب کرد افسران اكتشاف مر بوطه محل توپ مزبور را در دو کیلومتری باختصار برج ساعت لیختنونشان داده بودند و چون خود برج ساعت نیز ممکن بود دیدگاهی برای دشمن باشد سر هنک تیپوبه فرمانده حوزه ۳ دستور داد که آنرا بکوبد این امر در ظرف ۴ دقیقه اجرا شد. دژهای زیگفرید هم در عوض هر لیزهیم که قبلابکلی تخلیه شده بود و در روز نهم را بتوب بستند ولی پل آنرا مخصوصاً خراب نکردند. در خلال این مدت واحدهای فرانسوی؛ پیاده محمول، توپخانه سبک موتوری در عقب خط مازینو در فعالیت بود. در جاده یعن بیشویلر و هاگنو بسمت شمال خاوری و از استراسبورک بسمت جنوب میرفتند. آیا در عقب خط زیگفرید چه خبر بود؟ در شیب و سر اشیب جاده و پل در روز نهم عده های آلمانی چه میکردند و آماده چکاری بودند؟ برای فهمیدن این مطالب هوابیماهای فرانسوی پرواز در آمدند هوابیماهای آلمانی بمقابلہ برخاسته و بر فراز رزم توپخانه نبرد هوائی در گرفت. در همین حال توپ عظیم آلمانی هر دو دقیقه هر یک گلوله بروی حوزه ۲ منطقه شمالی تیراندازی میکرد یا زده گلوله دیگر باین ترتیب شلیک شد غفلتاً پس از شلیک پانزدهمین گلوله دو صفيره اتفاق غير متوجه جدیدی رخداد.

هوایپماهای آلمانی قطع تماش کرده بیم چرخی زده رو بفرار گذاشتند
تو پ عظیم خاموش شد موضع زیگفربید آتش خود را قطع
کردند.

این جاخالی کردن هوایپماها و آرامش زمینی از طرف آلمانها
باخت شد که فرانسویان نیز عمل مقابله کردند، هوایپماها بفروندگاه
خود باز گشتند و توپها ساکت شدند

چند دقیقه بیشتر بظهور نمانده بود که سکوت بر سرتاسر منطقه حکم
فرماده بطوریکه زنگ ساعت بزرگ دروز نهم که از گلوههای آلمانی
سلامت جسته بود دوازده ضربه خود را با کمال مقاومت در فضای ساکت
و آدمی منتشر ساخت.



«فصل سوم»

فریدا نز

صبح اینروز در پاریس موضوعی که نقش عمدۀ رادر نقشه جنگی بازی میکرد تخلیه قسمت عمدۀ شهر از نفرات غیرنظمی نبود. این تخلیه با وجود اینکه بخوبی جریان داشت و تاغروب اینروز بکلی پایان میپذیرفت اینقدرها مهم نبود. موضع گرفتن و حاضر بکار شدن سازمان دفاع ضد هوائی در مقابل حمله یا حملات هوائی نیز منظور عمدۀ نبود حتی آخرین اقدامات بسیج نیز تا اینحداد مورد نظر قرار نداشت. بسیج ناحیه سن، ناحیه سن-او از و سن-مارن بالقوه انجام یافته تمرکز قوا در شمال و در غرب پاریس جهت دفاع فوری از پایتخت و یا دفاع در مقابل سازمانهای مخفی داخلی که بدست یکنفر پاریسی مشهور که مخصوصاً شغل حساسی نیز داشت و طوطی صفت او امر دیگران را تکرار میکرد نیز خانمه یافته بود. در پاریس صبح روز ۲۶ ژوئن موضوعی که از لحاظ نقشه جنگ حائز منتهی درجه اهمیت بود و رؤساه عالی مقام نیز بخوبی بر آن واقف بودند مأموریتی بود که شب قبل بسروان هول سارلات فرمانده گروهان مستقل پیاده مستعمراتی که مستقیماً تحت نظر رکن دوم ستاد ارتش اداره میشد محول گردیده بود.

این مأموریت عبارت از کشف محل دقیق رادیو فرستنده مخفی

بود که بنام (زم) مکالمه کرده و با یک ایستگاه رادیوی آلمانی که احتمال میرفت ستاد کل ارتش آلمان باشد با رمز مخابره میکرد سپس باستی آن فرستنده را تصرف کرد و حتی الامکان کلید رمز مخابره آنرا نیز بدست آورد. محل این فرستنده را مامورین درکن به ستاد ارتش در روی تپه مونمارتر حبس میزدند.

مقامات صلاحیت دار فرانسوی اطمینان داشتند که این فرستنده مرکز اصلی سازمان جاسوسی آلمانها بوده و با کشف آن پرده از روی این تشکیلات وسیع و فعال و خط‌ناکی که مخصوصاً پس از مارس ۱۹۳۹ قرائط و امارات بسیاری از آن بدست آمده بود برداشته خواهد شد.

برای انجام این مأموریت ابتدا لازم بود که مخابره جدیدی از آن بشنوند. سروان سارلات، ستوان یکم داوو، سرجوخه تانو و هفت نفر از گروه رادیویی دروہبان، در راهروی فوکانی کلیساي مونمارتر، پای پله‌ها اینجا و آنجا متفرق شده و هر یک دستگاه گیرنده خود را بکار ازداخته بادقت تمام مترصد بودند. پشت پرده‌های محراب یک دسته قوی مرکب از ۲ گروهبان، چهار سرجوخه و ۲۳ سرباز مجهر تحت فرماندهی آجودان ریشارد آماده شده ارتباط دائمی با سروان سارلات داشتند. ابتدا سروان سارلات و افرادش پیغام نخست وزیر و وزیر دفاع ملیرا خطاب بفرانسه، اروپا، دنیا شنیدند سپس هیجانشان از شنیدن صدای شهرهای مختلف فرانسه، مستعمرات کشورهای تحت الحمایه بمنتهی درجه رسید پس از آن بتدربیح کایه کشورهای متفق جنک با آلمان را اعلام نمودند و کشورهای بیطرف اعلام بیطری نموده اظهار داشتند که تا آخرین نفس در مقابل حملات

احتمالی محور رم - برلین دفاع خواهند نمود .

پس از آن تا خاتمه روز بدون بروز حادثه جدیدی مترصد
ماندند. در موقع صرف ناهار که مدتی بود سرد شده بود یکی از سر بازان
از سکوت رادیو اظهار تعجب میکرد سروان سارلات با لعن عادی
برادرانه که هیچگونه جنبه ریاست و مرئویت در آن داشته نمیشد
و معمولاً بجز موقع فرمان دادن با همین لعن با ذیر دستانش صحبت
میکرد باو لفت :

- لارنیک : آخر کمی فکر کن تمام پست های فرستنده رادیو در
اختیار دولت است و دولت هم پس از پیام صریح صحیح چیزی ندارد بگوید
مگر اینکه خبرهای تازه از جنگ بفرانسه و بدنیا بدهد .

امروز بسیج و تمر کز قوا باید انجام شده سازمانهای فلاحتی ،
تجارتی ، صنعتی غیرنظمی مرتب شده تکلیف دفاع جدی در دو جبهه
زمینی تعیین شود . نقل و انتقالات نیروی دریائی انگلیس - فرانسه
پر تقال صورت گیرد . خوب تمام این امور بایستی بی سرو صدا انجام
گردد بنا بر این لااقل ۸ ساعت تمام هیچ روزنامه منتشر
نخواهد شد و دستگاه رادیو نیز ساکت خواهد بود . حالا فهمیدی ؟
سر بازهای فهمیده و باهوش از این توضیح خیلی راضی شده ولارنیک
با امتنان تمام لفت بله جناب سروان . حالا اگر دلت میخواهد
چند تا از قصه های مارسیل برای ماتعریف کن بشرطیکه وارد معقولات
و امور نظامی و سیاسی نشوی ، بالله شروع کن بوراجی ... اطاعت میشود جناب
سروان اما خود سروان ور فیقش ستوان (داوو) ساکت و صامت نشسته و
سر بازان نیز بتقلید از آنان سکوت کردند و توجهی به پاریس که
اهمی با یک هیجان دائمی مشغول تخلیه آن بودند نداشتند . گاهگاهی

در هوای صاف و آفتابی دسته‌های هوایپماهای شکاری دیده میشد که بسمت مغرب یا شمال در پرواز بودند.

بالاخره روز با خر رسید و شفق سرخ در کناره آسمان ظاهر شد. بیصری اوراد اینگروه به منتها درجه رسیده بود در عین حال هر لحظه بر دقتان افزوده میشد، تمام اینها بدون اینکه در اینمورد صحبتی مایشان ردو بدل شده باشد مطمئن بودند که پست فرستنده مخفی یا رادیوی جاسوسان و بعبارت دیگر (ز ۳) همینکه شب فرا رسد شروع بمخابره خواهد نمود. موضوع صحبت گویندکان مرموز برای آنها اهمیت زیادی نداشت و از حدود مأموریت آنها خارج و مربوط بشعبه مرموزات بود.

اینده که در راه روی فوچانی کلیسای مومنت‌مارتر گرد آمده بودند فقط یک وظیفه داشتند: پیدا کردن محل پست مخفی؛ پیدا کردن محلی که امواج از آنجا منتشر میشود آنهم دقیقاً آنقدر دقیق که سروان قبل از خاتمه این مأموریت بتواند بگوید.

- اینجاست؟ درست همینجاست:

و در کمال اطمینان با مداد خود نقطه را در روی نقشه مفصل پاریس نشان دهد. خورشید روز دوشنبه ۲۶ ژوئن بتدویج در بستر ارغوانی زربفت خود آرمید و ابرهای نازک کناره افق که در اثر آخرین اشعه خورشید برنک قوس و قزح در آمده بودند پرده براین بستر کشیدند و شب آغاز گردید. شبی صاف و پرستاره. ابرهای افق مشرق نیز بخار شده از بین رفتند.

ستوان داوو که غرق تماشای این منظره زیبا شده و در خاطرات جیهی فرور ته بود، چنانکه گوئی با خود حرف میزند لفت:

امشب بطوریکه دیده میشود ما در تریم اول است و الان که ساعت نوزده و چهل و پنج دقیقه است از بالای نصف النهار پاریس نذسته و ۲۱ دقیقه پس از نیمه شب بکلی غروب خواهد کرد بنا بر این از ساعت یک صبح ببعد هم بازی بمباران و هم برای فعالیت سدها و وسائل دفاع ضد هوایی موقعیت مساعدی خواهد بود.

گرچه قسمت عمده پاریس تخلیه شده و یک قسمت آن نیز استمار و محظوظ شده در صورت بمباران این شهر شاید منظور آلمانها از لحاظ تخریب عملی شود ولی اگر پریش این عمل انجام میشد علاوه بر خرابی اهالی را نیز قتل عام مینمود.

افسانه ایستاده بودندو پاریس رانگاه میکردند. افراد نیز یک لحظه بر خاسته نگاهی به شهر افکنندند. شهر در ظلمت و سکوت خارق العاده فرو رفت و در این گرداد تاریکی و سکوت کمترین روشنایی وجود نداشت. سروان گفت آفرین، هنوز ۸ ساعت از شروع کار نگذسته وضع جنگی همه جا برقرار شده پس معلوم میشود که تعليمات مربوطه بهدر نرفته و در کمترین مدتی تشکیلات دفاع غیرعامل هرتب شده است. غفلتا افسران و سایرین برگشتند و دور هم جمع شده زانو بزمین گذاشتند و همه یک چیز متوجه شدند. دستگاههای گیرنده بکار افتدند. صدای ضعیفی شروع شده امواج رادیوئی در فضا میگذشت ولی بقدرتی ضعیف بود که گوئی از نیویورک به بخش ۱۸ پاریس میرسید.

سروان و ستوان حرفی نداشتند بزرگ دستوری هم نداشتند بدنهای در یک لحظه هر ۸ نفر افراد متخصص بمحل خود رفته مشغول کار خود شدند بعضی ها چرا غهای کوچک جیبی خود را در آورده بکمک آن

دستگاههارا روشن میکردن و افسران و سایرین گوشیها را بگوش
وصل کرده با چرخاندن تکمه ها و شستی ها دستگاهها را تنظیم
میکردن. لحظه بلحظه سارلات و داوو نقشه پاریس را بکمک چراخ
روشن کرده و قسمتی از آن را که در وسط آن کلیسا برند قرمز مشخص
شده بود نگاه میکردن. سروان قلم خود نویسی در دست داشت و
ستوان مداد و یکدفتر یاد داشت ...

غفلتا صدا بلند شد: ز ۳ جوابدهد. ز ۳ جوابدهد
سارلات آهسته گفت همین است.. همین است همان مرکز مرموز
داوو... صد اهمیت میگفت ز ۳ جوابدهد. ز ۳ جوابدهد. ز ۳ جوابدهد.
غفلتا صدای دیگری حرف او را قطع کرده جواب داد. اینجا
ز ۳. اینجا ز ۳... ارتباط برقرار شده بود و صحبت شروع گردید.
- صدای ز ۳ را میشنوم اینجا مرکز، پیغام را بگیرید.
- صدای مرکز را میشنوم پیغام را میگیرم گوش میکنم،
بگوئید.

بالا فاصله مرکز شروع بمحابره کرد اما دیگر بربان فرانسه
صریح صحبت نمیکرد بلکه اعداد و ارقام و حروف الفباء در هم و
برهم ولی دقیق و واضح بالحنی قاطع و آمرانه ادا میشد.

این ده نفری که در این راهروی کلیسا جمع شده بودند هیچ
نمیفهمیدند. بمفهوم پیغام کاملاً بی اعتماد بودند حتی حروف و ارقام را
یاد داشت هم نمیکردند زیرا بآنها مربوط نبود.

ثبت این رمز و کشف کردن آن کار شعبه مرمورات بود که
در پاریس و نقاط دیگر پیام مرکز مجهول به ز ۳ را میگرفت.
و ضیفه این عده فقط این بود که محل ز ۳ راهسر چه دقیقتر پیدا کنند.

سر جو خه تانو کلماتی غیر از کلمات پیغام ادا میکرد . از قبیل
 ۱ شمال . شمال غربی و ۲ و ۳ دیگر . ایست ۴ به مغرب
 این اصطلاحات در رادیوهای رسمی معمول نبود سر جو خه
 و همکارانش اصطلاحات عملی و ساده مخصوصی داشتند . سروان بادست
 چپ چراغ را بالای نقشه حرکت میداد و با دست راست هم قلم خود
 را خیلی ملایم و مشکوک بر روی نقشه در بخش ۱۸ پاریس چهار راه
 غربی کلیسا میکشید . ستوان داوو از روی گفته های سر جو خه حساب
 میکرد و نتیجه را بسروان میگفت . اینوضع گرچه خیلی بنتظر طولانی
 آمد ولی سه دقیقه بیشتر طول نکشید .
 در ۳۰ ثانیه آخر سر جو خه مرتبه همان کلمات را تکرار می
 کرد ، درست همان کلمات را .

ناکهان داو و گفت : اینجا است ، در این نقطه ثابت شد . سارلات
 گفت بله گرچه من مطمئنم که همین جا است و پست فرستنده در سوک
 شمال شرقی دهانه کوچه مولر بالای کوچه کلینیانکور واقع است اما
 نیم دقیقه دیگر هم ادامه دهیم تا درست مطئن شویم .

سر جو خه مرتبه همان کلمات را تکرار میکرد . سارلات گفت :
 بله محققاهمین جا است . داو و ذوق زده شده میگفت نگفتم ؟ سارلات
 گفت :

- بس است . تانو . کافی است .

پس برخاسته گوشیها را باز کرده بند کاسکت خود را محکم
 کرد و با صدای آمرانه گفت :

تانو شما با سه نفر دیگر اینجا بمانید تا گروهبان برای تعویض
 آنان بیاید .

درست مواظب باشید بجز کلمات رمز همه چیز دیگر را یادداشت کنید . ارتیک و سه نفر دیگر با من بیایند . داوو برویم . و بسرعت از پله هاسرازیر شدند در پائین آجودان و درجه داران و افراد مهیای خوایدن بودند سروان فرمان داد :

حاضر باش . و پس ازاو آجودان فرمان بجای خود خبردارداد . از چندی پیش کلیسا بسته و خلوت بوده بجز چند نفر خدامه بیشگی که دستور داشتند کاری بسکار نظامیان زدایشته بساختند کسی در آن نیود .

سروان یکی از آنها را صدا کرده کلید در کوچک کلیسا را که کشیش بنا بسته توز مقامات مافوق خود باو سپرده بود بخدمت داد سه دقیقه بعد همه در کوچه برن Bekne بودند. تمام درجه داران و افراد در این موقع کاری که بایستی انجام دهنده میدانستند، موضوع خیلی ساده بود. سروان قبل از خروج از کلیسا با آنان گفته بود:

- کار امشب ما یا یک تفریح خوشمزه خواهد بود و یا یک کار خیلی مشکل و خطرناک حالا خودم هم نمیدانم که چه خواهد شد . وقت اینراهم که قبل از تحقیقاتی در اینمورد بگذرم ندارم . بنا بر این بایستی فوق العاده بستورات و حرکات من توجه داشته باشیدو مثل همیشه بدون تردید اوامر را اجرا کنید .

افراد این گروهان هیچوقت عادت نداشته‌اند که قبل از اجرای دستوری آنرا تفسیر و توجیه کنند و همه بالیاقات و ابتسکار تمام اوامر صادره را اجرا می‌کردد.

سارلات که افراد متهر و چابک خود را می‌شناخت آرام و مطمئن در راس این عده سریعاً بطرف کوچه مولار که چند صد قدم پیشتر نا آنجا

فاصله نداشت رو آن شد . وقتی به چهار راه سنت پیر S.pierre گه مشرف بتمام پاریس است رسیدند منظره خلوت این چهارراه که کوچه های لامارک و مولر را بهم متصل میکند واقعا خیلی عجیب و خارق العاده بود . یک ذره دو شنائی وجود نداشت و پرنده هم پر نمیزد .

سارلات و داو و وسايرين قدمها را سست کرده در نهايى سکوت عبور میکردند از سکنه اين محل آنها که هنوز موفق بخار چشدن از شهر نشده بودند یا بايستی در شهر میماندند در منازل تاریک خود بودند و پنجه اغلب منازل باز بود و اگر سر بازان سرشان را بالا میکردند اين مربعها و مستطيل های ظلمانی را در نمای عمارت میديدند .

کوچه مولر طولانی نیست و اين عدد خیلی زود با خر آن یعنی بمقصد خود رسید . در يك چشم بهم زدن و بدون کوچکترین سر و صدا يك دسته از سر بازان در سمت چپ و دسته دیگر در سمت راست درب بزرگ و زیبای عمارت مجلل منظور در پياده رو صرف کشیدند .

تازه ساعت ۹ شب بود و قاعدها بايستی در بان هنوز بيدار باشد بنا بر اين سروان سارلات تکمه زنك اخبار روز را بملایمت فشارداد . زيرا فکر میکرد که احتیاجی بزنک داخلی که مخصوص شب موقعی که همه خفته‌اند نباشد . ولی درب باز نشد .

سروان آهسته گفت : درست پس معلوم میشود که باسانی نمیخواهد درب را باز کنند و بايستی برای آقای در بان اعلام خطر کرد ، خوب میکنیم

سپس تکمه دیگر را فشار داد ولی بجای آنکه طبق معمول يك دفعه زنك بزند سروان که اهمیت موضوع و این وضعیت خاص او را عصبانی کرده بود سه مرتبه پیاپی و هر مرتبه خیلی طولانی

زنگ زد.

غفلتاً درب باز شد. تا اینجا جریان اوسع مساعد بود زیرا منزل غافلگیر شده و دربان و زنش فرصت تلفن کردن و اطلاع دادن بکسی را پیدا نکرده بودند چون سروان معتقد بود که بدون همدمستی در بان ممکن نیست یک مستگاه فرستنده در یک عمارت مجللی مشغول کار باشد.

سؤال وجواب کوتاه و جدی و سریعی رد بدل شد. دو نفر سر باز در اطماق در بان گمارده شدند سپس سریعاً از پله‌ها بالا رفته طبقات فوقانی رسیدند. آسانسور کار نمی‌کرد ولی چه اهمیت داشت؟ چهار نفر سر باز بایک گروهبان یا یک سرجوخه مأمور بازدشی هر طبقه شدند چهار سر باز با آجودان در طبقه ششم چهار نفر دیگر باستوان داو و در طبقه هفتم ماندند و خود سروان با چهار نفر دیگر به طبقه هشتم رفتند.

در چهار طبقه اولی مأمورین زنگ زده داخل شده و ساختمان را اشغال کردند سپس درب‌ها و پنجره‌هارا بسته پرده‌ها را می‌انداختند و چراغ را روشن می‌کردند ولی طبقات فوقانی خالی از سکنه بود و در بان اظهار داشت که مستأجرین آنها از شهر خارج شده‌اند. - سروان گفت کلید اطاقها را بده. در بان جواب داد پیش

من نیست

- پژواضمح است که دروغ می‌گوئید ولی مانعی ندارد در بهارا شکسته داخل خواهیم شد. در بان کلیدهارا داد و اطاقهای مسکونی و خالیرا نیز تعیین کرد. اینکار تا طبقه هفتم جریان داشت تمام در بهارا بدون هیچگونه اتفاقی باز شدند. اما در طبقه هشتم وضع طور دیگر شد. در اینجا دو سر باز یکی در سمت چپ و دیگری در سمت راست

راهرو درب اطاقها را با کلیدهایی که از دربان گرفته بودند و هر یک نمره اطاق مربوطه را داشت باز میکردند سروان سارلات شخصاً بطرف درب اطاق وسطی که طبق گفته دربان تنها قسمت مسکونی این طبقه بود رفته دستش را بلند کرد که زنک بزند ولی قبل از آنکه دستش را روی شخصی زنک بگذارد متوقف شده زیر لب گفت عجب ! چطور انسان گیج میشود آخر دستگاه فرستنده که بی آتن نمیشود قطعاً با پستی روی بام آتن نصب شده باشد . سپس با یک اشاره سر بازان را امر متوقف داد و بجهتجوی پله که منتهی ببام عمارت میشود پرداخت، بزودی این پلکان را که درب آن در همین راهرو بود یافته و بالا رفت و پنجد قیقه بعد پائین آمد چهره اش که با نور چراغهای جیبی روشن شده بود از خوشحالی میمیر خشید، ستوان داوو که تازه بالا آمده بود آهسته گفت: در طبقه پائین خبر تازه بدست نیامد در دو اطاق آن که غیر مسکونی است جز مبلهای گرد گرفته و فرش های تا شده نفتالین زده چیز دیگری نیست من و سر بازها بالا آمدیم شما چیزی آپیدا کردید ؟ - آتن را که هنوز مشغول کار بود پیدا کردم .

ما باید بدون صدا با یک ضربت درب را شکسته وارد شویم. سپس نور چراغ را بصورت یکی یکی افراد انداخته گفت: - (گاری) (تو باس) شماها که از همه گردن کلفت تر هستید نگاهی باین درب کرده به بینید چکارش میشود کرد . چیزی که هست باید با یک ضربت شانه باز شود حالا خود دانید .

سر بازها نیم دقیقه دربرا ورنداز کرده یکی از آنها فشار ملایمی باان لشکه که معمولاً اول باز میشود داد ناله چوب و صدای قفل در آمد

سر بازان نلاهی بهم کرده خندیدند سپس یکی پشتش را بدیگری کرده هردو شانه راست خود را بدرب تکیه داده سخت فشار آوردند درب شکست و قفل کنده شد.

سارلات او داوو پریدند تو سر بازان هم از عقبشان وارد اطاق وسیعی شدند سه درب دیگر هم بدون معطلی بازشد و در اطاق نهار خوری که روشن بوداین منظره بنهضرد سید:

مقابل قفسه که درب آن باز بود مردی با پیژامه سیاه نشسته پشت سرش زنی با پیژامه خاکستری ایستاده بود داخل قفسه بزرگ میزی بود که روی آن یکدستگاه فرسنده و گیرنده قرار داشت زیر میز موتوری پنهان شده بود که هنوز صدای آرام آن سکوت و حشت آور اطاق را بهم میزد. سروان سارلات هفت تیر بدست جلو آمد و گفت: تکان نخورید فقط هردو با آن گوشه اطاق بروید و بیحر کت بمانید. دربان اسمی شمارا بمن گفته و مستأجرین آپارتمان وسطی طبقه هشتم را خانم و آقای دیولد Givelde و دخترشان معرفی کرده اینطور نیست؛ گاری و توماس اطاقهارا بگردید و اگر دختر خانم را پیدا کردید با کمال احترام یاوریدش اینجا ولی خیال نمیکنم منزل باشد زیرا ... سپس تبسماهه با آن دونفر که رنگشان پریده و میلرزیدند نزدیک شده گفت: زیرا که من دوشیزه لیلیا Leilia را خوب میشناسم ولی او مرد با رسم و شغل عوضی میشنامد هیچ هم مایل نیستم هویت مرا بداند. بهر حال او جاسوسه بیش نیست از آخرین مرتبه که در شامونیکس Chamonix در حین اجرای ورزش‌های زمستانی یکدیگر را دیدم من با مظنون شدم ولی چیزی ابراز نکرده شخصا تحقیقاتم را در این مورد مخفیانه ادامه دادم تا جنک شروع شد و لیلیا شاید بدستیاری شما

مامور اجرای مأموریت بزرگی گردید. عیبی ندارد. در این لحظه ستوان داوو صدا زد: جناب سروان.

سارلات رویش را بر گردانده گفت: بله چه خبر است؟
- مخابره با مرکز آلمانی درست تا پیش پایی ماadamه داشته و موتور هم پس از اینکه دگل آتن را پائین کشیده و مخفی کرده انداز کار افتاده است.

- چیزی که میخواستید بمن بگوئید همین بود؟
- بله جناب سروان

- بسیار خوب پس دستگاه را درست وارسی کنید. بمخابرات رمزی کاری نداشته باشید چون بما مربوط نیست گرچه من امیدوارم که در اینهورد هم بتوانم اطلاعات مفیدی به شعبه مربوطه بدهم. آقای گیولد اینطور نیست؟ خانم اینطور نیست؟ در اینموقع ناری و تو ماس هریک از یکدرب وارد شده اظهار داشتند که کسیرا نیافته اند.

- بسیار خوب اصل کاری فرار کرده ولی یا اینجا یا جای دیگر دوباره گیرش میآوریم. سپس سارلات مجدداً با آن زن و شوهر که کم کم رنک و رویشان جا میآمد نگاهی کرده گفت:

- اسم کوچک شما چیست؟

- لئوپلد Leopold - ژوهانا Johanna

- بسیار خوب ژوهانا لئوپلد بمن اختیار داده شده که شما راهمین چا بدون هیچ محاکمه تیرباران کنم ضمناً اختیار دارم که شمار از نده بگذارم و اجازه بدهم که هرچه اثناییه قیمتی و سبلک وزن دارید بردارید و در اتوهیلی بنشینید و بیکی از شهرهای کوچک مرکزی فرانسه رفته بیل و اختیار خود در نهایت راحتی تحت نظر شهربانی تا خاتمه چنک

زندگی کنید اما بشرطی که آنچرا از شما میخواهم مضایقه نکنید.
میدانید از شما چه میخواهم؟

ضمناً بشما بگویم که بچیز کم قانع نمیشوم و در نوع خود آدم پر توقعی هستم حالاً بشما یکربيع ساعت وقت میدهم و آنوقت شما اطلاعات خود را دقیقاً بمن میدهید اگر اینطور شد که چه بهتر برای شما و اگر نتوانستیم با همراه یائیم.

تحت الحفظ بزیر زمین خواهید رفت و اعدام خواهید شد. شما بهتر از هر کس میدانید که ما در حال جنک هستیم و نمیتوانیم وقت را تلف کنیم.

سپس بر گشت و بستوان داوو گفت: تامر اجتمع اینهارا بدست شما میسپارم. بعد از اطاق خارج شده پائین رفت در هر طبقه از درجه-دار آن و سر بازان سؤالاتی کرد. در همه جا مأمورین بادقت تمام بازرسی را ادامه دادند زیرا سروان سارلات از قرائن چنین حدس میزد که کلیه ساکنین این عمارت هم دست بوده و این ساختمان مجلل در حکم لانه زنبور خطرناکی است. در طبقه اول داخل اطاق در بان شد، در بان و زنش پهلو مه نشسته و دونفر سر باز مراقب آنها بودند.

سروان رو با آنها کرده گفت:

- گیولدها دستگیر شدند دستگاه فرستنده کشف شد من شما را نیز شریک جرم آنها میدانم حالاً بشما یک ساعت فرصت میدهم که هر چه از منزل و مستاجرین آن میدانید برای من بنویسید. من باور نمیکنم که شما از این موضوعات بی اطلاع باشید و بعلاوه قیافه شما به هیچوجه به بذریکیها شباهت ندارد و مدارک شما ساختگی است مستاجرین طبقه هشتم شما هم بذریلی نیستند.

من قسم میخورم که تمام شماها آلمانی و اهل امپورک Limbourg هستید در آنجا طایفه خاصی وجود دارد که من خوب میشناسم. و همان قیافه و مختصات در شما و گیولدها و آن دوشیزه زیبائی که خود را الیامی نامه وجود دارد. درست است؟

بعد بزبان آلمانی و بالهجه اهل امپورک که مثل زبان مادری خوب میدانست گفت:

درست دستم را روی نقطه حساس گذاشتم؛ اینطور نیست؟ از روز ورود و حالات چشمانتان پیداست که درست میگویم. پس تنها راه چاره شما تسلیم شدن است. اگر حاضرید جاتنان را خلاص کنید و فقط تا پایان جنگ تحت نظر هستید والا در سرداری که این زیر حاضر است (با پابزمین کویید) یاک گلوله بر سر گشتابو Gestapo و سط پیشانی شما خالی میشود و کار را تمام میکند.

کاغذ و قلم و دوات هم که آنجاروی آن میز تحریر قشنهک حاضر است و یکی از سر بازان من برای شما می آورد. فراموش نکنید یک ساعت مهلت بشما میدهم که همه چیز را بنویسید بعد من میآمیم در ظرف پنج دقیقه تمام آنرا میخوانم اگر راضی شدم زنده میمانید و گرنه میریید. سپس برگشت و بطبقه هشتم رفت و در اطاق نهار خوری گیولدها نشست داووه نوز پشت دسته گاه نشسته با آن مشغول بود و مرتب از آن تعریف میکرد.

سر بازان در هر طرف متفرق بودند و آنمرد وزن هم در آن گوش آرام و مصمم بنظر میرسیدند. سارلات پرسید:

- کدام یکی از شما صحبت میکنید لئوپولد یا زوهانا، مرد یکقدم جلو آمد و گفت من.

د بسیار خوب حرف بز نید گوش می‌گشتنم.
 لئو پولد که عادت داشت مرتباً گونه و گوشه چپ دهان را با یک حرکت بالا بردا با قیافه لاگر و عصبی شروع بصحبت کرد اول باشکال صحبت می‌کرد و بتدریج روآتر و بهتر می‌شد ولی بهر صورتِ حرکت گونه چپ که وضع صورتش را دائماً تغییر میداد ترک نمی‌کرد. چنین گفت:

- من گیو لبد نیستم نام حقیقی من فون نارشانفلاش Narchanflach است. بلژیکی یا هلاندی هم نیستم و هردو آلمانی و اهل امپورک هستیم لیبا دختر نا خواهی زن من است که در هیجده ماهگی بیتم شد و ما اورا قبول کردیم اسم حقیقی او هم فریدا Frieda است. مثل اینکه شیطان در جسم و روح ایندختر حلول کرده است از پانزده سالگی شروع بخادته جوئی و شرارت کردو بزور و اجبار مارا منحرف نمود.

فعلاً چون من وزنم خودمان را بیشتر از فریدا دوست میداریم و بهیچوجه نیز مایل بدامه زندگی خطرناکی که از پنجسال پیش او برای ما تهیه کرده نیستیم هرچه بدانم برای شما خواهم گفت زنم هم با من موافق است. بعد نفس بلندی کشیده گفت: آیا برای شما کافی است؟

سروان با خونسردی تمام گفت. تا به بینیم. راستی اگر صحبت با زبان فرانسه برای شما مشکل است آلمانی حرف بز نید من زبان آلمانی امثل شما می‌فهم و حرف می‌زنم.

نارشانفلاش با تعجب گفت اوه! ولی پس از کمی تردید شانه ها را بالا انداخته گفت:

نه فرانسه صحبت میکنم . مدت پنجسال است که طبق دستور از آلمانی حرف زدن درخانه هم خودداری میکنم . بسیار خوب گوش میکنم بگوئید مقدمه کافی است .

- بله آقای سروان برای اینکه جانمان را خلاص کنیم و با پولها و چک هایی که داریم بتوانیم زندگی راحتی داشته باشیم حاضر باشان کلیه اسراری که میدانیم هستیم .

- اولاً کلید رمز مخابره بامر کز آلمانی یعنی با سرتیپ لیختنto Lichtau رئیس شعبه مجرمانه ستاد کل آرتش آلمان را که فریدا با کمال دقت از ما مخفی میکرد ولی بالاخره با کنجدکاوی و مراقبت بسیار آنرا پیدا کرده ایم با انضمام رونوشت تمام مخابر ایکه بواسیله رادیو بین مرکز و زد رد و بدل شده بشما میدهم .

- خوب دیگر ؟

- نانیا کار و مأموریت هر کدام از مستأجرین این عمارت با تعیین محل مأموریت آنها .

- خوب دیگر ؟

- آقای سروان موضوع آخری که جز آن چیز دیگری نمیدانیم ونداریم از همه مهمتر است .

- آقای فن نارشا فلاش تشخیص و اهمیت آن با من است بگوئید . جاسوس خائن سینه را جلو داده با گردن کشیده تبسم متکبرانه کرده با صدای بلند و لحن مطمئن گفت :

- آقای سروان گرچه نمیدانم تا کنون این عمل شروع شده یا خیر ولی مطمئنم که قرار است در سه منطقه خط مازینو که بعداً بشما خواهم گفت خط دفاعی شما با توپ های جدیدی که فقط عدد معادودی افسران

و درجه داران توپخانه و مهندس آلمان از اسرار آن مطلع نمود بمباران شود. شاید بدانید که خط زیگفرید شامل دورده موازی است که اولی جهت حمله و هجوم دومنی یعنی عقبی برای دفاع ساخته شده موضع این توپها یعنی ۲ ردۀ مزبور است و من محل مختصات عمده آنها را میدانم؛ همین سروان هولک سارلات با وجود آنکه شدیداً تحت تأثیر این سخنان واقع شده بود نگذاشت از قیافه اش چیزی ظاهر شود. به خوبی متوجه اهمیت سه موضوعی که این مرد پر چانه برایش کشف میکرد بود. خیانت دو طرفه این آلمانی یعنی ایت تعبیر آور بود زیرا آلمانی اغلب برای مملکتش جاسوسی میکنند اما خیلی بندرت بکشورش خیانت میورزد ولی از طرف دیگر سروان میدانست فشار و ظلم بی اندازه هیتلریها چه ترس و کینه در دل عموم آلمانیها و بخصوص ساکنین دو - طرف رو درن ایجاد کرده است مخصوصاً اهالی قدیمی ناسو Nassau و همین لبود که سابقاً نیز از آلمانها و اطریشیها منزجر و منتظر بودند بنا بر این سروان تعجبی نکرد فقط از خوشحالی دلش میطبید ولی در ظاهر همانطور خونسرد مانده با کمال بی اعتنائی پرسید: پس شما مطالبه بروط بخط زیگفرید را از کجا میدانید؟

- از آنجایی که این مطالبه را فریدا میدانست و بعلتی که برای ما نا معلوم است یاد داشت میکرد و من و زنم که همیشه در کمین او بسودیم یاد داشت های او را از محل مخفی پیدا کردیم اصلاً آقای سروان خود را بیانید و به بینید:

سروان یلنک شد و گفت. بروم.

ژوهانا که در ضمن این گفتگوها کم کم جلو آمد

شانه بشانه شوهرش ایستاده بود با او برای افتاده باهم وارد اطاق

مجاور شدند سروان و ستوان هم پشت سر آن ها بودند ولی سر بازان باشاره داوو در اطاق نهار خوری مانده سر ابا چشم و گوش شده از درب بین دو اطاق که باز بود همه چیز را میدیدند و میشنیدند در موقع ورود با اطاق لئوپولد ویا بهتر بگوئیم آقای فون نارشان فلاش با چرخانیدن دو کلید چهار لامپ قوی را روشن کرد. روشنایی این اطاق بهیچوجه مخالفتی با مقررات شهر بانی نداشت زیرا که پشت پنجره های داخلی و خارجی با پرده های ضخیم بخوبی پوشیده شده بهیچوجه ذوری بخارج نفوذ نمیکرد.

اطاق وسیعی بود که با مبلهای مجللی تزئین شده و انسانیه موجوده آنجارا اطاق مطالعه، کتابخانه و یا دفتر معرفی میکردند و هانا خود را بروی مبل چرمی بزرگی انداخته لم داد و با کمال سادگی بنظره جریان امور پرداخت شوهرش بسمت درب شیشه دار قفسه کتابخانه که دو طرفش طبقه های بزرگ پراز کتاب دیده میشد و درست رو بروی درب اطاق نهار خوری واقع شده بود رفت

این طبقه بندی پر بوده از کتابهای خوب با اندازه های مختلف و جلد های رنگارنگ و بخوبی دیده میشد که با دقت فراوان برای مطالعه و کار انتخاب شده و توده های بزرگ و بی مصرف کاغذ و جاتند کن نمیباشند. فون ناشان فلاش گفت: - آقای سروان این قفسه دو قفل بسیار محکم رمزی دارد که من کلید آنرا ندارم و من وزنم هیچ وقت نمیتوانستم آنرا باز کنیم فقط یک شب توده فریدا بعلتی مجبور شد باعجله از منزل خارج شود و کلید را در جا گذاشت ما که همیشه در کمین آن بودیم و چون اطاقمان پشت این اطاق است از سوراخ دیوار که آن بالامی بینید فریدا را می پائیدیم و میدیدیم که در این قفسه چه میکنند و کجا هم

رادست میگذارد،

از موقعیت استفاده کرده و همه چیز را دانستیم و حالا هم اگر چیزهای میدانیم که میتواند جان ما را بخورد از همانجاست. حالا آقای سروان دستور بدھبند که این قفل هارا بشکنند برای اینکه با شکستن شیشه‌ها درست نمیتوان بداخل قفسه دست یافت هوک سارلات که بخوبی اهمیت این موقع را درک کرده بود متبسماً نگاهی بستوان داوو کرد و او با صدای بلند گفت:

- بار گانیون Bargagnon بنظرم که این دیگر کار شماست
کار دتان همراحتان هست؟

- سرکارستوان شما که میدانید هر گز آنرا از خود جدا نمیکنم
کارد گروهبان یکم فلوران بار گانیون Florent B
گروهان مشهور بود زبرای متجاوز از بیست تیغه و ابزار و آچار داشت
که بهزار درد میخورد و صاحبیش با مهارت بینظیری آنرا بکار میبرد
در ظرف چهار دقیقه دوقفل محکم و مخصوص، بسهوالت و بیسر و
صدا باز شدند. سروان گفت:

بار گانیون خیلی خوب. گروهبان خوشحال و خرم سلام داده
عقب گرد کرده در اطاق دیگر بر قایش ملحق شد. بلا فاصله فون نار شان فلاش
جلوی قفسه آمد و کتابیرا که جلد سبز رنگ پریده داشت از میان
کتابها در آورده بدهست سروان داد و گفت:

آقای سروان بفرمایید اول این کلید رمز مخابره این هفته مرکز
و ز ۳ را بگیرد. سروان گفت:

بلی بخوبی ملتافت اهمیت آن هستم گرچه اصول رمز اعداد و
حروف کاملاً معلوم مشخص است ولی اگر دفتری را که از روی آن

مخابرات تبدیل بر مز شده در دست نباشد یک تلگراف رمز ممکن است ماهر ترین متخصص را چند ماه معطل کرده و بالاخره هم کشف نشود. بسیار خوب من ایندفتر را بشعبه مرموzات رکن دوم ستادمان خواهم داد. این یکی قبول، دیگر؟ جاسوس قسمتی از یکی از طبقات کتابخانه را کشیده روی فرش انداخت یک طبقه کتاب دیگر از زیر آن ظاهر شد سپس این قسمت را با فشار هر دو دست بجلو راند تمام طبقه بعقب رفته مخفی شد و قسمت چهار گوشه که مثل دیوارهای اطراف از مشتمعی بشکل چرم پوشیده شده نمایان گردید. نارشان فلاش روی یک از بر جستگیهای چرم مصنوعی فشار داد قاب مربعی با بعد ۶ سانتیمتر بسمت راست لغزیده عقب رفت و محفظه هویدا شد که در روی آن یک صندوقچه فولادی صیقلی و دودفتر قطره دیده میشد.

نارشان فلاش با عصبانیتی که چهش گونه او را شدیدتر میکرد گفت: بفرمایید آقای سروان اینهم ماده دوم و سوم قرار دادما. این مرد که سالها تحمل فشار و شکنجه کرده و مجبور بود تأثیر شدید خود را مخفی نگهداشد اکنون انتقام خود را میکشید. سپس دفترها را برداشته بسارات داد و گفت:

در روی اوراق ایندفتر مأموریت و رمز مخصوص هر یک از مستاجرین این عمارت و همچنین محل اجرای مأموریتشان ثبت شده و پشت صفحات آن تلگرافاتی که در ظرف یک هفته بین مرکز و فریدا زرد و بدل شده بصورت رمز دیده میشود البته کشف آن بکمک کلید رمزی که در اختیار شماست خیلی آسانست.

سروان دفاتر را گرفته بدون اینکه باز کند با کتاب کلید رمز زیر بغل زده گفت بسیار خوب.

- دفتر دیگر شامل دقیقتین اطلاعات در مورد توب بعدید الاختراع میباشد چه از لحاظ اطلاعات با لیستیکی و فنی اسلحه و مهمات و چه از نظر تعداد و مواضع آنها.

بعداز ادای اینکلمات فون نارشا فلاش طبته بندی قفسه را مرتب کرد کتابها را بهجای خود گذاشت و مثل کسیکه کارش تمام شده باشد با خاطری آسوده رو بروی سارلات ایستاده گفت :

آقای سروان حالا که من تعهدات خود را ذیمت بشما انجام دادم میتوانم خواهش کنم که شما نیز طبق قرارداد با من رفشار کنید.

- تعهدات من عملی خواهد شد فعلامن باید هرچه زودتر این استناد را ب محل خود بر سانم تا مراجعت من شما در اختیار ستوانداو و هستید و هرچه او گفت بکنید وقتیکه مرکز ۳ را صدازد با وجواب بدھید و بمخابره پردازید فقط باستی دقت کنید که از جریانات بوئی فبرند و نفهمند که کلید رمز بدست ما افتداد خلاصه مثل سابق و ظائف خود را انجام دهید اتو میبلی هم که باید شما را با قامتگاه جدیدتان ببرد بزودی خواهد رسید در اینصورت خانم میتوانند وسائل و اثاثیه را که باستی با خود ببرند جمع آوری کرده به بندند.

راستی شما خدمتگار ندارید؟

ژوهانا جوابداد : چرا آقای سروان مایک آشپز و یک پیشخدمت داریم و اطاقشان در انتهای همین طبقه است قطعاً سر بازان شما آنها را دیده اند.

ستوانداو وارد صحبت شده گفت : بله بمن گفتند که مارتین به آنها دستور داده که فوراً لباس پوشند و بعدهم آنها را در آشپزخانه

تحت نظر نگاهداشته اند.

سروان خنده دید گفت : کار خوبی کرده اند بهر صورت خانم شما با آنها تهیه کار خود را به بینید و اگر هم مایل باشید آنها هم در این مسافرت با شما باشند من از رئیس اجازه آنها را هم میگیرم خیال نمی کنم مانعی در کار باشد.

سپس بازوی داو و را گرفته باهم بر اهر و رفتند و در آنجادستوراتی باو داد، همچنین گفت که فقط سرجو خود را نویل Verneuil را با خود خواهیم برد و سایرین در عمارت خواهند ماند. شاید هم بتوانم تیمسار را راضی کنم که این ساختمان را تحويل رکن دوم داده خودمان جای دیگر برویم فعلاً بامیددندار.

دست یکدیگر را فشرده از هم جدا شدند :

اما سروان از آستانه درب هم اجعت کرده به بیشانی خود میزد و میگفت :

چقدر من گیجم این کتاب و کتابچه ها حواسم را بکلی پر کرده موضوع اصلی را فراموش کرده ام.

بعد با داو وارد اطاق شدند سروان به فون نارشا نفلاش گفت. آقا شما فراموش کردید در موضوع اصلی اطلاعی بمن بدھید.
- چه موضوعی ؟ - فریدا کجا است ؟

- فریدا بیرون رفت و بما هم چیزی نگفت اما قطعاً برای اجرای دستورات آخرین پیام دیشب با این عجله رفت نصور میکنم با کشف آخرین تلگراف موضوع را بفهمید.

- صحیح. دیگر اطلاعی ندارید ؟

- چرا آقای سروان فریدا باید روز سی ام زوئن بر گردد و نتیجه

را بمرکز گزارش کند.

- اوه! روز سی ام ژوئن؛ بله غروب روز سی ام.

- بسیار خوب پس ما ترتیبی اتخاذ می‌کنیم که چنانچه توانستیم جای دیگر فریدا را پیدا کنیم همینجا او را بگیریم ضمناً میدوارم که شما دروغ نگفته باشید.

نارشانه‌لاش بالحن قاطعی گفت: آقای سروان مطمئن باشید من راست می‌گویم اما اجازه بدھید موضوع دیگر را که الان یادم آمد بشما بگویم.

- بفرمائید. فریدا قبل از رفتن بما گفت که اگر تا نصفه شب سی ام مراجعت نکرد با مرکز ارتباط حاصل کرده با رمز معمولی اینچمله را مخابره کنیم و مخصوصاً خیلی تاکید کرده که یک کلمه از آن فراموش نشود:

«مسئول انهدام زم سروان هـوك سارلات فرماده گروهان
فتشی است»

سروان فریاد زده فریدا اینحرف را بشمازد؛ بله آقای سروان.

- به به بارک الله معلوم می‌شود این فریدای موطلائی فتان، ایندختر جوان زیبا خیلی زیر کتر از آنست که من میدانستم. در شامونیکس من مبهم باو ظنین شدم و حال آنکه او بخوبی مرا شناخته است در صورتیکه بالمانی صحبت می‌کردم و خودم را اهل گوبلنتز معرفی کرده و یک آلمانی درست و حسابی شمرده بودم عجب! حالاً می‌فهمم که او چطور مرا دست انداخته بود خوب اما ما نمی‌باید از او برجیم هان داوه؛ اینطور نیست سر بازان شجاع؟

و شروع کرد بخندیدن؛ افسر و سر بازان هم با او خندیدند بعد یکمرتبه خودی گرفته رو بمرد آلمانی کرد و گفت: - به بینم آقا

اینده دفعه دیگر تمام چیزها را بمن گفتید؟

- بله آقای سروان.

- بجز یک چیز رمزه - بله؟

- بله دیگر، رمز را که شما در مدت غیبت فریدا بوسیله آن با مر کن ارتباط حاصل میکنید نگفتید.

- درست است معدترت میخواهم ولی من قبل آنرا به آقای ستون گفته ام. غیراز کتابی که بشما دادم یاک دلیل رمز دیگر هم هست که خیلی ساده بوده همه جا پیدا میشود؛ یک فرهنگ کوچک معمولی لاروس.

بفرمائید اینست. و با دست دیکسیونری را که روی میز بود نشانداد.

- آها! فهمیدم ... وقتیکه ما وارد شدیم شما تازه از گرفتن تلگراف فارغشده و مشغول کشف آن بودید. پس خود آن تلگراف کجاست؟

قطععاً شما آنرا نوشته اید. نارشان فلاش بدون تردید گفت:

- بله آقای سروان وقتی که شما تشریف آور دیدم من بی اختیار آنرا در یکی از جیبهایم مخفی کردم و بعد بکلی از خاطرم رفت بفرمائید بگیرید.

در حال حرف زدن جیبهای خود را جستجو کرد و از جیب راست پیزامه اش کاغذ چهار تا کرده در آورد.

سروان بداوو گفت:

- بگیر جانم، من دیگر میروم. معلومات من حالا دیگر برای خوشحال کردن تیمسار ورکن دوم و حتی تمام ستاد کل ارتش کافیست

بعد بسرعت خارج شده از پله‌ها به رازیز شد در هر طبقه یک لحظه توقف کرده بسر بازان دستوراتی میداد در طبقه پائین‌هم به راقب‌های در بان سفارش لازم را کرد. در بان چند ورق کاغذ باو داد که گرفت و تاکرد او در چیزی کذاشت و خارج شد. در کوچه کلیانکور باعجله سوار یک اتومبیل نظامی که از عقب سر بازان آمد بود شده برانده آن گفت:

ای تند... هرچه تندتر میتوانی برو بکوچه سن دومینیک وزارت جنک S. Dominiqu گفت:

- امیدوارم که امشب پاریس بمباران نشود. اگر این نصف شبی کشته شوم دیگر منتهای بدشانسی است (و در اینحال کلید رمز گرانبها و دفاتر یکه شاید از آن هم قیمتی تر بوده بین دو دست محکم فشار میداد).

این سروان مثل مردان قرن شانزدهم حادثه جو بوده ماجراهای خطرناک جنک داخلی را دوست میداشت نه تنها او بلکه تمام افراد گروهانش سریان برای چنین خواصی درد میکرد.

سروان با خود فکر میکرد:

- فریدا زه، اسرار خط زیگفرید.

سپس در خیالات شیرینی فرو رفته خود و سر بازانش را میدید له باشر کت در اینجنک بسم سرنوشت خود پیش میروند.

فصل چهارم

جنك! همه‌جا جنك

در روز ۲۶ ژوئن که دومین روز شروع جنك محسوب می‌شود تنها در یک نقطه پرده از روی اسرار خط زیگفرید برداشته نشد بلکه در همان ساعتی که منطقه شمالی در جنوب غربی ها گنو بمباران گردید منطقه جنوبی نیز زده می‌شد.

منطقه جنوبی در آلماس علیا و جنوب جنگل بزرگ هارت واقع شده و شامل مولهوز و اراضی حاصل خیز آن می‌شود و از معبر هونینژ تابال Bale huninge باز است این منطقه که جنوبی ترین مناطق خط مازینو است مقابل منطقه ۱۵ خط زیگفرید که شامل گره های موصلاتی مهم یعنی محل تقاطع جاده های شوسه و خطوط راه آهن حالتیگن haltingene و لراش Lorrache و همچنین ذره حاصل خیز آن مجاور خاک سویس است واقع شده

درست سر ساعت ۱۱ افسران، درجه داران و سربازان منطقه جنوبی مخصوصاً آنها که در اعماق دژ هانگهبانی یاما موریشی نداشتند صدای احتراق عظیم و پس از آن صفير مضاعف گلوله مخصوص را شنیدند، تمام آنهایی که دژ شماره ۸ و دو برج آنرا تشغال کرده بودند در یک لحظه کشته شدند.

ساختمان ها و پناهگاه های دژ که طبق آخرین اصول مهندسی

ساخته شده بود بتلی خاک و خاکستر که دو دوشعله از آن بر میخاست تبدیل شد، توپهای فولادی بشکل آهن پاره های غیر قابل توصیفی در آمد. روحیه افراد عکس العملی که در مقابل بمباران ابراز شده همچیز وهمه کس بعینه مثل منطقه شمالی بود که قبل اذکر شد. اما در اصلی حوزه ۱ این منطقه بهیچوجه آسیبی ندید و هیچیک از پانزده گلواله نافذی که براین منطقه افتقاد بسرا غ این دژ نیامد. محتمل است که دشمن در حساب مسافت یا زاویه یا تنظیم تیر اشتباهی مرتكب شده بود. شاید هم سر صخره خزر گرفته بزرگی که در حاشیه جنگل قرار داشت بجای دژ اصلی و برجها و پناهگاههای مربوطه آن بمباران شده بودند. بهر صورت پس از شلیک پانزده همین گلواله توبهای مرموز خاموش شدند.

صبح همین روز در این طرف جبهه قسمتهای مرزی فرانسه و همچنین لشکرهای داوطلب و اختیاط که لاینقطع بجهه اعزام می شدند باشد. و سر سختی هر چه تمامتر با قسمتهای مختلفه آلمانی که اراضی بلفر را اشغال کرده بودند میجنگیدند و تقاطع ضربت دیده و ضعیف سرحد را تقویت میکردند ولی در اینجاهم مثل منطقه شمالی توپهای سنگین رده سوم ماژینو خیلی دیر وارد عمل شد و پس از آنکه توپهای مرموز آلمانی پانزدهمین گلواله خود را پرتاب کرده خاموش شدند تازه توپهای فرانسوی شروع به تیراندازی نمودند.

بنابراین زد خوردی بین توپخانه طرفین واقع نشد و بزودی دهکده ها و مزارع سواحل رن ده از چندین ساعت قبل تخلیه شده بودند در سکوت و آرامش فرو رفتد.

در سمت جنوب غربی دژ اصلی منطقه جنوبی و چهارده

بان ترue آلزاس از رود رن جدا شده که نیم دائره بندوز دهکده روزنو rosenau زده و خط آهنی از کنار آن عبور میکند.

در شب قبل در تمام این محوطه و جزیره مصنوعی که بین رودرن و ترue آلزاس بوجود آمد توپهای ضد ارابه و مسلسل‌ها و خمپاره اندازهای جدید الاختراع که آلمانها هنوز نمی‌شناختند بتعدد خیلی زیاد مستقر و استقرار شده و با توپخانه و واحدهای پیاده بیشماری تقویت گردیده بود که جناح چپشان به دهکده هو نینز تکیه می‌کرد. خود این دهکده نیز از طرف اهالی تخلیه شده و تحت اشغال قوای نظامی در آمده بود.

تمام حاشیه جنگل‌هارت مطلع‌قاخلوت ویسر و صدا بود. ظبیعت در این بعداز ظهر روز بیهاری با کمال قدرت در این ناحیه خودنمایی می‌کرد پرند کان بدون هانع و مدعی فرم انفرمایی می‌کردند چون بجز آنها ذی‌حیاتی دیده نمی‌شد جز حرکت آنها رفت و آمدی وجود نداشت و جز صدای زمزمه و چهقهه‌شان صدائی بگوش نمیرسید. اما در جنوب این منطقه اوضاع طوری دیگر بود؛ در محوطه واقعه بین بال - آلتکیرش بلغور جنک با تمام مهابت خود می‌خورد. غرش توپها و صفیر اسلحه پیاده نظام ارکستر مخفوفی تشکیل داده و جنب وجوش هزاران مرد جنگی غوغای عجیبی برپا کرده بود.

با اینو صف بطوری که گفتیم در هنطیه جنوبی فرانسه و منطقه ۱۵ آلمان بعد از آنکه صدای پانزده اختراق، سی صفیر و پانزده انفجار گلوله‌های مرموز تمام شد سکوت و آرامش یکروز بیهاری همه جا حکفرما گردید و پس از آنهم در طی بقیه روز ۲۶ ژوئن و شب بعداز آن در تمام طول خط مازینو از ناحیه وردن تا منطقه جنوبی سرو صدائی

از توب مرموزو کشته آلمانی که پانزده گلوله بروی منطقه شمالی و پانزده گلوله بر منطقه جنوبی افکنده بود بلند نشد.

سرهنه کاباروس Caarrus فرمانده حوزه های سه گانه منطقه جنوبی و سرهنه تیبو فرمانده منطقه شمالی یعنی فرماندهان دو منطقه که مورد حمله توب مرموز واقع شده بود پس از بمباران کذائی تلفوناً با یکدیگر صحبت کردند و تبادل افکار نموده بودند. در سپیده صبح روز ۲۷ ژوئن سرهنه کاباروس برای صدمین بار پس از مذاکره تلفونی از خود میپرسید. - چه معنی اینکار چیست؟

چرا فقط باین دو منطقه حمله کردند؛ چرا فقط بروی هر منطقه پانزده گلوله تیر اندازی شد؛ هیچ خبری از اوضاع جنک در دست نبود از ستاد تیپ و ستاد لشگر سئوال میشد. جواب میدادند که پس از اعلامیه نخست وزیر و وزیر دفاع ملی جزا او امر و دستورات صادره چیزی بهما نرسیده و آنچه که بشمار بوط بوده تا کنون ابلاغ شده انتشارات غیر رسمی هم مبهم وغیر قابل اعتماد است؛ ولی بالآخره سرهنه کاباروس اخبار جنک را از محل دیگری بدست آورد. از کجا؟

اینجا بایستی برای روشن موضوع دمی حاشیه رفته چند کلامه از زندگی خصوصی این سرهنه گفتگو کنیم. سرهنه برادری داشت که پانزده سال ازاو کوچکتر بود و سرهنه پس از فوت پدر و ازدواج هجدد مادرش مدت مديدة با مزاقبت تمام از اونگهداری و سرپرستی نموده بود و در عالم بیش از هر کس و هر چیز و باو علاقه داشت. این جوان سروان هوک سارلات فرمانده گروهان فنی پیاده نظام مستعمراتی فرانسه بود.

روز ۲۷ ژوئن سه ربع بظهر سرهنه کاباروس که در طلوع آفتاب

بخواب رفته بود از خواب برخواست. از چهل و هشت ساعت قبل این تنها خواب او بود. نیمساعت بعد در پست فرماندهی باو خبر دادند که چهار کامیون حامل سر باز از مولهوز وارد شده‌اند و چون امریکه از ستاد کل نیروی دفاع ملی بامضای رئیس ستاد نیروی زمینی و مهرهای رسمی در دست فرمانده آنها کیه یک سروان پیاده مستعمراتی است میباشد نگهبانان باو اجازه عبور داده‌اند ضمناً افسر نگهبان گزارش میداد که سروان مزبور میگوید. (که او لین کارش ملاقات با جناب سرهنگ است) و بعد اضافه کرد «جناب سرهنگ این عین جمله است که سروان سارلات میگوید سرهنگ فریاد زد : سارلات! زود زود یک سرگروهبان با او بفرستید که باینچار اهنگ ایش کند. من منتظرم خیلی زود».

ده دقیقه بعد سروان در دفتر فرماندهی او بود. در این دفتر بغیر از سرهنگ، دونفر ستوان دو نفر درجه‌دار و دونفر سر باز حضور داشتند که با دستگاههای مختلف کار میکردند و تامین ارتباط داخلی و خارجی اداره رادیو، تنظیم برق، آب هوای این شهر زیرزمینی را بر عهده داشتند. چون موقع جنگ بود اسرار فامیلی بسایی چنین شخصیت‌هایی مورد نداشت بنا بر این افسران و افرادی که در دفتر فرماندهی بودند بموجب وظیفه که داشتند در دفتر مانده کار خود را انجام میدادند، سرهنگ نیز بعض آنکه مهمان خود را جای دیگری پذیرائی کند در همان دفتر او را پذیرفت.

پس از ادادی احترامات متقابل نظامی سرهنگ و سروان یکدیگر را در آغوش لرفته با محبت تمام رو بوسی کردند سرهنگ میگفت:

- هوک چقدر از دیده‌ت خوشحالم، پازده روز بود که از تو خبری نداشم مخصوصاً از دور روز پیش که بکلی مرا بیخبر نداشته بودی

از خودم میپرسیدم که آیا کجا هستی و چه میکنی؟ چه ماموریت مهمی بتومحول شده که اینطور سرگرم شده؟

- سیمون عزیزم راست میگوئید از چهل و هشت ساعت پیش فرصت سرخاراندن نداشتمن . راستی از دو سال پیش که من بسوریه رفتم و هم‌دیگر را ندیده ایم قیافه شما هیچ عوض نشده .

- پسر جان آدم لاغر وقتی بسن و سال منهم بر سد دیگر تا وقت مردن تغییر قیافه نمیدهد .

سرهناک سیمون کاباروس حقیقتاً آدم کوچک اندام لاغری بود ولی سیمای مردانه داشت صورتش کاملاً تراشیده، موها یش سفید، چشمهای آیش درخشان و خیلی جوانتر از قیافه اش مینمود. موقعیکه لبها کلفت خوش ریختش بخنده باز میشد حالت بچگانه باو میداد که انسان را مات و مبهوت میکرد ولی وقتیکه لبانش بسته نشد قیافه استخوانیش در هم میرفت، چشمانش مثل دو قطعه بلور میدرخشیدند و حالت جدی باو میدادند این افسرارشد خیلی کم حرف هم بود . بندرت چند جمله حرف میزد طولانی ترین جملاتش ازه تا ۱۰ کلمه تجاوز نمیکرده میشه دلش میخواست منظورش را بایک کلمه بطرف بفهماند ، پس از صحبتهای عادی که بین او و برادرزاده اش رد و بدل شد . سرهناک با صدای نافذش پرسید .

- تا کی اینجا هستی؟

- بزحمت میتوانم یک ساعت بمانم تمام گروهاتم در کامیونهایی که ما را از پاریس آورده اند نشسته منتظر من هستند . سرهناک پشت میز درجای معمولی خود نشست سروان هم رو بروی او قرار گرفته گفت :

ماموریتم را بشما خواهم گفت ولی قبل میخواهید که خبرهای از جنک بشما بدهم ؟ - البته - گرچه دادن این اطلاعات وظیفه من نیست ولی من مخفی کردن آنرا لازم نمیدانم. ضمناً اینرا هم میدانم که از استاد ارتش گذشته بقیه قسمتهای ارتش حتی ستاد تیپ ها مثل سایر اشخاص غیر نظامی جزا خبار یکه نخست وزیر دیروز صبح بوسیله رادیو منتشر کرد چیزی نمیدانند.

سر هنک که چشم انداش از خوشحالی میدرخشد گفت : بله اینرا هم میدانم زود باش حرف بزن گوش میکنم. در این دفتر تنها سر هنک منتظر حرف زدن سروان نبود بلکه سایر حاضرین نیز ضمن اینکه مشغول کار خود بودند تمام هوش و حواسشان متوجه او بود.

سروان سارلات با افکار منظم و بیان سلیس و سرعت ووضوح تمام، شروع بصحبت کرده مثل بهترین مخبرین گفت : از فرانسه شروع کنیم؛ از ساعت دو و نیم صبح یکشنبه پریروز تیراندازی توپخانه شنیده میشود ابتدا فقط توپهای سرحدی و بعداً تمام عناصر ارتش که ساعت بساعت بر عده آن افزوده میشود شروع به تیراندازی کردند. پریشب آلمانها یک طرفی سویس را نقص کرده از رود رن گذشتند به هونینژ از پشت سر حمله کرده و آنرا گرفته واراضی بلفو و نواحی مجاور آن را اشغال کرده وارد عمل شدند.

دیشب نیروهای ما بلفر را پس گرفته دشمن را با سرنیزه از آنجا راندند. با آنکه قسمتهای آلمانی لحظه بلحظه زیاد میشوند حالا نه تنها دیگر حمله نمیکنند بلکه کم کم عقب مینشینند طبعاً سویس هم بیکار نشسته از یک طرف در تیرول Tyrole و در تمبرک Wurtembergue نیرو مستقر نموده و از طرف دیگر بهترین قوایش را در شمال و مشرق نواحی

بال و برن Berne متمر کر نموده است. در حومه جنوب پر اتروئی Perrentruy توپخانه سنگین سویس دشمن را میکوبد. پیاده نظام سویس بکمک توپخانه سبک از مرز ما عبور کرد از پشت سر نیروهای آلمانی را قدم بقدم از بال تا فرت Ferrotte و دل Delle غافلگیر میکند....

سر هنگ و سطح حرف او دویده تند تند گفت:

- فهمیدم ... فهمیدم .. بخوبی واضح است که اگریک لشگر، با
بتواند در مشرق بال بقسمت های سویسی ملحق شود آلمانها محاصره
و نابود خواهند شد.

- صحیح میفرماید همین طور است، فعلاً فقط یک اشکال درین
است و آن نسبت این العاق میباشد. برای اینکه پیروزی حاصله از
این عمل سه درصد قطعی و محرز باشد من و گروهانم برای افتاده ایم
فعلاً ده دقیقه دیگر من اجازه بدهید تا وضع فعلی جنک را عرض
کنم.

- بگو ... بگو ...

- در کوههای آلب زد و خوردهای محلی بین دشمن و اهالی
در جریان است، انجا بطوریکه میدانید غیرقابل عبور است. در جنوب
این ناحیه یعنی قسمتهایی از آلب که مجاور دریا است اغلب جنگهای
هوائی غیرقابل ملاحظه رخ میدهد. خلاصه با وجود اینکه فعلاً ما
ضعیف هستیم ولی همه جا پیروزی با ما است.

واحدهای هوائی ایتالیائی در اولین حمله خود مواجه با
شکست های ذیادی شده و چنان ضرب شستی دیده اند که فوراً عقب
درد کرده و پی کارشان رفته اند و توپهای خود هوائی ماتحت فرماندهی

سر هنگ دوم کازل که شما او را میشناسید با کمال مهارت عده از آنها را پائین کشیده اند. مارسیل و تولن دیگر بباران نشده اند و نیروی دریائی ایتالیا هنوز فعالیتی نکرده است .

- عجب! - واقعا خیلی عجیب! در کن دوم اظهار عقیده میشود که ایتالیا در کمین نشسته تا از عقب حمله کند احتمال هم میرود که همین‌طور باشد ضمنا دست بو احدهای جبهه برنر Bernnere خود را خود نزد است و در آلبانی نیز جهت حمله به یوگسلاوی و یونان که شروع بعرض کرده اند تجمع نیرو نموده است. اهالی کوهستانهای آلبانی بدون مانع دردو کشور مزبور جمع شده بنفع ما سازمانهای میدهند اینرا هم بدانید که افسران مردی و فنی آلمانی در شهرهای و نیز سیلان . تورن Ttrin رم شب قبل بقتل رسیده اند مثل اینکه تو طئه اینسکار قبلا چیده شده و در ساعت معین در نقاط مزبور اینعمل انجام شده است .

- عجب! . - انگلستان و مصر ترعرع سوئز را مستند خط دفاعی مارت Mader تر پولیتن Tripolitaine و لیبی Libie مانع وزود ایتالیاها به تونس شده است. نیروهای فرانسوی سومالی و هنگ های انگلیسی سودان بحسبه داخل شده اند و پادگانهای ایتالیائی که هر دقیقه در معرض حمله دست چات بومی واقع میشوند جز تسلیم چاره ندارند. انگلستان با جلب موافقت یونان کرفو Cerfau را اشغال نموده و ناوهای آلمانی که در مدیترانه بودند در مقابل نیروی انگلیس و فرانسه فرار کرده و فعلا در دریای آدریاتیک سرگردانند آنهم نیروی دریائی ایتالیا به رادشان رسید و الا ازین رفته بودند ، گویا با آنها امر شده باشد که

فعلاً مخفی شوند تا بعد چه شود .

- اما پسر جان تا يك هفته دیگر ایتالیا اجباراً بی طرف خواهد

شد ...

- جناب سرهنگ ؟ شاید هم بکلی مغلوب شوند ، همچنین ممکن است در دریف متفقین درآیند .

- عجب ؛ از اینقدر اوضاع خیلی برای آلمانها مساعد نیست .

- حالا باید کمی هم حقایق تلغی را تند کر داد؛ گرچه وقایعی که تاکنون رخ داده همه غیرمنتظره بوده و در نتیجه عدم پیش بینی اوضاع ما هنوز هم فکر و نقشه و هدف آلمان و ایتالیا را از این جنگ نمیدانیم ولی فعلاً اینقدر محرز است که تا حالا بدون تحمل زحمت زیادی تکه چرب و نرمی بدست آورده اند .

چطور ؟ ..

- هلند ... اوه، چه میگوئی ..

- بله هلند ساعت ۱۹ دیروز تمام خاک هلند به توسط آلمانها اشغال شد .

سرهنهک مبهو تانه پرسید چطور ؟

- خیلی سهل و ساده . بمحض اینکه خبر به باران پاریس منتشر شد بلژیک و هلند دست بکار بسیج و تمر کزقوا نمودند و مرز های تهدید شده خود را بستند اما تمام انکاء هلند به آتوئی بود که همیشه در بازی خطرناک جنگ در دست داشت یعنی طغیان آب و این موضوع همواره در تمام نقشه های جنگی هلند نقش عمده دارد . از طرف دیگر آلمانها در طی سالهای متتمادی با تشبت بانواع وسائل از قبیل تجارت توانه .

ها، سازمان وسیع سیاحان، باشگاه‌های جهان گردی کو افتاد. دوریچ

... Freud و فرید Kraftdurch

... بله انیروهای تفریحی) ...

... تفریحی؟ واقعاً انسان میخواهد از خشم بترکد (جنلت خوش ظاهر و مفرح) پست فطرت‌ها! ...

من خود آدم جنگجویی هستم . ذات و اخلاق و تربیت من موافق جنل است اما مخلوط کردن تفریح و ورزش با جنل را نمی‌پسندم اینکار فقط از پروسیها ساخته است .

جناب سر هنلک مرا بینخشید من گاهی که جلوی خودم را نمی‌گیرم عصیانی شده از جا در می‌روم ..

سپس تبعیمی کرده دستی به پیشانی کشیده کمی آرام شد و گفت :

- بله آلمانها بهزار و سیاه آشکار، هشکوک یاناشناس در تمام هلند نفوذ کرده و با جاسوسهای دائمی یا موقت و سیارشان آنجارا پر کرده بودند .

بالاخره هم در ساعت معین روز معینی کاریرا که میخواستند انجام دادند . پریشب در همان موقعیکه هنگهای آلمانی بمزه‌ها هجوم کردند و هر یک نفر هلندی با پنج نفر آلمانی میجنگید جاسوسان آلمانی نیز لباسهای نظامی پوشیده و به پست‌های متحفظین دریچه همای سد حمله کرده باقی‌نشدند، با پارابلوم حتی با کارد مامورین را کشته پست‌ها را متصرف شدند .

در سپیده صبح بیست گروه هوایی آلمانی هزاران نفر چتر بیانی

در این ناحیه ویخته آنها را تقویت کردند. باین ترتیب هلاندیها تنرا استند از طفیان آب استفاده کنند و اکنون آلمانها نزد راه رود ران مانع برای پیشروی به رتردام Retterdame و لاهه Lahaye ندارند.

- آه ...

- بله هلاندیها که ابتدا با کم شجاعت میجنگیدند بعد ادرهمه جا بعلت قلت عده و غافلگیری تسليم شدند. این اخبار از طرف مامورین مخفی انگلیس از هلنند بوسیله رادیو بلندن فرستاده میشد ولی غفلتا این رادیوهم ساکت شد و بهیچوجه سروصدائی از آن نیست جناب سرهنگ این بود اخبار من.

سرهنهنگ کاپاروس که معلوم بود شدیداً متاثر شده آهسته

گفت :

- خوب بلژیک چه شد؟ - بلژیک بفرانسه و انگلستان اطلاع داده بود که اگر با وحمله شود دفاع خواهد کرد معلوم نیست که آلمان باعلام بیطری او بیش از هلنند احترام بگذارد هنوز که مورد حمله قرار نگرفته یعنی تا ۲ ساعت قبل که من از درگیری در مرز ارتبک خارج شدم خبری نبود. ولی آنورس Anvers، لیژ Liege و نامور Namur هر لحظه آماده بمباران شدن هستند. قرار است هر وقت مستاد ارش ما خبر دادند فورانی روی فرانسه گراندوشه Grand-Duche لو کرامبورک را شغال نموده در موذل Moselle و سور Sure جلوی خط زیگفرید را بگیرد.

- باقی اینا در چه حالت؟

- اعلامیه نخست وزیر را بخاطر بیاورید. هنگری و بلغارستان هنوز در حال انتظار و امیدواری هستند ولی مرزهایشان پر از سرباز

است. فعلاً فقط اسپانیا و دانمارک و سوئد و نروژ و فنلاند بی‌عذر
مانده‌اند بنا بر این تقریباً اروپا با آلمان و ایتالیا در حالت جنگ
است.

کشورهای مستعمره و تحت الحمایه انگلستان با ما همراهند.
الحاق ممالک متعدده آمریکا به متفقین بر ضد محور (روم-برلن) با ۸۵
رأی موافق در هر صدرای تصویب شد. وضع آمریکای جنوبی تا کنون
روشن نشده است.

ژاپن بر ضد چین و روسیه می‌جنگد ولی اخباری که از آنجاها
میرسد هم ضد و نقیض وغیر قابل اعتماد است. روسیه در سرحدات لهستان
و رومانی خود نیروهای زمینی و هوایی بسیار متوجه شد. ولی ضمناً
در مقابل فرانسه و انگلستان متوجه شده که تا بلغارستان و هنگری به محور ملحق
نشده‌اند یعنی تا زمانی که لهستان و رومانی از سمت شمال و مغرب در
عرض تهدیده قرار نگرفته‌اند تجاوزی نخواهد کرد و از قرار آخرین
خبر رادیوهای موقق باین زودیها اینعمل صورت نخواهد گرفت و
گرچه در شمال جنک چریان دارد ولی معلوم نیست که بکدام سمت
سرایت خواهد کرد.

- چه جنک عجیب و غریبی !

- واقعاً عجیب!

- میلیونها افراد آلمانی که برای جنک تعلیم دیده و تربیت شده
و سازمان یافته‌اند چه خواهند کرد؟ چون فعلاً چند لشکر در جبهه
های فرانسه و سویس مشغول شده‌اند سپاه دیگر مخدومان آواره سمله به
بلژیک می‌باشد، یک ارتش در مقابل لهستان و یک ارتش برای شمال
رومانی نگاهداشته از طرف بلغارستان هم که با ایتالیا در زدو خورد است

نگرانی ندارد.

- پس تمام ارتش عظیم و بیشمار آلمان بزرگ همین است؟

- خیر فراموش نکنید که آلمان نمیتواند اطریش و چک اسلواکی سابق را بدلای تخلیه کرده و با اختیار خودشان بگذارد زیرا اطریش ها و چک ها و اسلواکی ها در صورتی که در واحد ها و قسمت ها با آلمان ها مخلوط شوند باز هم عناصر مشکوکی هستند و اگر بدلای با اختیار خود باشند نیروهای شورش برای مبارزه بر ضد پروسیها و گسینختن زنجیر اشارت تشکیل خواهند داد کما اینکه بدون شک تا کنون تشکیل داده اند.

پس اگر اشگر های را که در بلفر مشغول زدو خورد با فرانسه و سویس هستند با ارتش هایی که در مقابل بلژیک منتظر فرمان حمله میباشند یا در هلند پیشروی میکنند و سپاه های را که در حال تجاوز به لهستان و رومانی هستند به نیروهای مدافع داخلی بیافزاییم؛ تصور میکنم جمع این قوا برای درهم شکستن خط ماژینو کافی باشد.

سر هنر کتاباروس بـما لحن خشنی حرف او را بریده گفت:

خیر ممکن است.

- بله اما از راه بلژیک ؟

- خیر قضیه شارلروا تجدید نخواهد شد.

- جناب سرهنر من کاملاً قبول دارم اما ستاد کل ارتش آلمان بایستی متقادع شود که (فتح مارن) دو باره تکرار نخواهد شد. اعلامیه ستاد ارتش ما حاکی است که آلمانها میخواهند ما را جدا در جبهه بین مولهوز و بلفر- وزول و بزانسون تثبیت کرده بوسیله تیراندازی با

توپهای مجهول و خمپارهای جدیدشان مناطق اصلی دفاع ما را فلیج کنند؛ مثل اینکه در منطقه شمالی و جنوبی همین عمل را کرده‌اند. همچنین خیال دارند بوسیله حمله‌های متوالی ب نقاط مختلف واقعه بین بولی و بیچ و استراسبورگ و بین استراسبورگ و مولهوز ما را مجبور به نگاهداشتن چند سپاه در عقب خط مازینو نمایند، علاوه بر این ما مجبور خواهم بود در مقابل عملیات تعرضی آنان لشکرهای در طول آلپ و هنگهای در معتبرهای پیرنه داشته باشیم وقتی این وضع پیش آمد آلمانها با عده قوای زمینی خود به بلژیک و شمال فرانسه حمله خواهند کرد و نیروی هوایی آنها نیز مشغول مبارزه و انهدام یا لااقل خشی کردن نیروهای هوایی فرانسه و انگلستان و نیروهایی که بعدا از کنادا و آمریکا واسترالیا میرسند خواهند شد. گرچه جنگهای هوایی برانی آلمان بسیار اهمیت دارد ولی در درجه دوم قرار گرفته و عملیات زمینی را تکمیل میکنند.

اینهاست آنچه که رکن دوم از نقشه‌های ستاد کل ارتش آلمان خدم میزند. جنک حقیقی جنک در روی زمین است و پیروزی نهایی نیز وابسته با آنست.

- خوب در مورد نیروی دریائی انگلستان چه میگوئی؟
درست است که دیگر نفت رومانی در اختیار آلمان نخواهد بود و بفرض که آن کشور را تسخیر و اشغال هم بکند باز از نفت آن استفاده نخواهد نمود زیرا قبل از تهیه و تدارکات لازمه برای منفجر کردن مخازن نفت و تخریب چاهها پیش یینی شده و بکلی از حیز انتفاع خواهند افتاد. همچنین بگنندم رومانی نیز دسترس پیدا نخواهد کرد.

ولی در خود آلمان مواد لازم بعد وفور ذخیره شده است.

بعلاوه آلمان امیدوار است که نیز وی دریایی و غیر دریایی پهابش بنا و های اینگلیسی در دو پایی شمالی و آذنی شدیدا مبارزه نموده اگر پیروزی قطعی نباشد لذا اقل تأثیر فراوانی داشته باشد زیرا نیز وی دریائی انگلیس بدو پیتر لنه سو نیز وی دریائی فرانسه بظهو و کلی بسیار گرم حفظ یافته تریخی دریائی و مبارزه با ایتالیا خواهند بود. با این ترتیب آلمان امیدوار است که قدرت هر گونه عملی را از نیز وی دریائی مسلط کنید ...

سفرهای شدیدا خاطر نشان کرد :

- اما با این ترتیب که نجز کشورهای اسکاندیناوی کشور یه طرفی وجود ندارد مواد اولیه از کجا با آلمان خواهند رسید ؟ سروان آهسته جوابداد : آمریکای جنوبی هنوز هم بیطرفت است .
- به له ولی نیز وی دریائی انگلیس مانع خواهد بود .
- باز هم تکرار میکنم که آلمان تصویر میکند که نیز وی انگلیس را خشی و بی اثر خواهد نمود . سفرهای گفت :

- این خیال از روی دیوانگی است .
- محققها همینطور است . آلمان با برپا کردن این جنگ تمام دنیا را برضی خود و ایتالیا بر انگیخته و تمام کشورهار و حا و عملا با آنها مخالفت کرده و برضد آنها مجهز و متفق شده و خواهند شد .
- ملی بیرونی فاتح خواهیم شد .

- خیلی واضح است من در این مورد تزدیدی ندارم و برای اینکه لغز نزدیک بدفع پیروزی خدمت کنیم من و گروهانم اینجا آمده ایم دیگر .

- آه بله حالا از خودت حرف بزن .

- بله جناب سرهنگ. و ناگهان سروان هنوك سارلات وضع خود را عوض کرد.

دو تهم مدت این گفتگوی طولانی سروان بر احتیاط ممداده و دستهای خود را در موقع صحبت حرکت میداد و گاهی بمعنی تکنیه می‌داد و گاهی قیافه میگرفت. اما بمحض اینکه چهله (از خودت حرف بزن) را شنید وضع یک خوشاوند مهربان و خودمانی را ترک گفت و حالت نقل اخبار و جزوی بحث را نیز کنار گذاشته به یک سر باز در موقع خدمت مبدل شده از جابر خاست.

فرمانده منطقه جنوبی هم برخاست. بر اطراف آنها درجه داران و سربازان همانطور پشت میزها و مقابله دستگاهها مشغول کار خود بودند اما دونفر ستوان که آزادی‌بر بودند ملتافت موضوع شده برخاسته قیافه چندی گرفته و متوجه سخنان سروان هنوك سارلات فرمانده گروهان مستقل پیاده نظام مستعمراتی که در منطقه جنوبی همه او را میشناسند و شاهکارهای او را اغلب از دهان سرهنگ کاپاروس شنیده‌اند شدند.

این سخنان با همه اختصار بینهایت عجیب و غریب بود. مأموریت محوله که سروان با کمال سادگی و بدون خودستایی بیان میکرد نمونه کاملی از یک تئور بیمانند و تمثیر نسبت بخطور و بی اعتمادی مطبق بمزک بود و اگر بمحض شروع باجرای این مأموریت خود سروان و تمام افراد گروهانش نابود نمیشدند متضمن هزاران پیروزی می‌شد.

با وجود آنکه سرهنگ کاپاروس نیز مثل سروان سارلات شجاع بود بمحض شنیدن مأموریت او رنگش پرید و بمحض اینکه حرقهای

سروان تمام شد دستش را روی شانه او گذاشت و گفت:

- پسر جان من از صمیم قلب بتو تبریک می‌گویم و امیدوارم که این نقشه با موافقیت اجرا شده ماموریت را بخوبی انجام دهی ... جمله را ناتمام گذاشت ولی معلوم بود می‌خواهد بگوید:

* ... و صحیح و سالم برگردانی . ولی سرهنگ این حس شفقت

برادرانه خود را ظاهر نکرد . با توصیفی که سروان از ماموریت خود نموده بود اظهار امیدواری بسلامتی و مراجعت او دور از عقل و منطق بود . زیرا اختلال نابودشدن برای عده که اقدام بچنین امر خطرناکی می‌گردند بمراتب بیش از امیدواری بموقیت آنها بود . پس از اینکه حرف های سرهنگ تمام شد هر دو ساکت و صامت یکدیگر را مینگریستند . گوئی بازگاه باهم وداع می‌گردند .

صدای متحجم و بازه یکی از افسران سکوت را در هم شکست :

- جناب سرهنگ .

سرهنگ برگشته دید ستوانی بحال خبردار ایستاده و می‌گوید:

- جناب سرهنگ؛ نمکنست با معرفی به سروان سارلات مفتخر مان

فرمایید ؟

سرهنگ از تاثیر سرخ شده تبسمی بر لبافش راه یافت و چشم‌مانش در خشید و سپس افسران، درجه‌داران و سربازان را یکی یکی به برادرش معرفی کرد و آنها در حالیکه از شدت تاثیر و مبهات می‌لرزیدند دست سروان را فشردند .

بعد از اتمام اینکار دو برادر یکدیگر را سخت در آغوش گرفتند

- مدتی بهمان حال مانندند .

پس ازان از هم جدا شده سروان پی کار خود رفت و سر هنک در پست فرماندهی خود مانده پشت میز نشست و بلافاصله با تمام کار یکه قبل از آمدن سروان شروع کرده بود یعنی تنظیم گزارش ضایعات و تائیرات حاصله از انفجار پانزده گلوله بر روی پناهگاههای ۵ و ۹ حوزه ۲۵ منطقه جنوبی برداخت.

فصل پنجم

جريدة جنگ

گروهان مستقل پیاده نظام مستعمراتی تشکیل میشد از یک سروان، دو نفرستوان، یک آجودان یک سرگروهبان، چهار نفر گروهبان دوازده نفر سرجوخه صد ویست سرباز و یک دماشته یعنی جمعاً صد و چهل و دو نفر مردم‌جنگی.

صبح همین روز یعنی روز ۲۷ ذوئن افراد گروهان نامبرده تماماً در چهار کامیون نشسته و کامیون‌ها در حاشیه جنوب شرقی جنگل هارت که قلمروی استان رن علیا میباشد در محوطه بزرگ بیندرختی که در یک گوشه آن سنگر مراقبین جاده عمومی حوزه ۱ منطقه جنوی خط مازینو دیده میشد پشت سرهم قطدار شده بودند.

وقتی سروان هولکسارات از دفتر سرهنگ بازگشت و با یک نگاه دید که همه حاضرند سوار کامیون شماره ۱ شده در محل جلوی کامیون سمت چپ سرگروهبانش که در کنار سرباز رانده نشسته بود قرار گرفت.

ستوان منفرد Mainsfried و ستوان داوو و آجودان ریشاردنیز هر یک جلوی یک کامیون دیگر بهلوی رانده و مکانیسین مر بو طه نشسته بودند.

گامیون ها برای افتاده در جاده که از وسط جنگل میگذشت
یک ربع ساعت طی مسافت نمودند، مقابله داشتند بار تهیم Bartenheim
جلوی قلعه که حصار چهار گوشی داشت متوقف شدند.

سروان سارلات فوراً پائین جسته بطرف درب ارابه روی قلعه
که سر بازی مأمور نگهبانی آن بسود رفته بسر جو خه که باو
سلام میداد گفت.

یمن سروان سارلات هشتم سر هنگ دکتر کجاهستند؟

-جناب سروان من مأمور هدایت شما به ...

-زود بروم،

سر هنگ دکتر زیلفتز Ziffoltz رئیس بهداری لشکر ۲۶ که
هر دی تنومند و خشک بود موهای خا دسترنی کوتاه و سبیلهای خشن
و اصلاح کرده و چشم ان سیاه نافذی داشت در سالان بزرگ قلعه که فعلاً
 بصورت دفتر در آمد بود سروان را پنیرفت و پس از سلام و دستدادن
با صدای محکمی باو گفت:

-خواهش میگنم با من بیایید.

دو نفر افسر پس از طی پلکان و راه روی طولانی داخل اطاقی شدند.
آنایه این اطاق عبارت بود از یک تخت خواب بزرگ، دو دولابچه، یک میز
کهنه که روی آن لگنچه و ظرف آب جهت دست و روشهای دیده میشد
چند صندلی یک میز بزرگ و سط که چند نقشه بر روی آن
باز بود.

سر هنگ در را بسته کلاهش را روی تخت پرتاب کرده و با صدای
ای کلمفتی گفت:

-آقای سروان اوامر لازم بمن رسیده و همه چیز و همه کس حاضر

ومنتظر شماست: این نقشه بزرگ منطقه هونینز و بال و این سکی هم کرو کی شهر بال.

من نمیدانم شما چه میخواهید. همینقدر میدانم که اینجا آمده اید تا منظورتان را بمن بگوئید و در مورد آن با من صحبت کنید. حالا برای اینکه بتوانیم باهم روی نقشه کار کنیم خواهش میکنم بفرمائید پہلوی من بشینید.

- بلی جناب سرهنگ اما اجازه بفرمائید اول من خود را سبک کنم.

- چطور؟

سارلات کاسکتش را برداشته دوریین و طپانچه و کیف و نقشه و قطار فشنگش را باز کرده کنار گذاشت و با سرهنگ در کنار هم نشستند اول مدادش را دست گرفته نقشه هارا نگاه کرد و گفت.

» خوب - من تمام اینها را کمی قبل از نصف شب در وزارت جنگ بررسی کرده و پس از آنهم خوب در مورد آن اذیشیده ام نظر من همانست که بود. سرهنگ متبسماهه گفت:

- باید اعتراف کنم که پس از ابلاغ اوامر و اجرای آنها با بی صبری تمام منتظر دانستن موضوع هستم.

سروان هم خندان شده جواب داد.

- ملتقت هستم جناب سرهنگ برای اینکه او امر مزبور خیلی عجیب و غریب بود بهر صورت جریان از اینقرار است:

سروان بنا بعادتش کمی مکث کرده مثل اینکه مشغول ادای گزارش است با سلاست بسیار و با قیافه بشاش و باز خود شروع به صحبت کرد:

- جناب سرهنگ نقشه را می بینید. حمله کوچک آلمانها جنوب

استان رن علیاً و قسمت بزرگی از اراضی بلفر و شمال استان دوپ Dube را فرا گرفته لشکر های پیاده دشمن که لحظه بلحظه لشکر های قوی موتوریزه با آنها ملحاق شده و بوسیله توپخانه سنگین تقویت می شوند می خواهند بلفر را پس گرفته از طریق وردن به بزانسون برسند .
هوای پیماهای بمباران و شکاری دشمن نیز مرتبه بر فراز میدان جنگ مر پرواز نمود . بطوری که ملاحظه می فرمائید میدان جنگ یک بیضی نامنظمی را تشکیل داده که از شمال هوئیز گذشته Altkirche و دانماری Dannemarie را دربر گرفته از بلفر گذشته از حاشیه مونت بلیارد montBeliard رد شده به کلروال نزدیک بسوم لدام Point De Roide Baume Lesdames واودنکورت Audincourt بسمت مغرب و شمال پیچیده واژد شمال فرت و جنوب بال مستقیماً بسمت مغرب رفته است . همین طور نیست ؟
- بله و در ظرف بیست و چهار ساعت دیگر در همه جا جنگ بصورت خونینی در خواهد آمد و بدون اینکه هیچ کس از حرفا بتوانند پیش روی کنند تلفات سنگینی خواهند داد .

- جانب سر هذک میدانید چرا این طور است ؟ برای اینکه آلمانها در طی چندین هفته مخفیانه قوای احتیاط و ذخیره کثیری در جنگل سیاه متصرف نموده و حالا مرتبه قوای خودشان را بوسیله آنها تقویت می کنند این قوای امدادی از روی پل بزرگ هوئیز و سه پل بزرگ بال بفرانسه وارد می شوند فرانسویان هوئیز و سویسی های بال که در شب یکشنبه غافلگیر شدند توانستند پلها را تخریب نمایند .

- سروان عزیزم بین خشید . این اشتباه یک تصحیح لازم دارد از ساعت هشت صبح امروز دیگر آلمانها نمی توانند از روی پل هوئیز

تُبُورِ تَمَلِّيَشَة زیرا گلوله های توپخانه سنگین و بمبهای نیروی هوائی
هناکه دو گزوه آن شجاعانه شهید شدند بالاخره آن پل را منهدم نمودند

قیافه سارلات یکباره شکفته شده گفت:

آفرین - این موضوع کارها بسی اندازه آسان میکند پس من
 فقط باید سر وقت پلهای بال اروم

- چون هنک زیفلتر بکمرتبه دست پانچه شده گفت هان؟

- بهلهای خناب سر هنک بلکه باید بگویم پس ما فقط باید سر وقت
پلهای بال برویم.

- دستورات صادره حاکم از این بود که من و شهدا نایستی باهم
ناموریتی را انجام دهیم ولی من هیچگونه ارتباطی بین پلهای بال با
پرشکان و افسران فنی یا پرستار و نخت روان بیماران نمی پشم.

- ملاحظه خواهید فرمود خناب سر هنک غرابت نقشه من هم
همینجا است این نقشه از هر موضوع عدیگر نیسابقه تروقاً بـ توجه تراست.
- بگوئید، زود باشید گوشم باشما است.

- خناب سر هنک در تیجه آخرین مذاکراتی که با تیمسار فرانسه
لشکر ۶۶ فرموده اید میدانید که اراده فرماندهی عالی ارتش مابا توافق
نظر دولت و سر فرماندهی ارتش سویس برای قرار گرفته که نیروی
ما در آلاس با نیروهای سویس که در جبهه واقعه در مشرق بال تا
پر تروی مشغول مبارزه میباشند در مشرق بال یکدیگر ملحق شده
هو نینز ویشویلر را پس بگیرند.

این الحاق باعث این میشود که لشکر های آلمانی در خاک
فرانسه محاصره شده از قوای امدادی و مهمات و تدارکات محروم
شوند و در اینحالت آلمانها جز تسلیم و یا مرگ چاره دیگری نخواهند

داشت

- صحیح است.

- اما برای عملی کردن این العاق و اتصال قبلاباپستی کمکهای را که سیل آسما به نیروهای آلمانی میرسد متوقف نموده اختلال و اغتشاشی در روحیه دشمن بوجود آورد و اینکار فقط یک راه دارد. تحریب سه پل بال و پل راه آهن آن، سرهنگ که تازه بوضعی وارد علاقه‌مند شده بود گفت:

- واضح است.

- اما باید فراموش نمود که گلواههای توب مسئقینما و بدون خبط و اشتباه به دفع اصابات نمی‌کنند و در ضمن تحریب پلها با گلواههای توب نصف شهر بال هم تخریب شده هزاران نفر از ساکنین آن کشته خواهند شد. و بهمین علت هم سر فرماندهی ارتش سویس از گلواه پاران کردن آن پلها امتناع ورزیده است.

- عجیب!

- جناب سرهنگ بهمین دلیل هم بنده هیخواهم عرض کنم که برای تحریب آن پلها یکراه بیشتر باقی نمی‌ماندو آن منفجر کردن آنها است.

- چطور؟

- ملاحظه بفرمایید؛ پلها قبل امین گذاری شده و در دفتر فرماندهی پادگان در بال کاید. های مخفی برای بکار اندختن آنها تعیین گردیده و بقدرتی در اختیار آن مهارت بکار رفته که ممکن نیست اسا کسی بخوبی محل را نشناسد و یا نشانیهای دقیقی نداشته باشد بتواند با آن دست یابد.

- از طرف دیگر در شب حمله، فرمانده پادگان سوکلیه افسران

ستادش در خانه خود بادر رختخواب و بادر کوچه دستلیبر و بازداشت شدند. بدین میحل مینها و کلیدهای آن همان طور مخفی باقیمانده ولی من از آن اطلاع دارم ...

- تصور میکنم که این موضوع را فرماندهی ارتش سویس بستاد ارتش ماطلاع داده باشد.

- بله جناب سرهنگ، موضوع برگن دوم ما محول شده وبالآخره این ماموریت را بمن داده اند و منهم بلا فاصله تصمیم خودم را گرفتم.

سرهنگ از جا پریده گفت:

- شما میخواهید بستاد فرماندهی آلمانها بروید؟

سروان متبعمانه گفت:

- خیر جناب سرهنگ گرچه رفتن بستاد آنهاهم با وجود موافقه با خطرات دائمی و جوال رفتن با مقامات مختلفه آلمانی غیر ممکن نیست و از آنجا که من آلمانی را بهتر از آریائی ترین استاد دانشگاه هیدلبرگ Heidelberg صحبت میکنم میتوانم با لباس مبدل خودرا با آنها مخلوط کنم ولی اینکار را نخواهم کرد فقط بدلیل اینکه سیمهای الکتریکی که بایستی سیمهای پلهارا بکلیدهای آن در دفتر فرماندهی مربوط کنده نوز وصل نشده و آلمانها فرضت اجرای اینکار را با وجود اینکه قبلا تمام وسائلش پیش بینی و تدارک شده بود به بادگان بدل ندادند.

- خوب؟

- خوب جناب سرهنگ قطعاً شما امروز صبح از خودتان پرسیده بید که چرا شمارا ذرا این ماموریت شوکت مینده بودو حال آنکه

اھالی الزاس که در ارتش خدمت میکنند خواه افسر و فرمانده باشند یا پرستار و درجه‌دار و سرباز همه زبان آلمانی را بخوبی صحبت میکنند.

- آه راست است. من اینه موضوع را از خودم مینپرسیدم.
- از طرف دیگر دیروز صبح در شمال غربی آلتکیرش یک سازمان کامل بهداری نظامی آلمانها با کلیه پزشکان، افسران، درجه‌داران و سربازان و پرستاران، آمبولانس‌ها و تخت روان‌های آن دستگیر و بازداشت شده‌اند حالا آیا ارتباطی بین اینه موضوع واعزام خود نعی می‌بینید؟

- اه . اه :

- جناب سرهنگ که دارید بجريان وارد می‌شوند.
- استغفار اله تازه فهمیدم، آقای سروان این نقشه را شما طرح کردید؟

سروان سارلات متبسماه گفت :

- بله جناب سرهنگ و بشما قول میدهم که این طرح در اثر سادگی بچگانه من بوجود آمده است.
پزشک لشکر که کمی گیج شده بود گفت :

- بله بله اما پلها بطور قطع و یقین شدیداً محافظت می‌شوند.
- اتفاقاً اینطور نیست. آلمانها از سه روز قبل تا کنون از روی این پل‌ها که مشرف شهر بال است مرتبأ عبور و مرور می‌کنند. شاید پست‌های کوچکی برای مراقبت آن گماشته باشند در این صورت ما محوطه آن پستها را دور میزیم اگر هم در پشت رو دخانه یا پای ستوانهای پل مراقبینی وجود داشته باشند بی سرو صدا باکار د

کارشان را میسازیم

- اما محل مین‌ها ؟

- جناب سر هنک از این لحاظ مطمئن باشد. آلمانهادر این مورد هیچ نمیدانند، خدا کش ممکن است چیزهایی حدس بزنند و در این صورت چطور میتوانند محل مین‌هارا در سه بعد طول و عرض و ارتفاع پیدا کنند ؟

- کافی است که از روی نقشه‌های مریوط بسیم کشی‌های برق محل مین‌ها را پیدا کنند.

- جناب سر هنک چنین نقشه‌هایی وجود ندارد زیرا این مین گذاری در دوز بسیج انجام شده است. درست است که حمله برق آسا مزایای دارد در عوض این معایب را هم دارا میباشد.

با انتیجه در وضع فعلی من بشما اطمینان میدهم از موقعیکه سرتیپ دوپوی - لکا بریاست رکن دوم ما رسیده همه چیز قبل امتحان شده و سنجیده است. کارها کاملاً مرتب است و جز راهی که من پیش گرفته ام راهی برای نیل بمقصود نیست

بله . این طریقه عجیب است. تصدیق میکنم. خیلی خطر ناک است ممکن است ما با طرز فجیعی کشته شویم محققانده زیادی از ما و شما کشته خواهند شد ولی جز این چاره نیست. وقتی پنهان خراب شد شما باید یا شهر بال رفته مخفی شوید و یا بهر وسیله که خود میدانید از رود رن عبور نمائید.

در نقشه من راه عقب نشینی و مراجعت پیش دینی نشده زیرا که نقشه را خیلی درهم و برهم میکند و یک نقشه جنگی اگر بخواهند قرین موافقت شود بایستی حتی الامکان ساده باشد.

نقشه ما موفقانه عملی خواهد شد.

گروهان مستقل پلها را تخریب خواهد نمود. من نمیگوییم که قسمت اصلی نقشه ما اینست بلکه میگوییم تنها هدف تخریب پلهاست بعد از آن بعقیده من هر کس میتواند جانش را بدر بردو در نقطه تجمعی که دقیقاً تعین خواهد شد باید در آن محل من فرماندهی اکیپهای چهار گانه را مجدداً بر عهده گرفته و سعی خواهم کرد از بال خارج شویم. درود بر روان آنهایی که در موقع خروج از بال با ما نیستند. سروان سارلات در موقع ادای این جملات مخوف که حکایت از شهامت بی نظیری میکرد همانطور نشسته بود و فقط بزمت میشد خشن شدن صدا و درهم رقتن قیافه اش را تشخیص داد وقتی بلاهاده (بر کسانی که از بال خارج نمیشوند) درود فرستاد. مکث مختصری کرد و گفت: «... همین. جناب سرهنگ فعلًا بنده در تحت اوامر شما هستم. سرهنگ زیفلتز رئیس بهداری لشکر اهل مولشیم Molsheim آلاس و فعلاً بزرگ خانواده اصیل معروفی بود که از پانصد سال قبل بعلت شجاعت و فدائکاری های افرادش در خدمات نظامی و غیر نظامی مورد احترام عمومی بود. آنمرد که خود را با شهامت و متہور میدانست در این لحظه بهیچوجه بفسکر خود نبود که بمحض فکر شخص دیگر و بر حسب اوامر و اصله باستی با عده زیادی از اطراف اینش جان خود را فدا کند او فقط در فکر این افسری بود که با ستاره سردوش نقشه طرح میکند و حالا هم با گروهانش مأمور اجرای مشکلترین و خطرناکترین مأموریتها شده است. با اینفکر سرهنگ مدت سی تانیه خاموش مانده با نگاهی که برق تحسین و شگفتی از آن ظاهر بود بقدرتی بسارات نگاه کرد تا آن افسر جنگجوی محجوب ناراحت شده چشمانت را پائین

انداخت . سپس سرهنگ گفت :

- بسیار خوب سروان عزیزم پیش از اینکه من دستوری بدهم باید جزئیات نقشه شمارا دقیقا بررسی کنم تا بتوانم تدارکات لازم را برای اجرای ماموریت مشترک کمان بینم . خواهش میکنم مرا بجزیریان فکر و نقشه خود وارد کنید البته من چیزهایی حدس میزنم ولی حالا که من باستی برای مدت کوتاهی هم شده ریاست را بر عهده بگیرم حدسیات کافی نخواهد بود . سارلات گفت :

- صحیح است جناب سرهنگ بفرمایید . و با کمال صراحت و آسودگی خاطر شروع بشرح جزئیات کرده مدت یکربع ساعت با هم صحبت کردند و از روی نقشه مفصل و مشروحیکه روی میز گسترده بود به شهر بال و حول و حوش آن بررسی کردند . سرهنگ در تمام این مدت با تعجب و تحسین گفته های او را تصدیق میکرد .
سپس وسائل خود را برداشته کلاهها را بر گذاشتند و از اطاق و منزل خارج شده سوار اتومبیل مخصوص بهداری لشکر شده بست سیر تزریح کت کرده چهار کامیون گروهان نیز پشت سر آنها برآمدند . در بلفر، وزول و بزانسون جنگهای هوائی و زمینی مرتبه ادامه داشت بطوریکه دیگر صدای احتراق و انفجار که از آنجاها میامد عادی شده تأثیر آنها از اعصاب گوش تجاوز نکرده باعث اغتشاش فکر نمیگردید .

ما بین دهکده سیر تزر و حاشیه جنوبي سینگل هارت اردو گاهی با چادر و خانه های چوبی برپاشده و اطراف آنرا کربنده از سنگرهای و پاسگاهها فرا در فته بود .

این اردو لاه احتیاطی بمنظور تجمع و اقامه گاه موقتی مجر و حین

و اسیران آلمانی که بطور قطع در جیوه مولهوز نیز مثل سایر خطوط فرانسوی عده زیادی را تشکیل میدادند ایجاد گردیده بود.

اما سر گردداوید فرمانده هنک محلی که ریاست اردو گاه را نیز بر عهده داشت بهموجب اوامر و اصله از مولهوز چند ساعت قبل این محل را خدoot کرد و فعلا فقط سازمان قابل توجه بهداری آلمانی که شب ۲۶ زوئن راه را گم کرده و با قطار کامیون هر بو طه و کلیه وسایل و لوازم در مشرق بار تنهیم دستگیر شده بود در این اردو گاه نگهداری میشد. از طرف دیگر صبح همین روز یعنی روز ۲۷ زوئن کامیونهای حامل پژشکان نظامی افسران اداری، پرستاران و افراد مأمور جمع آوری مجروهین که از قسمتهای مختلفه جمیع آوری شده ولی همگی از اهالی الزاس بوده زبان آلمانی را بخوبی حرف میزدند وارد اردو گاه شده بودند.

سر گرد داوید که بوسیله تلفن صحرائی ازور و دسر هنک زیفلتزر و سروان سارلات و کامیونهای گروهان مطلع شده بود در مدخل اردو گاه بمقابلات شناخت.

ابتدا نهار صرف شد و بلا فاصله شروع به کار گردند سروان سارلات در بزرگترین اطاق چوبی اردو گاه افسران و درجه داران و سر بازان بهداری را جمع کرده بالای سکونی رفت و با حضور سرهنگ زیفلتزر تصمیم نقشه خود را شرح داده از روی صورتی که از لشتر باو داده بودند و ظائف هر یک از افسران را مختصر و صریح و ساده بآنها خاطر نشان کرد. کلیه حاضرین با دقت و توجه تمام به سخنان او گوش میدادند.

وقتی این سخنرانی پایان رسید سرهنگ دستور داد:

—لباسهای لوازم را بیاورید. سرگرد داوید که در تمام اینمدت در انتهای اطاق ایستاده و با نهایت علاقمندی گوش میداد با پنفر مان عقب گردی کرده خارج شد.

سپس سر هنک مشغول طبقه بندی حاضرین شده هشت نفر پزشک، دو نفر افسر اداری و درجه داران جمع آوری مجرو و عین را یک طرف پرستاران و آمبولانسها را طرف دیگر.

شش نفر را نهاد گان اتومبیل‌ها وزاندارم‌های آن و شصت نفر افراد جمع آوری و هشتاد نفر پرستار را که اهل الزاس بوده‌وزبان آلمانی میدانستند هر دسته را جدا گانه مجتمع کرده بر حسب در جاتشان ردیف بر دیف نموده بر حسب وظایفی که در این مأموریت با ایستگی عهده‌دار شوند دسته بندی کرد.

دو این موقع درب بزرگ اطاق باز شده سر بازانی که لباسها و وسائل را در حالی که مرتب و منظم و طبق همان صورت بندی که افسران و درجه داران و سربازان ایستاده بودند بر روی تخته و انها چیده بودند وارد شدند. تمام این لباسها و وسائل متعلق با افسران و افراد اسیر آلمانی بود. سپس بدستور سروان سارلات وزیر نظر او که برای مسلط بودن بر اوضاع همان طور دروی سکوب ایستاده بود منظره خارق العاده بوجود آمد که چشم فرانسویان تا کنون نظریش را ندیده بود با یعنی که پزشکان، افسران، پرستاران را ندها و افراد همه و همه حتی خود سر هنک لباسهای خود را کنده پیراهن و زیر شلواری و جوراب خود را در آوردند. لخت مادر زاد شدند.

و در همین حال یکاری‌های سرگرد داوید بدستور او طبق صورتی که در دست داشته میخواند سازو برگ، کلاه، لباس، جوراب و لبه

سیهای زیر هر کس را مرتبًا مقابلش روی هم میچیدند . وقتی این کرد تمام شد شروع پوشیدن لباسها کردند البته همه لباسها و کفش ها کاملاً اندازه نبود پوطینها آنقدر عوض و بدل شد تا اندازه درآمد .

بعضی شلوارها کوتاه و بعضی بلندتر بود چندین خیاط نظامی فوراً حاضر شده بکار پرداختند .

قیچی و سوزن و نخ های رنگارنگ بکار افتاد همه باعلاقه و خلق خوشی بدون سروصدای کار میکردند زیرا پس از سخن رانی سروان سارلات هر کس میدانست که لباس آلمانی می پوشد تا در حادثه شرکت کند .

حادثه پر هیاهو و خطرناک که در ضمن آن عده زیادی از شرکت کنندگان نابود خواهند شد ولی در صورت اجرای صحیح آن موقیت های سوق الجیشی آنی بزرگی نصیب ارتش فرانسه گردیده افتخارات حاصله از آن عالمگیر بود و کمترین نتیجه آن نجات قسمتی از خاک فرانسه از زیر چکمه های دشمن و محاصره نیروی قابل ملاحظه آلمان و قطع ارتباط آنها با خارج وبالنتیجه اسیر کردن یانا بودی آن نیز و خواهد بود . وقتی تغییر لباس بکلی تمام شد ؟

ساعت سروان سارلات نوزده و چهل و هشت دقیقه را نشان میداد مجددًا کلیه افسران، پزشکان، درجه داران و سربازان در حالیکه دفتر چه های انفرادی و کارتهای معرفی خود را در دست داشتند صاف کشیدند و والبته دفتر چه ها و کارت های تماماً متعلق به آلمانی های اسیر بود :

سروان سارلات صورت اسمی اسیران را بدست گرفته از بیخ حلق و با صدای خشنی که شایسته زبان آلمانها است شروع بخواندن کرد

اولین اسمی که قرائت نمود مر بوط سر هنک دکتر زیفلتزر بود از این پس باید نام او هو نرفون هارنیم باشد HuntEr von Harneim سر هنک

جو ابداد حاضر بعد اسامی دیگران نیز خوانده شد و جواب دادند.

سپس سروان سارلات بالحن عادی فرانسوی خود متبسمانه گفت:
خیلی خوب حالا بعلاوه ایها و بشقا بهای خود را بر دارید و برای صرف شام بروید نوش جان . من و افراد هم برای تغییر لباس می رویم آلان ساعت بیست و دو دقیقه است. سر ساعت بیست و سه و ده دقیقه حرکت خواهیم کرد؛ زنده باد فرانسه کلیه حاضرین با هورا باو جواب دادند . در ساعت بیست و سه کلیه پزشکان و افراد بهداری و گروهان مستقل حاضر بودند.

افسان و درجه دارن و افراد گروهان لباس و وسائل و ساز و برک مجروحین و مقتولین آلمانی را که پاره پاره و غرق در خون و گل بود پوشیده و سریادست و پا و بدن خود را نوار پیچ کرده و بسته بودند بعبارت دیگر کلیه این صد و چهل و دو نفر عده گروهان خود را بصورت مجروحین در آورده و متناسب وضعی و جراحت ساختگی خود در شش دستگاه آمبولانس آلمانی افتاده، خواهید، نشسته یا ایستاده بودند ولی ضمانت تمام این صد و چهل و دو نفر کاملاً مجهز بوده و هر یک طیانچه خود کار هشت تیری با سه خشاب ید کی پر، یک کارد سنگبری و چندین نارنجک داشتند.

بعلاوه هر یک از گروهبانها و سرجوخه ها یک کلینک تیز فولادی دسته کوتاه و یک پتک و یک قلم فولادی در دسترس خود دو یک فندک باید اواه قاتله مجترقه در جیشان گذاشته بودند.

در ساعت بیست و سه و هشت دقیقه پیزشگان، افسران ادارای بهداری، پرستاران و مامورین جمع آوری و مجروین همه بالباسهای آلمانی خود در جلو یا داخل شش آمبولانس سر جای خود حاضر بودند.

ساعت بیست و سه و ده دقیقه سرگرد هونترفون هارنیم فرمان حرکت داد و موتورها بفرش در آمدند و سازمان بهداری پشت سرهم از اردوگاه خارج شدند. تاریکی شب همه جارا فراگرفته هوا ابر و طوفانی بود.

کامیونها به خط پاسداران مرزی رسیده و با گفتن شناسائی و عبور از آن گذشتند. از این پس در میدان جنک بودند. ده کده بولتزهیم Boltzheim و قریه کاپوسن «ما را پشت سر گذاشته در جاده قصبه فرانسوی سن لوی که سه کیلومتری بال است به پیشروی ادامه دادند. از یک محوط مشجر نیز گذشتند و از این پس دیگر گشتهای فرانسوی وجود نداشت و هر لحظه ممکن بود بگشتهای آلمانی برخورد کنند و البته اسم عبورهم نداشتند.

این منطقه را که هر کفر فرماندهی آلمانی در میشل باش سفلی بود قرق کرده بودند. که مباراحدهای فرانسوی از سمت بار تنهیم حمله کرده آنها را غافلگیر کنند.

شب گذشته جنک بسیار سختی در ناحیه واقعه بین میشل باش - هتزهیم و سن لوئی در گرفته بود ولی بظور یکه اغاب در اطراف یک میدان جنک وسیع اتفاق میافتد این گوشه جنوب غربی ناحیه رن سفلی جهت اخراجات مقتولین و مجروین جنگی قسمت مجاور یعنی از التکیرش که خودین ترین چنگها در آنجا انجام شده بود اختصاص

دایره بیش.

در دو طرف جاده‌های خراب و پست و بلند وسائل و ادوات خراب و شکسته و بدنهای مردگانی که هنوز بخاک سپرده نشده بودند بفراوانی دیده میشد.

اینها بقول فیشت Fichte مدفوئات جنک بودند.
آیا تاکی اینموضع ادامه خواهد داشت؟
ولی گویا تازه اول کار است. بهر صورت اعزام سروان سارلات و هر آهانش برای این بود که لاقل در این منطقه اینموضع خاتمه یابد.

سروان سارلات در شعبه اطلاعات ستاد تیپ مولهوز مدارک و اطلاعات کافی در مورد سازمان و تدارکات اخراجات و اعزام نیروهای کمکی آلمانی در منطقه بال که شامل شهر بال از آن قسمتی که در ساحل چپ رودن واقع شده، و شهرها و دهکده‌های فرانسوی یا پتوستیک سن لوئی؛ بولورژفلدن؛ بیشویلر؛ آشوبیل شده و از طرف شمال و مشرق و جنوب نیم‌دائرة به دور بال تشکیل داده اند بدست آورده بود.

با در نظر گرفتن اینکه در موقع جنک ساعت بساعت اوضاع متغیر است پیداست که تحصیل اطلاعات صحیح و دقیق چه اندازه اهمیت و اشکال دارد. بهر صورت سروان سارلات ضمن سایر موضوعات اینراهم می‌دانست که آلمانها مقررات سختی در شهر بال و اطراف آن وضع و موقع اجراء گذاشته اند از جمله دو پل سنگی و پل خط آهن بال جهت ورود نیروهای ذخیره و حمل مهمات و تدارکات به بال تحصیل داده شده و پل دیگر جهت اخراجات از قبیل بازگشت واحدهای که زیاد صدمه دیده

اند و یا حمل مجرمو خین بکار میروند و این مجرمو خین را اول در بال مشمر کنند
نموده و سپس به بیمارستانهای بزرگ شهر های لراش و اشتا فهیم
میبرند.

بال شهر یست که دارای دو قسمت بکلی مقابله میباشد. بال
کوچک در سمت راست رود رن و بال بزرگ در ساحل چپ آن واقع شده
و این دو قسمت از لحاظ کوچه و خیابان و میدانها و منظره و فعالیت
تجارتی و صنعتی و حتی اخلاق و رفتار اهالی باهم تفاوت کلی دارند.
بال بزرگ شهر شلوغ و پر جمعیتی است که وضع بعضی کوچه ها
با دربهای قدیمی آن هنوز منظره قرون وسطایی خود را حفظ کرده
است. کوچه های آن وسیع و شیب دار و ضمنا دارای کوچه پعن کوچه
زیادیست.

وضع جغرافیائی و خطوط راه آهن متعددی که از دو استگاه
اینشتهر منشعب شده و همچنین بندری که در کنار شط رن دارد آنرا
در ردیف مهترین شهرهای تجارتی یعنی المللی اروپا درآورده است.
آلمان وقتی در اولین ساعت شروع جذک برق آسا بال را تصرف
گرد میدانست که این شهر یعنی این گره مواصلاتی که از همه لحاظ
اهمیت فوق العاده دارد چه قدر در راه اجرای نظریات جاوه طلبانه
اش کمک خواهد کرد و همچنین میدانست که این گره دو بهای فرانسه
را بروی او خواهد گشود.

در کامیون جلوئی ذیفلتر روی صندلی راننده نشسته و سارلات
با ظاهر مجروح عقب اور روی صندلی دیگری افتاده بسود بنا بر این
میتوانستند باهم حرف بزنند ضمنا باید بگوئیم که قبل از دستور داده
شده بود که هیچ پکس حق یک کلمه حرف زدن بزبان فرانسه را ندارد

و آنچند نفر سر بازی که آلمانی نمیدانستند با اینستی خود را سخت بیمار و عاجز از حرف زدن نشان داده فقط ناله کنند. ستون کامیونی بهداری همچنان در جاده خراب و پست و بلندی که بعلت کشیده شدن جنک بسمت جنوب از شب قبل متروک مانده بود پیش میرفت و قتی که تقریباً پانصد متر از قریه کاپوسن‌ها دور شد دیگر میباشدیستی حرکت خود را کند کرده وارد قطار مجر و حینی که از سمت میشل باش سفلی میآمد بشوند. سروان سارلات بزبان آلمانی وبالحن شو خی گفت :

- بسیار خوب حالا دیگر ما در خانه خود هستیم مثل اینست که کارها رو برآه است و سوار کار شده‌ایم. راستی همین طور هم هست و ما روی چرخهای آمبولانس های عزیز آلمانی سواریم. سپس خنده بلندی سرداد. زیفلتیز جواب داد :

- بله اما بشرطی که ترتیب حرکت مجر و حین تغییری نسکرده باشد و پستهای سیار درین راه یا در سن لوئی یا قبل از ورود به بال جلوی مارا نگیرند و فرمانده آنها بما نگوید: «هوی بروید گم شوید با مجر و حینستان بهر در کی که میخواهید بروید»

- خیلی خوب ماهم اگر دیدیم یک کیلو متر آنورتر میشود فرمان آن فرمانده را لغو کرد؛ اطاعت میکنیم.

- اگر نشد چه؟

من نگاه بوضعت میکنم و گروهانم در ضمن اینکه خیلی مصیر و لجوچ هستیم و تاکاری را انجام ندهیم رهایش نمیکنیم اگر هم موقعیت اقتضا کند فوراً نرم میشویم. تابه بینیم.

- بقول برادرم که ناو سروان است. بامید خدا درست میشود.

.. و بقول برادر من که فعلاً فرمانده منطقه جنوی خط مازینو

است و مدت مدیدی در تپخانه نیروی مستعمراتی در سوریه و سایر
تقاط خدمت کرده است «انشاء الله»

زیفلت مرتعجبانه پرسید :

چطور! سرهنگ کاپروس برادر شماست؟

- نابرادری من است ولی من و او یکدیگر را خیلی بیش از
برادران واقعی دوست داریم.

- خوب از مولهوز که میآمدید اورا دیدید؟

- بله

- حالش خوب است؟

- مثل شما و من. یعنی ممکن است دو ساعت پس از آنکه او
را دیدم مرده باشد همانطور که ممکن است ما ساعه کشته شویم.

در حقیقت همینطور هم بود و جا داشت که نگران باشند.

بالاخره جاده برآه باریکی که از دهکده مرزی فرانسوی
سن لوئی که تحت اشغال آلمانها بود مستقیماً بسمت مغرب رفت و پس
از دو کیلومتر شهر کوچک هوئیز میرفت رسیدند.

اینجا فعلاً جنگی درین نبود و صدای غرش توپ گاه بگاه
از دور بگوش میرسید.

از هوایی‌های بمباران فرانسوی اثری نبود ولی از ازدهام
جاده‌ها بوی جنگ استشمام میشد. در شوشه نمره ۶۶ که جاده عمده
محسوب میشد طبق دستور مقامات آلمانی پیاده‌ها پشت سرهم در
چپ و راست و خود روها از وسط جاده حرکت میکردند.

ستوان کامیونی افسران و افراد فرانسوی با ظاهر آلمانی خود
وقتی بسن لوئی رسید یکباره خود را در میان جمعیت مغشوش و مختلف

عجب و غریبی یافت؛ اینها آلمانیهای بودند که از جنایح راست باز گشته به بال میرفتد تا مجدداً سرو صورتی بسگیرند.

اولین برخورد این ستون با گشتیهای آلمانی در جاده بود که از قریه کاپوسن هامیا یید.

البته دیدن کامیونهای بهداری حامل مجروهین در کنار میدان جنگ امری کاملاً طبیعی بنظر میرسد مخصوصاً که درب کامیونها باز بود و مجروهین خواهد یا نشسته با لباسهای پاره و غرق بخون و گل آلودشان بخوبی آنها را معرفی میکرد و نوارها و پارچه‌ها و دست و سایر اعضایشان که در خون سرخ و ازدواز رد و رنگ شده بود زیر چراگهای دستی گشتیها کاملاً دیده میشد.

بالاخره در سن لوئی سازمان بهداری کذاقی خود را میان قطار کامیونهای مجروهین دیگر آلمانی انداخته زیفلتز و سارلات و منفرید و داو و مطمئن شدند که دیگر کسی با آنها مظمنون نخواهد شد.

بنابراین خواهند توانست راه را طی کرده ببال بر سند و بهفرض آنکه آلمانها ترتیب و خط سیر حمل مجروهین را تغییر داده باشند مستقیماً بسمت شمال شرقی پیش رفته در بال بزرگ به چهار راه ژوهان وارداتات Vardetadt - و شانسنتراس Schannenstrasse که مشرف به پل شماره (۱) است خواهند رسید.

سروان سارلات موقعیکه در اردگاه سیر تنز دستوراتش را به افسران ابلاغ میکرد چون اسمی پلها را بخاطر نداشت آنها را نمره گذاری کرده و نقشه را باین ترتیب تشریح کرده بود:

« چون معمولاً تمام مجروهین آلمانی از روی پل شماره ۱ بعقب فرستاده میشدند طبعاً شش کامیون ماهم از روی همان پل از رود رن

غبور خواهد گرد.

بمحض عبور از پل دو کامیون آخربی یعنی کامیونهای داو و مجر و حین دروغی خود را خالی کرده با پزشکان و پرستاران حقیقی خود در عقب چهار کامیون جلوئی برآه خواهد افتاد.

پس داو و سر باز ایش مأمور انفجار پل شماره (۱) بودند در ساحل راست رود خانه سازمان بهداری بطرف پل شماره ۲ خواهد رفت و پس از رسیدن با آن سر بازان دو کامیون وسطی یعنی کامیونهای منفرید پیاده خواهند شد.
زیرا استوان منفرید و سر بازانش بایستی پل شماره ۲ را منفجر نمایند.

ستون کامیونی بعتر کت خود ادامه داده پل شماره ۳ خواهد رسید در آنجا فقط سر بازان کامیون دوم تحت نظر آجودان ریشارد پیاده خواهد شد.

زیرا مأموریت او انفجار پل شماره ۳ میباشد.
بالآخره منزل آخر پل بزرگ راه آهن خواهد بود. و در آنهدف عالی کامیون اولی بنوبه خود مجر و حین دروغیرا خالی خواهد کرد و آنها در تحت امر سارلات پل راه آهن را منفجر خواهند نمود سروان سارات قبل از روی نقشه که از رکن دوم در پاریس گرفته بود بهر فرمانده، هر گروهبان، هر سرجوخه محل چاشنی مینهائی که در هر پل تعبیه شده دقیقاً نشانداده بود.

موضوع مهم دیگر این بود که اگر پل اول زودتر منفجر میشد مقامات آلمانی فرصت آنرا پیدا میکردند که فوراً شروع بفعالیت کرده تصمیماتی برای حفظ پلهای دیگر اتخاذ کنند.

بنا بر این سروان سارلات بکمل سرهنگ زیغلتنر که در زمان صلح بارها بشهر بال و قته و آنجارا خوب بله بود از روی نقشه فو اصل پلها را دقیقاً حساب کرده و با فرض اینکه مانعی سر راهشان پیدا نشد مجبور به توقفهای طولانی نشوند وقت لازم را پیش بینی نموده بودند البته در این موضوع دیگر چون چاره نداشتند توکل بخدا کردند چون در چنین حادثی توکل و ایمان پایه اصلی موقفيت است. ضمناً تصریم گرفته بودند که اگر مانعی سر راهشان پیدا شد بموجب اقتضای موقعیت یا از آن کناره گرفته باصطلاح آزادور بزنند و یا با آن مبارزه کنند.

بنا بر این قرار شد دسته های ۲-۱ ۳ وقتی پای پلها رسیدند مقدمات کار را فراهم کرده در دقیقه (د) ساعت (س) فتیله ها را آتش بزنند.

دقیقه (د) ساعت (س) هم درست چهل و پنج دقیقه پس از پیاده شدن سر بازان کامپیونهای عقبی یعنی سر بازان داو و تعیین و ساعتهای تمام افسران و درجه داران در سیر قتلز با یکدیگر تطبیق و میزان شده بود.

و آنوقت اکر قبل از شروع بکار یا در حین انجام آن حادثه برای کسی رخداده بود وقتی کاشش را کرد جز تجمع فکر و کار دیگری نخواهد داشت.

نقطه تجمع در قطعه زمین مرتفع پای کلیسای بزرگ مونستر پلازه خواهد بود. سارلات بس از دادن تمام دستورات Munsterplatz گفته بود:

چون چاشنی مینهای هر پل در اولین پایه سمت چپ آن تعییه شد

پس ما بعد از انجام کار مان در ساحل چپ خواهیم بود کلیسا هم در همان طرف واقع است پس رسیدن به کلیسا آسان خواهد بود، اگر آسانهم نباشد خیلی مشکل نبوده و یا اقلاً غیر ممکن نیست. بعقیده من در آن موقع مقدرات هر یک از ماده خودش خواهد بود. البته آنها یکی که زبان آلمانی میدانند احتمال بیشتری برای نجات خود را ندارند آنها هم که زبان نمیدانند اگر مورد استیضاح افسر یا درجه داری واقع شوند بایستی محل و موقعیت را سنجیده یا بجنینند و یا بدون تردید فرار کنند.

ولی در هر حال نبایستی بسته کلیسا فرار کرد زیرا آنجا محل تجمع مال است و نباید دشمن را با آنجاراهنمائی کرد. بلکه بایستی بداخل کوچه پس کوچه ها و یا بطرف مخالف استکله ها فرار کرد زیرا کلیسا درست کنار رودخانه واقع شده است.

اینها تمام راجع بافراد متفرق گروهان مستقل بود ولی سر هنک دکتر زیفلتز و مرئوسینش با کامیونها که در ساحل راست رودخانه در شمال غرب شهر و خیلی دورتر از آن در کنار با غ مجاور پل خط آهن خواهند بود چه باید بکنند؟

خوب؛ تمام آنها آلمانی را خیلی خوب حرف میزدند و میتوانستند خود را خلاص کنند. نقشه سر هنک زیفلتز این بود که کامیونها را ترک گفته بوسیله قایق یا کشتی باری عبور کند. این موضوع ظاهر اسهل بود زیرا بال بندر پرآمد و شدی بود و زیفلتز بالباس نظامی و در جاتش و مخصوصاً با صدای خشک و نافذی که داشت میتوانست اراده خود را با فسران آلمانی از هر درجه که باشند تحمیل کند.

در اطاق چوبی سیر تئر و روی نقشه بال که مثل یک نقشه جغرافیائی دیوار کوب روشن و واضح بود تمام این ترتیبات و پیش بینی ها بسیار سهل و ساده و عملی و مطمئن جلوه گر شده بود.

موضوع اینستکه علا نیز از موقع شروع بکار تا اینجا (کارها روبراه بوده و سوار کار شده اند) سازمان بهداری مابدون اینکه حتی یکنفر از رؤسای پستهای مراقبت جلوی آنرا گرفته توضیحی بخواهند میتوان گفت با کمال عزت و احترام در حالیکه فرماندهان واضح و آشکار جلوی کامیونها نشسته بودند وارد بال شد و روی شوشه پشت سر یک توپ کالیبر بزرگ و جلوی یک ستون کامیونی حامل عده هاییکه عوض شده و برای استراحت میرفندند و اقعدند بچهار راهی رسید. ربع دایره سمت چپ چرخیده و تقریبا بلا فاصله رسید روی پل شماره ۱.

دیگر کار حقیقی شروع می شد و شروع اینکار هم بر عهده ستوان داوو و چهل و هشت نفر درجه دار و سر بازی بود که خود را بصورت مجروحین در آوردند و در کامیون های پنجم و ششم سوار بودند در سر چهار راه داوو آهسته و گوش بگوش این فرمان را با فرادش رسانید:

- حاضر باش.

باین فرمان مجروحین دروغی که اسلحه خود را زیر باندهای خون آلود و لباسهای پر گل و پاره و پاره و کثیف خود پنهان کرده بودند حاضر شدند.

ستوان داوو که در قسمت جلوی کامیون پنجمی نشسته بود به آرامی همه چیز را مراقبت میکرد.

آلمانیها مطمئن بودند که فرانسویان و مخصوصاً سویسی ها از ترس ویران شدن عمارتی از قبیل کلیسا، موزه نژاد شناسی، شهرداری و صدها بنای دیگر که یا از لحاظ عظمت ساختمان و یا از لحاظ قدیمی بودن اهمیت داشتند شهر بال و پلهای آنرا بمباران نخواهند کرد.

بهمین دلیل هم در این شب که سومین شب اشغال بال بوسیله آلمانها بود تمام شهر غرق در روشنایی بود کلیه چراغهای شهر و چراغهای بالای سر مغازه ها و تجارتخانه ها بموجب دستور صادره روشن بود.

اما پل سانستراس (پل شماره ۱) واقعه در شمال شرقی بال که دو محله آرام و از لحاظ تجارتی کم اهمیتی را بهم مربوط کرده و از نقاط پر جمعیت و فعال هردو قسمت بعد کافی دور افتاده چندان روشن نبود.

در تمام طول پل فقط دوازده چراغ عادی و معمولی آن روشن بود نشیب و فراز اسکله های سمت راست کاملاً تاریک بود ستون داود فقط یک کم‌وضوع بسیار مهم توجه داشت و آن این بود که کامیون اویی از پل که عبور کرد بدون هیچ مانعی از خط ستون کامیونی آلمانها که مستقیماً از فلدبرگتراس Feldbergtrasse در امتداد ایستگاه بال بخلو میرفت خارج شده و بلا فاصله بر است پیچیده در امتداد ساحل بطرف پل شماره (۲) پیشرفت.

اینجا بدون شک اولین گره کار بود که باستی یا باز شده و یا پاره گردد اما گرهی درین نبود.

داود وقتی دید کامیونها یکی یکی درین دایره چرخیده و در امتداد ساحل پیش میروند با صدای آهسته که شباهت به یک آه داشت

میگفت : خوب ، خوب

کامیون اولی . دومی . سومی . و بعد هم چهارمی بسمت راست

پیچید.

ستوان داوو همچنان زیرلب غرغر میگرد .

عجب به یین چطور یک سازمان با این نظم و ترتیب در تحت امر افسران ارشد خود در وهی غیراز آنکه امر شده پیش میروند و مخصوصا وقتی که آلمانها چند دقیقه بعد بفهمند که جلوی چشم‌شان طرح و نقشه یک فرانسوی اجرا شده چه خواهند کرد ؟

ستوان داوو غرق مسیرت درست در همان لحظه که کامیون پنجمی میخواست پشت سر کامیون‌ها به پیچید آهسته فرمانداد : بزمین .

اینفرمان مثل نسیمی دهان بدھان بگوش افراد هردو کامیون رسید .

دو دقیقه بعد چهل و شش نفر «شل و چلاق آلمانی» که یکنفر افسر و چند نفر درجه دار در میانشان دیده میشد شروع باجرای عمل مخصوصی کردند که نتیجه آن عبور مجددل از ساحل راست ساحل چپ بود . چون ساحل چپ کاملاً روشن بود نتوانسته بودند در آنجا پیاده شوند و حالا مجبور بودند مراجعت کنند .

عمل مخصوصشان هم عبارت از این بود که داخل پیاده رو ها شده و از پیاده رو عبور کنند و برای اینکار بایستی کاملاً وضع وحالت آنها را بخود بگیرند .

کاهی دو قدم بجلو رفته یکقدم بعقب بر میگشند مثل اینکه نمیتوانند خود را سر پا نگاهدارند گاهی مثل اینکه نفسشان گرفته

میایستادند.

آلمنیهای حقیقی که میگذشتند همگی بر استی خسته و امانده و اغلب شان مجروح و ناقص بودند.

آلمنیهای دروغی در حالیکه از آنها چلو میافتادند در ظاهر خود را خیلی و امانده نشان میدادند.

افراد داو و بقسمتهای نامساوی تقسیم شده از روی پل عبور می کردند، خود او برای اینکه یکدقيقة هم نفراتش را از نظر دور نداشته در صورت مداخله کسی بتواند باز بان آلمنی که بسیار خوب میدانست جواب بدهد؛ چهار مرتبه این مسافت را طی کرده برو گشت اما هیچکس پیدا نشد که از وضع این عدد مشکوك بشود.

بالاخره بساحل چپ رسیدند و تمام نفرات با فرماندهشان آهسته و مخفیانه از پلهای پائین رفته بفضای وسیع مجاور رودخانه و بعد به اولین دهانه پل رسیده توanstند اولین ستون آن را طی کنند.

اما آنجا در تاریکی تقریبا مطلق از اینطرف و آنطرف زیر پای خود چادری دیدند که جلوی آن نگهبانی روی زمین نشسته تفنگش را میان پاهایش گرفته وزیر پایش جرقه های آتشیکه با چوب برآفروخته بود دیده میشد.

این نگهبان مرد عظیم الجثة بود که گویا محافظت این پل را بر عهده داشت، کاملا مجهز بود و لی چرت میزد.

نگهبان فریاد زد:

- کیست؟ و میخواست برخیزد.

اما قبل از آنکه فرصت برخاستن را پیدا کند یکی از سر جوخه ها با پتک بمغزش کویید و دو نفر سر باز بسرعت برق اورا بغل زده

به آبهای تاریک رو دخانه انداختند. در داخل چادر نیز شش نفر خوایده بودند که تا رفته بخود بجهنیند و بفهمند چه خبر است یا بضرب پتک مغزشان داغان شد و یا خفه شدند یا کارد گلویستان را درید و به آب پرتاب شدند.

اینکارها برای افراد داو و نفرت آور بود ولی جز این چاره نداشتند: هیچ چیز نباید مانع اجرای ماموریت دسته‌های این گروهان شود. مگر اینکه با قدرت نابود کننده و غیر قابل تصور دشمن برخورد کنند که در آنصورت هم ناچار تا آخرین نفس باید بجهنگند و نابود شوند. در ضمن اگر میخواستند آنها را دستگیر و زندانی کنند صرف نظر از اشکالات و موانع موجوده وقت آنها راهم میگرفت پس هر نوع مانعی که در مقابل آنها ظاهر میشد بایستی فوراً وبطور قطع از بین برود. یکی از گروههایان گزارش داد:

سرکار ستوان محل بکلی از دشمن پاک شد.

- بسیار خوب رفقاء ما بجای آنها هستیم.

تمام افراد که اطراف افسر خود پمپ شده بودند اینحر فرا شنیده خشنه های کوچکی کرده و پیچ پیچ کوتاهی راه انداختند ولی اربابها و کامیونهایی که از روی پل میگذشتند بقدرتی سر و صد امیکردند که اینصدای های کوچک اصلاً محو میشد.

- حالا جوخه ها شروع کنند بکار.

کاریکه شروع شد از اینقرار بود:

اول سرجوخه که یک پتک و یک قلم فولادی و یک کلناک در دست داشت با گروههایی که فتیله و چاشنی و کبریت حاضر کرده بود بادا و مانند و بقیه درجه داران و افراد مامور شدند که پای پله ها به نگهبانی

بایستند و اگر کسی آمد او را بگیرند اگر لباس نظامی آلمانها را بتن داشت فوراً کشته با آب ییاندازند وادر غیر نظامی بود او را نگهدارند تا ستوان داوو سرفراست او را ورانداز کرده به بیند آلمانیست یا سویسی .

گرچه خیلی بعيد بنظر میرسید که آلمانها اهالی شهر را که متوجه دشمنشان هستند و حالا آنجارا اشغال کرده اند آزاد بگذارند و آنها هم این نصف شبی برای دردش بیرون بیایند .

داوو چراغ جیبی خود را با احتیاط تمام دردست گرفته پایه ستون اولیرا روشن کرد و سرجوخه و گروهبان بزودی در آن پایه و نزدیک بزمین سنگیرا که ابعاد آن را میدانستند و نشانی آن سوراخ عمیقی بود که برای برداشتن در آن حفر کرده بودند پیدا کرده ابتدا با کلنک سپس با قلم و پتک اطراف آنرا خالی گردند سپس دونفری کمک کرده بدون زحمت سنگرا از جای خود خارج کرده روی زمین گذاشتند بعد در روش نائی چراغ حفره عمیقی پیدا شد که در ته آن صندوقچه فولادی قلع اندوشه دیده شد که درب آن بوسیله یک پیچ دسته دار بسته شده بود .

داوو گفت :

بسیار خوب کاملاً همینست . پیشا Pichat چاشنی و قتلمه را حاضر کنید .

اطاعت میشود سرکار ستوان .

خود داوو دست را متصل را ذراز درد و دسته های پیچ را گرفته شروع بیاز کردن آن نمود . چون پیچ را قبل آغشته بروغن کرده بودند و سنک و سیمان هم از نفوذ رطوبت رودخانه جلو گیری

گرده بود.

پیچ زنگ نزدہ و برآختی باز شد و بیرون آمد. نور چراغ
مجدداً حفره را روشن کرده سوراخ یک لوله هویدا شد. چاشنی
را بایستی در این سوراخ جاداد.
- پیش بدهید.

- بفرمایید سر کارستوان.

داوو چاشنی را در محل خود قرار داده مطمئن شد که
درست جا افتاده و به کیسه باروتی که باید آتش بزند متصل شده است.
سر دیگر چاشنی فتیله وصل شده بود، طول این فتیله بقدری بود
که ده دقیقه طول میکشدید تا آتش از سر آن بچاشنی برسد.
این مدت کافی بود که سنگرا دومرتبه بجای خود بگذارند.

البته سنگ تمام حفره را اشغال نمیکرد و جای لازم برای آزاد
بودن فتیله و مشتعل شدن آن باقی میماند. بعلاوه اینضرصت کافی
بود که افراد بترازند بحد کافی دور شوند که موقع انفجار مینها
خطاری متوجه خودشان نشود.

ضمناً وضعیت تعییه مین ها طوری بوده که با یک چاشنی
در عین حال هر شش مین منفجر شده تمام پایه ها را بهوا پرتاب
کرده بروند خانه میر بخت داوو گشت:

- حالا بایستی صبر کنیم تا دقیقه معهود فرا رسد.

ما در ساعت ۲۲ و ۱۶ دقیقه پیاده شدیم چهل و پنج دقیقه هم
مهلت داشتیم پس بایستی در ساعت ۲۳؛ و یک دقیقه فتیله را آتش بدھیم
الآن ساعت ۲۲ و ۱۵ دقیقه است بنا بر این بایستی ۹ دقیقه دیر صبر
کرد. پس از اینحرف دست چپش را خشم کرده روشنایی چراغ را

بساعت مچی انداخته نگاهش را از روی صفحه ساعت بر نمیداشت . پس از چند دقیقه سکوت سرش را تکان داده گفت :

امیدوارم که سایرین هم مثل ما پای کار باشند .

سرجوخه که هنوز کلنک و قلم و پتک در دستش بود گفت :
بدون شک همینطور هم هست سرکارستوان . داوو که همیشه میل داشت درست منظور طرفش را دریابد زیر لب گفت :

- چطور بدون شک .

- سرکارستوان آخر آنها که مثل مامجبور نیستند از میان از دحام از روی پل بگذرند و میتوانند تند از پل عبور کنند .

سرجوخه پیشا گفت : بلی

اما فکر سروان و دسته اش را بکن که بایستی از روی پل راه آهن عبور کنند و پون از دوی آن پل پیاده ها حق عبور و مرور ندارند اولین نفری که بخواهد بگذرد جلب توجه میکند . گروهبان جواب داد :

به ! مثل اینکه سروان را نمیشناسی او و افرادش حتماً پریده اند روی رکاب یا توی یک واگن و عبور کرده اند، برای اینکه میدانی آنها در وسط شهر قطارها نمیتوانند بسرعت از روی پل عبور کنند . داوو گفت :

بسیار خوب پر حرفی کافی است هر دو شما حتی دارید عبور از پل راه آهن خیلی خطراز است ولی برای سروان کاری ندارد . پیشا دو دقیقه بیشتر بوقت فلانند، سرجوخه شما پیش افراد بروید و حاضر بحر کت بست کلیسا شوید . بایستی برخلاف جهت حرکت آبرودخانه حرکت کنید . پیشا جلو؛ من پشت سر هم خواهم آمد بایستی هر اقب باشد

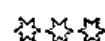
ارتباطمان قطع نشود. پیشا یکدقيقة بیشتر وقت باقی نمانده. در اینحال نه دست ستوان داوو که چراغ را روی صفحه ساعت نگهداشته بودمی لرزید و نه دست پیشا که در حفره فندک روشن را بادوانگشت نگاه داشته بود.

حالا دیگر داوو با چشم حرکت عقربه ثانیه شمار را تعقیب می کرد. در ثانیه پنجاه و ششم گفت :

پیشا آتش. در ثانیه شصتم فتیله شعلهور بود. زود باش پیشا سنک را بگذار. افسرو گروهبان چراغ و فندک را در جیب گذاشته سنک چهار گوش را بغل کردند و لبه اش را روی لبه حفره گذاشته فشار دادند.

خوب حالا دیگر میشود خاطر جمع شد که اگر در ظرف این نه دقیقه دیگر کسی هم بیاید از اینجا عبور کند نه آتش فتیله را می بیند و نه بوی سوختگی استشمام میکند زیرا این احتراق بوندارد. بنا بر این هیچکس قادر نیست از اینوضع که زائیده فکر و هوش و شهامت سروان هوک سارلات؛ آنسر باز شجاع بود و بكمک شجاعت و روح فداکاری سیصد نفر فرانسوی دیگر به وقوع اجراء گذاشته شده جلو گیری کند.

پیشا فرار کن.



اولین پلی که منفجر شد پل شماره ۲ بود. ده ثانیه بعد پایه های ششگانه پل شماره ۱ نیز بهوا پرتاب شد اما انفجار پل شماره ۳ یک دقیقه تمام بتاخیر افتاد و غرش رعد آسای آن درست بالانفجار و درهم شکستن پل آهنی راه آهن مصادف شد. این پل اخیر با واگن ها و

ارابه‌ها و توپهای یک قطار توپخانه کالیبر بزرگ در هم شکسته بروندخانه ریخت.

چیزی که سروان سارلات را متعجب کرد این بود که یکدیگر
پس از آخرین انفجار یعنی وقتی سر و صداها خواهد ازدحام و آشوبی
باور نکردنی هم‌جا برپاشد.

در تمام مدت انفجار پلها و درسکوت کوتاه پس از آن سروان
و افرادش روی اسکله چپ رودخانه مایین پل راه آهن و پل شماره
۳ بسمت کلیسا که محل تجمع گروهان بود میدویادند اما وقتی که هیاهو
و جنجال غیرمنتظره برخاست سارلات متعجبانه ایستاد افرادش نیز
متوقف شدند.

سروان سارلات از ساعتها پیش تمام هوش و حواسش متوجه
پلها بوده جز بتخریب این راههای مهم ارتباط که برای دشمن اهمیت
حیاتی داشت بچیز دیگری فکر نکرده بود. حتی یک مرتبه هم بذهنش
خطور نکرد که افرادی شمارنی نیز در موقع این تخریبها بودند خواهند
شد.

همچنین با شخصی که در ساحل دو طرف جریانات را خواهند
دید نیند یشده بود.

اما در این نیمه شب این شهر پر از دستجات آلمانی بود که
پادگان شهر را تشکیل میدادند یاد رفت و آدموشغول انجام وظائف
زمان جنک بودند.

با این ازدحام و هیاهوی انسانی که از سر و صدای ترکیدن
پایه‌های سنگی و آهنی پلها نیز زیاد تر بود تازه سروان سارلات
با همیت عملی که سر بازانش پیروز مندانه انجام داده بودند

پی میزیرد .

ابتدا تأثیر مرموزی باو دست داد . ولی بعد برق حقیقت تایاچ عملش را در مقابل چشممانش روشن کرده فرضیات و توهمندان را از بین بردا .

حالا دیگر پیروزی را کاملا حس کرده یکباره باتمام قوا فریاد کشید :

در فقا؛ بر آنها غلبه خواهیم کرد پیروزی با ماست . آری او میدانست که بدون شک خبر تخریب ناگهانی چهار پل بال بسرعت در عقب جبهه آلمانها منتشر خواهد شد زیرا خبرهای بدخیلی زود شایع میشود . حتی سرعت انتشار این خبر بحدی خواهد بود که گوئی با هزارها بلند گو آنرا اعلام داشته اند .

همچنین میدانست که در همین ساعت فرانسویان از جناح چپ و سویسیها از جناح راست قبلا با توپخانه خود تهیه حمله شدیدی نموده و سپس در بیشویلر یکدیگر ملحاق و دهانه گاز انبر را مسدود خواهند نمود .

آنها را خواهیم گرفت ... آنها را شکست خواهیم داد . این مصیبت هر چه آلمانی در بال بزرگ، در حول وحوش آن و در حومه دور آن باشد دیوانه خواهد کرد . نیروهای فرانسه و سویس مثل سرنیزه های که در جوال فرو روند از هر طرف داخل این شهر خواهند شد آه؛ الهی هزار مرتبه شدر که ماموفق شدیم .

بعد خنده بلندی کرده شروع کرد بدويiden . افرادش هم که از خوشحالی در پوست نمیگنجیدند مشغول دویدن شدند .

وقتی سروان سارلات بادسته اش بقطه هز مین مرتفع کنار رو دخانه
که پای کلیسا بود رسیدند ؟
آجودان ریشارد و دسته اش از پل شماره ۳ آمده در گوش
تاریکی جمیع شده بودند .
- آفرین ریشارد .

- جناب سروان . این موقعيت زا تبریک عرض میکنم . اما در
ابتدا کار پست مرا قبیت کوچکی که در سر اشیب رو دخانه قرار داشت
پنهان قیقه وقت مارا بیهوده تلف کرد : سرجوخه بلاشیم Blasheim
بایست نگهبان بالمانی جواب داد اما چه فایده داشت . ما باستی اسم عبور
میدادیم . نگهبان آلمانی هم نشانه رفت و تیراندازی نمود .
بلاشیم که مواطن بود بموقع دراز کش کرد . من یک گلوله
پوزه نگهبان زدم اما تازه مجبور شدیم با مشت و کارد با سایرین
گلاویز بشویم ،

کار آنها را ساختیم اما همانطور که قبل اگفتم اینکار وقت مارا
گرفت . تصور میکنم که کاملاً توانستیم وقت از دست رفته را جبران کنیم
و پل من یکدیگر دیرتر منفجر شد .
سروان خنده دیده گفت :

- اینکه چیزی نیست راستی در این معنار که تلفات ندادید ؟
- نخیر جناب سروان فقط یکنفر از آلمانها گوش مرا گذاشت
گرفت و یک تکه آنرا کند ، مثل مرغیله سرش را ببرنداز دوشم خون
میآمد ولی اهمیتی ندارد .

- صحیح ، پس این نوار را برای همین بسرت بسته ؟
بله این نوار روی زخم دروغی رانم بود . ولی حالا روی دحم

حقیقی گوشم است.

- حالا خدا کند که آن آلمانی هار نبوده باشد.

- خدا کند. ولی جناب سروان من تصور میکنم که از هر گونه خطری خود را حفظ نموده ام زیرا با اولین شعله فتیله باروتنی گوشم را سوزانیدم.

عجب.

- فقط کمی غلغلکم داد.

در این موقع ستوان منفرید و دسته اش از پل شماره ۲ امدهند.

- آه! دوست عزیز؛ بر توهم آفرین.

منفرید شانه های پنهنش را بالا انداخته آرامانه گفت:

- جناب سروان اینکه خیلی آسان بود.

- از نفرات کم و کسر ندارید؟

- هیچ، آنجاییک پست مراقبت هفت و هشت نفری بود ولی قبل از اینکه مارا به بینندگان را کوییدیم یا خفه شان کردیم و اندادختمی شان توی رو دخانه: بعقیده من اینکار هارا نباید با سلاح و اگذار کرد، بهمین جهت هم فقط با مشت و دست با آنها طرف شدیم.

- منفرید؛ به بین دیگر رجز خوانی نباید کرد. هنوز کار ماتمام نشده حالا بایستی خود را بخطوط فرانسویان یاسویسیها بر سانیم و برای اینکار ناچار باید از شهر بال بزرگ که پراز آلمانیست عبور کنیم.

- به، آنها تازه باید شروع کنند بقايق سواری و پاروزدن.

- درست است منفرید؛ اما آنها هم افسران لا یق و خونسرد دارند.

- خوب ما که لباس نظامی آلمانی در برداریم و عبور میکنیم. - امیدوارم که همینطور باشد ولی ضمنا نباید فراموش کرد که

تکافیست، یعنی افسر فضول آلمانی با گشتهای خود مارا به یمند و از ما باز پرسی کند.

- خوب شما بزبان آلمانی جوابش را خواهید داد.

- چطور؟

- جناب سروان، اینهم داوو بادسته اش، گروهان تمام و کمال دست نخورده و فاتح حاضر است، حالا دیگر کجاست که توانیم برویم و کیست که بر ضد او بتوانیم بجنگیم؟

سروان داوو با مسرت تمام گفت:

- واضح است. و سپس دست یک یلک افسران را فشرد. سربازان هم دورهم جمع شده میگفتند و میخندیدند و شوخی میکردند.

سروان ناگهان پرسید:

- تلفات زداید؛ خوش گذشت؟

- هیچ. درست یک تفريح حسابی بود.

- بسیار خوب پس ارویم نباید بیهوده اینجا معطل شد برای خارج شدن از بال نباید منتظر شویم تا فرماده آلمانی فرصت پیدا کرده نظم و ترتیب را برقرار و گشتهای جدی در همه جا بگذارد. حالا که اوضاع درهم و برهم است بایستی از موقعیت استفاده کرد.

داور یکباره گفت:

- صهر کنید.

- چه خبر است؟

- سرهنگ زیفلتز میدانست که محل تجمع ما اینجاست؟

- چطور مگر؟

- پس اگر او و نفراتش در این دو قایقی که من آلان دارم می

بیشم نیستند، اینها کیستند؟

- آه بله منهم حالا دیدم.

تمام چراغهای اسکله‌های راست خاموش شده بود زیرا سیمهای برق از پلها عبور میکرد که اکنون از بین رفته سطح رودخانه فقط از شعله‌های آتش خانه که مشغول سوختن بود روشن میشد. این عمارت در اثر افتادن قطعه از مواد منفجره پل شماره ۳ در آن آتش گرفته بود.

بادستختی در جهت جریان رود میوزد و در آتش میدمید.
شعله‌های آتش با منظره شومی در سطح رود منعکس شده بود و در این انعکاس دو کشتی بار کش دیده میشد.

- حتماً زیفلتر است.

- مطمئناً

- پس صبر کنیم تا بیاید.

- بسیار خوب.

انتظار چندان طولی نگشید.

این قسمت ساحل درختان زیبائی داشت که در آب نخم شده بیست متر انظرف‌تر در سمت راست پلکانی تا سطح رودخانه پائین میرفت. بار کشها مقابل این پله‌ها متوقف شدند.

- آه جناب سرهنگ چقدر از دیدن شما خوشوقتیم.

- ما هم بهمین ترتیب سروان تلفات چه دارید؟

- هیچ. شما چطور؟

- ما هم هیچ. حتی تصادفی هم نکردیم. این قایق‌ها بیست تا بود

که کنار ساحل بسته بودند و اصولاً صاحب و نگهبانی نداشت:
 - جناب سر هنک . باز هم تکرار میکنم که خیلی از دیدن شما
 خوشوقتیم زیرا بعد از این موفقیت می توانیم همه با هم حرکت
 کنیم .

- بله با صورت بندهی راه پیمانی حرکت میکنیم پرستاران و افراد
 جمع آوری اطراف زخمیهای دروغیرا خواهند گرفت . فعلاً از اسکله
 دور شویم . بهتر است وارد شهر شده اول بطرف با غ و حشی که آمبولانس
 هارا آنجا گذاشته ایم برویم .

اگر هم یک فرمانده گشته بر حسب وظیفه و ماموریتش
 از ما باز پرسی کرد جواب دادن و قانع کردن او بامن . اگر هم بتوانیم
 چند دستگاه از اتومبیلهای ستون بهداری که در با غ و حش موجود
 است بسکریم کار مان خیلی آسان شده و میتوانیم بسهولت بطرف
 بنتن ژان Bintingen حومه بزرگ شمالی بال برویم . در صورتی که حمله
 سویسیها در آن طرف مواجه با موفقیت شده باشد آنجا حالاً باید در
 دست سویسیها باشد و سویسیها را در آنجا دستگیر خواهند
 کرد .

- جناب سر هنک این دیگر خیلی مسخره و خنده آور خواه
 بود .

ـ همیشه امور خنده دار با وقایع گریه آور توام هستند . خوب
 حالاً دیگر خیال میکنم همه پیاده شده اند ، بسیار خوب .

« * »

« همیشه امور خنده دار با وقایع گریه آور توام هستند .»
 این جمله را سر هنک بطور اتفاق گفت و نمیدانست که فوراً صورت

حقیقت بخود میگیرد.

ولی دو دقیقه بعد از این فال بد وقتیکه عده سیصد نفری در تحت امر سرهنگ برای حرکت آماده میشد فاجعه رخداد؛ یکباره رگبار مسلسل در فتوای طنین انداخت.

تاق تاق آشنای مسلسل که بعلت نزدیکی بی اندازه هراس انگیز بود سه ثانیه قطع و مجدد آشروع شد.

سالات ضربه شیوه بشلاق در بازوی خود حس نمود. افتادن سر بازانش را مشاهده کرد. منفرد را دید که بزمین افتاد.

عقب محل شلیک و شلیک کننده نگشت. او ذاتاً چنگجو، فرمانده حقیقی بود شلیک اولی را دیده بود فریاد کشید:

پشت سر من، پشت سر من - گروهان پشت سر من پیش.

سپس دست راست را بلند و تیری بهوا خالی نموده بجلو پرید.

سر بازان هم ورزیده بودند. آنها هم مثل فرماندهشان و بهمان سمت خیز برداشتند. حس میکردند که در این لحظه قبل از هر چیز بایستی از میدان عمل مسلسل خارج شده

وبدون کوچکترین تردید به یکی از زوابایی کوچک کلیسا که نزدیکتر است پناهنده شد.

سروان همچنانکه فریاد میزد، فرمان میداد و سر بازان را بسمت خود مینخواند، با خود فکر میکرد:

«این یک پاسگاه آلمای بوده، آمدن مارا باینجادیده و گفتگو هایمان را شنیده اند. در این پاسگاه کسی بوده که فرانسه میفهمیده. فرمانده این پاسگاه آدم احمقی نبوده و صبر کرده تا اطلاعاتش کامل شود، حالا هم بما شلیک میکنند. بازی قشنگی است اما تقصیر از

منست که قبلاً باین موضوع فکر نکردم . به ! مگر میشود همه چیز را پیش بینی کرد . »

موقعیکه پیچیدند پشت کلیسا عده ذا معینی از افراد یعنی آنها که رگبار اولی و دومی مسلسل آنها را نخوابانیده بود پشت جان پناه محفوظ شدند .

سارلات بدون فوت وقت زیفلتیز را پیدا کرده از عده پزشگان و پرستاران و افراد بهداری که همراه نترات گروهان خیز برداشته بودند مطلع شد .

افتادن منفردرا دیده بود ، صدا کرد : « داونو صدای آرامی جوابداد : « حاضر دسته اول با من از سمت راست . دسته دوم بچپ بسر نیزه ؟ حاضر پیش ؟

با این فرمان کلیه سربازان از دو طرف خود را روی پاسگاه آلمانی انداختند تاهم نکنارند آلمانها بوسیله بیسیم یا تلفون بدیگران اطلاع دهند و هم انتقام منفرد تیر خورده ورقای خود را بگیرند . پنجاه نفر از سربازان در حالیله کاردهای سنگری خود را کشیده بدست داشتند پشت سر داونو بدو کلیسوار دور زدند .

سروان سارلات با آجودان ریشارد و یک گروهبان و عده از سربازان زودتر از همه خیز برداشتند .

بقیه گروهان هم هجوم کرده مسافت کوتاهیرا که بحالات عقب نشینی طی کرده بودند پیمودند . مسلسل آتش کرد ، ولی فقط یک رگبار . قبل از تمام شدن نوار خاموش شد .

گروهبان گاری (Guary) که با سارلات میدوید و سه نفر سر باز افتادند. اما بقیه رسیدند و مشغول کار شدند اینکار یک لحظه بیشتر طول نکشید و دیگر آلمانی برای کشتن پیدا نمیشد. هوا تاریک بود معندا هر کس میتوانست به بیند که چه میکند.

سروان سارلات دهانه چراغ جیبیش را کاملا بازو آنرا دروشن کرد همه چیز آشکارا نمایان شد :

یک مسلسل در گوشه واژ گون شده و یک جعبه نوار طرف دیگر افتاده یک ستوان و یک گروهبان و هشت نفر سر باز با گلوهای دریده و شکم‌های سوراخ سوراخ اینجا و آنجا جان داده بودند. اما افسر که به پشت بزمین افتاده و از گلویش خون میریخت هنوز دستگاه فرستنده رادیوی کوچک گروهانی را در دست داشت.

داوو که نازه با نفراتش سر رسیده بود گفت :

- هوك !

سارلات متوجهانه گفت: به : چه خبر است ؟

- اینها قطعاً جریان را به مقامات بالاتر اطلاع داده اند وقت این کار را هم داشته اند زیرا برای اینکار یکدقيقه وقت کافیست و ما بین عقب نشینی ما و کشته شدن آنها دو سه دقیقه فاصله بوده است :

- همین طور است. زیفلتر زنده است ؟

صدای آرام سر هنک از تاریکی بلند شد :

من اینجا هستم.

- جناب سر هنک تصمیم شما چیست ؟

- باید قبول کرد که این ستوان حر فهائیرا که مازده ایم کاملا

شنبیده و خلاصه آنرا گزارش داده بنا بر این آنها در با غ و حش منتظر ماهستند پس باید بجای دیگر برویم .
- جذاب سرهنگ ما تحت او امر شما هستیم .

- بسیار خوب . اطلاعی که دشمن از مادرد اینست که ما میخواهیم از راه با غ و حش و حومه جنوبی از شهر خارج شویم . پس حالا باید عکس اینکار را بکنیم .

من فکر کردم که در قایق ها نشسته در روی رن بطرف پائین برویم ولی ممکن است خرابه های پل شماره ۲ یا شماره ۱ مانع از عبور ما باشد همچنین قطعات پل آب را پس زده طغیانهایی بوجود آورده که ممکنست قایقهای ما را غرق کند . تازه اگر از پلها بگذریم خطر باز جوئی ما از ساحل یا از طرف کشتیهای گشتی نیز موجود است .

بنا بر این جز شمال بال هیچ مخرج و مفری نداریم . آنجاست که میتوانم از راه معمولی اخراجات عبور کنم و در مقابل هونینز از آنرا خارج شده از رو دخانه بگذریم . البته در این صورت هم ممکنست مجبور بزد و خورد شویم ولی این امر احتمالیست در صورتی که اگر از جنوب برویم این موضوع قطعی خواهد بود . تمام افسران و افراد من طیانچه خود کار دارند و طبیعی است که هر یک از افراد شما ارزش ده نفر از افراد مرا دارد . اما اگر دو برابر و سه برابر اینهم بودیم باز رفتن از جنوب صلاح نبود ، زیرا در آنجا سرو کار ما با چند هنگ دشمن خواهد بود که باعلم و اطلاع از وضع و نقشه ما سر را در ما خواهند گرفت . همان سره ان؟ بنظر شما اینطور نیست ؟

- بسیار خوب پس همه سواربار کشها شده با آنطرف رودخانه میرویم و کامیونها را که امیدوارم در همانجا که لذاشته ایم باشند پیدا کرده سوارمیشویم . محل کامیونها تقریباً رو بروی ماقدری بالاتر از زاویه بین اسکله و ریچنست اشتراس Richentstrasse است

- درست جناب سر هنک؛ اما حالا که ما کامیون در اختیار خواهیم داشت من میخواهم مقتولین و مجروهینمان را هم بیریم .

- همین را میخواستم بگویم .

- پس عجله کنیم زیرا ممکنست که اولین گشتنی قوی که بتعقیب ما میفرستند قبل از سری هم اینجا بزنند .

- سروان اینکار خیلی زود انجام میپذیرد . زیرا افراد من به این قبیل کارها عادت دارند .

واقعاً هم اینکار بسرعتی تمام شد که چهار دقیقه بعد بار کشها ساحل چپ را ترک نمودند . در این بار کشها شش مقتول و هفت مجروح گروهان حمل میشدند .

ستوان منفریدو گروهبان گاری جزء مقتولین بودند .

سر جوخه تانو جزء مجروهین بود . گلوشه بیازوی راست او خورده استخوان را شکسته بود . و در این بار کشداده نعش و نه مجروح دیگر هم بود . اینها تلفات اعضاء بهداری بود . دو نفر از مقتولین پزشک بوده درجه سروانی داشتند .

رگبارهای مسلسل بسیار کشنه بودند ولی از خدمه مسلسل کسی زنده نمانده بود .

اما بالاتر از تمام اینها سه پل بال و پل راه آهن آن تخریب شده بود .

سر و آن سار لات در ظرف چند دقیقه گذشته مرک را به چشم خود دیده بود ولی راضی بود حتی اگر آنگلوله که بازوی چپ او را خراشیده بود در قلبش جا میگرفت باز هم از نقشه خود و نتیجه پر افتخار آن بر خود میباید.

۰۴۰

ظهر روز چهارشنبه ۲۸ ژوئن فرانسه و بریتانیای کبیر و سایر کشورهای متفق دو خبر تعجب آور دریافت داشتند.
خبر اول، این بود که آلمان وایسالیا دستگاههای رادیوئی و پخش امواج مخصوصی بکار خواهند انداخت که از یک طرف مرتبا اخبار جعلی و عوضی منتشر نمایند و از طرف دیگر انتشارات رادیوئی متفقین را مغشوش و قطع کنند. دولتهای متفق از کلیه اهالی کشور که رادیو داشتند دعوت میکردند که :

« رادیوهای خود را بلا فاصله با یک جمیعت شهر یا کلانتری یا ژاندارمری یا استانداری و یا بخشداری مربوطه تحویل دهند. متخلفین فوراً تحت پیگرد قرار گرفته شدیداً مجازات خواهند شد. »
برای جبران این بی رادیوئی تحمیلی اخبار و اطلاعات رسمی بصور روزانه در تمام کشور منتشر خواهد شد.

دومین خبر این بود که روزنامه ها مجدداً طبع و نشر خواهند شد، البته نه همه بلکه روزنامه های مهم آنهم در دو صفحه در حقیقت در ظرف چهارده ساعت نشریات جنگی متعددی منتشر شد.

و این روزنامه ها با سخنهای مختلف ولی با مطالب یکنواخت عمل حیرت آور را که در چند مرحله سریع و پیاپی بین ساعت ۲۳-۱۳-

روز سه شنبه ۲۶ زوئن و ساعت ۸ صبح چهارشنبه ۲۷ بوقوع پیوسته بود با اطلاع اهالی فرانسه رسانیدند. روزنایهای سایر کشورهای متفق نیز همین اخبار را درج کردند.

این عمل شامل چند مرحله بود از این قرار:

قسمت اول: سه پل سنگی بال و پل آهنی راه آهن آن تخریب شده و در نتیجه لشکرهای آلمانی که در خاک فرانسه مایین مولهوز، بلفر، وزول و بزانسون مشغول نبرد هستند ارتباطشان قطع و منبعد از قوای تقویتی و تدارکات محروم خواهند بود.

قسمت دوم: نیروهای سویسی مأمور به جبهه فرانسه که در جنوب ناحیه بال وارد عمل بودند با نیروی فرانسوی آلس اس علیات ماس گرفته‌اند. در فرانسه هونیز و سن لوی و در سویس بال بزرگ پس گرفته شده. و در شهر اخیر آلمانیها که می‌خواستند بوسیله کشتی از درودرن عبور نمایند پا گلو له باران و یا دستگیر شده‌اند.

بعلاوه نیروی سویسی متهو کز در شمال غربی بال به بال کوچک وارد شده و آنجا را از وجود دسته‌های متفرق آلمانی که با کمال بی نظمی بسوی کشور خود عقب مینشستند پاک نموده است.

و بالاخره سه لشکر فرانسوی از جنوب شرقی بال وارد سویس شده هستگهای سویسی را که در طول جبهه آلمان مستقر شده‌اند تقویت نمودند.

قسمت سوم: نیروی مهاجم آلمانی که از همه طرف مورد محاصره و حمله واقع شد بیچاره قادر بر ریافت کمک و تحریه تراکات نبوده مرتبه در هم فشرده می‌شود.

ستاد کل ارتش فرانسه پیش بینی می‌کند که نیروی مزبور

بزودی در میلث واقعه بین انسکیرش - دانماری - بال گرفتار شده برای نجات خود از نابودی قطعی چاره جز تسلیم نخواهد داشت.

نیروی هوائی آلمان سخت حمله میکند ولی عناصر دفاع ضد هوائی فرانسه حملات مزبور را پرور زندانه دفع مینماید.

مراقب فداکاری و رشادت سروان هوک سارلات و صدو چهل و دو نفر افسران درجه داران و سربازان گروهان مستقل پیاده نظام مستعمراتی که نقشه حیرت آور و خارق العاده تخریب پلهای بال را طرح و بلا فاصله هم با نفوذ در شهری که تمام تقاطش بوسیله دشمن اشغال شده بود اجرا نموده اند و همچنین سرهنگ دکتر زیفلتز و صدو سی و هشت نفر افسر و درجه دار و سرباز بهداری که باز خود گذشتگی شایان توجهی در این مأموریت در معیت گروهان مزبور بوده و باو کمک نموده اند از طرف وزیر دفاع ملی و رئیس ستاد ارتش فرانسه در فرمان عمومی ارتضی درج و جریان قضیه را با این ترتیب ختم مینمود:

این عده ابتدا در جلوخان کلیسا هدف گلوله های یک پاسکاه مراقبت آلمانی وافع و بعد هم در موقع خروج از بال کوچک در شمال شرق آن شهر بوسیله یک هنگ از تیپ چهارم شکاری دشمن تعقیب شد در نتیجه مجموعاً از عده هر دو قسمت چهل و دو نفر کشته و شست و سه نفر مجرروح گردیدند که ما بین آنها چند نفر افسر و درجه دار نیز بوده است. ولی سرهنگ زیفلتز و سروان سارلات که هر دو جراحتهای سبکی برداشتند تو انتند بکمک شش دسانگاه کامیونیکه با آنها بمحل رفته بودند و دو کشته بار کشیکه در نزدیکی هونیز متصرف شدند

و اکنون در اختیار ارش میباشد تمام مقتولین و مجروهین را با خود
بیاورند . در هونینز نفرات حاضر در قسمت مزبور در حضور فرمانده
اشگر ۶۶ خود را معرفی و احترامات لازمه نسبت بشهداء و مجروهین
بعمل آمد .»

با این ترتیب ملاحظه میشود که چهارمین روز جنگ توام با
پیر وزیر فرانسه و سویس بود .

فصل ششم

جنگ در تمام جبهه ها

عکس العمل آلمانها در مقابل عمل فرانسه و سویس، بسیار شدید و مداوم بود بطوریکه در ظرف سه روز انواع و اقسام اسلحه پر قدرت و وسائل جنگی را که برای دولت آلمان امکان داشت بپای کار آورده و در جبهه هائیکه از سابق در نظر داشتند بکار آمدند.

آیا آلمان از این حمله های برق آسای مخوف ولی محلی و موقتی چه امیدی داشت؟

از بمبارانهای مرتب مراکز دولتی و لشگری واستگاهها و گره های مواصلاتی راه آهن پاریس چه نظری داشت؟

منظورش از بمبارانهای متناوب لندن چه بود؟

چرا ایتالیا، مارسیل و تولون را بمباران میکرد؟

قصود از حمله بسویس در بال و بعد از آن حمله یک ناحیه کوچک فرانسه چه بود؟

از حمله ناگهانی به لندن چه منظوری داشتند؟

وبالاخره مقصود از پرتاپ دلوله به منطقه مختلف سرحدی خط ماژینو چه بود؟

درست است که این گلوله ها بکلی ییسابقه بود و تا اعماق سخت ترین بقنهای نفوذ میکرد و تا نرسیدن بهدف منفجر نمیشد و احتراق شدید

آن باشاعر عمل رخاق العاده قدرت تخریبی داشت تمام اینها صحیح ؟
 ولی از پرتاب این گلوله ها چه منظوری در کار بود ؟

پیشوای شانسلیپر Fuhrer-Chancellor که بر مقدرات حکومت میکرد و دوچه Dwce که ایتالیا را هبری می کرد از اینکارها که در ظرف سه روز انعام دادند آنهم در موقعی که از هفته ها پیش افق سیاست جهان روشن بنظر میرسید و تمام دنیا منتظر اعلام صلح پایداری بود چه نظری داشتند ؟

آنها از اینهمه اقداماتی که بدون اعلان جنک و بدون هیچگونه تفسیر و توجیهی انجام داده و فقط به یک پیغام مختصر متبرکرانه رادیوئی اکتفا کرده بودند چه مقصودی داشتند ؟

آیا منتظر بودند که نیروهای دول اسما متفق که هنوز اوضاع خود را سروسامانی نداشته و تدارکاتی ندیده اند غافلگیر و متوجه شده متفرق شوند ؟

آیا میخواستند این اتحاد عملی نشود ؟

آیا متوقع بودند که فرانسه و انگلیس امتیازاتی با آنها تقدیم کرده و تقاضا کنند که جلوتر نیایند ؟ ...

این دفعه اول نبود که آلمانها در شناختن فرانسویان و انگلیس ها اشتباه می کردند.



عکس العمل آلمان و ایتالیا بیست ساعت پس از انهدام پلهای بال غفلتا درهمه جا ظاهر شد .

در حقیقت این و آنکه پنج شش ساعت پس از تخریب شروع شده بود زیر اسیده دم روز ۲۸ژوئن توپهای آلمانی غفلتا بر ضد مرزهای بلژیک

آلمان و هلند - بلژیک و مرز آلمان - او کز امپوراک شروع بفعالیت کرد. مرز اخیر از تاریخ ۲۵ ژوئن بنا بتقاضای ملکه هلند از طرف فرانسویان دفاع میشد.

از طرف دیگر ایتالیا در آلپ حالت دفاعی اتخاذ کرده و در مرزهای تونس حمله های خفیغی میکرد. در عوض توپخانه خود رادر آلبانی (که از هفتھا پیش در آنجا متوجه کنسرس ساخته بود) بر ضدیونان و در تیرول Tyrol بر ضد یو گوسلاوی بکار آند اخた.

این بمبارانهای متعدد در تمام طول روز ۲۸ ژوئن و شب بعداز آن یعنی مدت بیست ساعت از طرف آلمانها و ایتالیائیها دوام داشت و متعاقب آن حمله آنها بتوسط چندین لشکر که مرتباً بعد از آنها اضافه میشد و با ترقی عده بیشماری هواپیما اجرا میگردید.

چیزی نگذشت که ستاد کل ارتش فرانسه مطلع شد که :
اولاً لهستان به اسلواکی حمله کرده.

ثانیاً رومانی بهنگری پیشنهاد کرده که با یکدیگر متحد شده و با نیروهایشان مشترکاً بر اطربیش سابق حمله کرده با آلمانها بجنگند.
ثالثاً ترکیه به بلغارستان حمله می کند.

از طرف دیگر تمام بلژیک بکمک بزرگترین ارتش هلاند که از فلاندر عبور کرده و خود را به بلژیک رسانیده اندشجاعانه مقاومت کرده و در مقابل آلمانها که بمراتب بر آنها برتری عده دارند قدم بقدم دفاع میکنند.

یک قسمت از نیروهای فرانسه - انگلیس مشغول مبارزه، قسمت دیگر در حالت تمرکز و پیا در راه و قسمت سوم در حال تجهیز شدن به دند.

در همه جای انگلستان تعلیمات سریع نظامی در جریان بود زیرا پیش از دو هفته از تصویب قانون خدمت نظام وظیفه همگانی در بریتانیای کبیر نمی گذشت.

با این ترتیب ظاهرا بنظر میرسید که محور دم - برلین به آسانی انتقام پیروزی فرانسه و سویس را در بال - بلفرت درست و حسابی خواهد کشید.

ضمانته و اپیماهای فرانسوی و انگلیسی مدیترانه امر شد که پایگاه های دریائی ایتالیا در اسپزیا Spezzia و مادالنا Maddalena و ناپل و طرابلس Tripoli بمباران کنند و همچنین یا بمباران کردن ژن Genes و برنديزی Brindisi عملیاتی را که دشمن در ۲۴ و ۲۵ زوئن در مارسیل و تولن نموده بود تلافی نمایند. بعلاوه یک دسته مضاعف از ناوها و هو اپیماهای انگلیس و ترکیه مأموریت یافتنده که به روتس Rhodes و لروس Leros و سایر جزر دوازده گانه یونان حمله کنند. در این جزایر پنجاه هزار سرباز ایتالیائی اقامت داشتند.

مجموع این نیروها به عده قابل ملاحظه را تشکیل میداد از ملل اروپائی که بطرف جنک کشیده شده بودند ترکیب میشد.

مشکل بنظر میرسید که ملل ییطرف بتوانند ییطرفی خود را در این جنک حفظ کرده و فعالیتی ابراز ندارند بلکه ناچار بودند بزودی وضعیت خود را روشن کرده یا نیرو بمیدانهای جنک اعزام دارند و یا اینکه مرزهای خود را بسته با تهیه مواد لولیه و صرفه جوئی در مصرف ذخیره برای خود تشکیل داده تجهیزات و مهمات و افراد جنگنده ای جهت تأمین و حفظ تمامیت و استقلال آتیه خود گردآورند.

آیا این اجتماعات و تمرکزات تا چه مدتی دوام خواهد یافت

و نتیجه آن چه خواهد بود ؟

در تمام جبهه‌ها و حتی تمام کشورها اوضاع مغشوش و نامعلوم بود زیرا نه ستاد کل ارتش فرانسه و نه ستاد فرماندهی آلمان و ایتالیا بطور صحیحی نمیتوانستند نتیجه قطعی این جنگ را پیش بینی کنند. البته هر یک از طرفین با هزاران دلیل و برهان امیدوار بودند که در این اولین برخورد پیروز شوند.

اما جنوب و مغرب مدیترانه در دست مسلمین بود که با وجود سیاست ضد یهود رم و برلین از ایتالیائیها و آلمانها منزجر بوده نسبت به صلیب شکسته آلمان و چاتمه ایتالیا مشکوك و بد دمان بودند و حال آنکه قدر پرچم حمایت گستر جوانمرد فرانسه را میدانستند (۱) بعلاوه در اطراف بالتیک لتوانی، استونی، فنلاند، سوئد و نروژ قرار داشتند که میدانستند اگر دانمارک موضع مقدم آلمان‌های فاتح شود دریایی بالتیک در دست آنها افتاده دریایی داخلی آلمان خواهد شد.

بالاخره در مشرق اقیانوس کمیر کانادای متمایل به فرانسه و امریکای آزاد بخواه و کشورهای بزرگ و کوچک امریکای جنوبی وجود داشتند که ملتهای آنها اتحاد با کشورهای آزاد و ثروتمند را به راتب بر دوستی دول گرسنه و جابر محور ترجیح داده بنفع خود میدانستند. با این ترتیب میشود حدس زد که در ستاد کل ارتش فرانسه - انگلیس بیشتر لبخند شادی می‌زدند و در ستاد سر فرماندهی آلمان و ایتالیا خنده‌های عصبانی و مضطربانه دیده و شنیده می‌شد.

(۱) فراموش نشود که این عقیده یکنفر فرانسوی است و بعقیده مابا سوابق فرانسویان در مصر و تونس و سودان و مخصوصاً مراکش بهیچوجه وفق نمیدهد

باری در ساعت ۲۰ روز چهارشنبه ۲۸ ژوئن که تمام اروپا از
این سر تا آن سر مشغول حمله یا دفاع و یا تهیه آن بودند و یکدیگر
را گلوله باران می کردند و آسمان پر از دود شده
محشری بر پا بود . در موقعی که هزاران جسد بی جان در
اتلال خرابه ها بر زمین افتاده بود و فریاد و ناله های استغاثه
بر آسمان بلند بود ؟

بالای دژ اصلی حوزه (۱) منطقه جنو بی پای درختی که مرتفعترین دیدگاه
منطقه بر فراز آن قرار داشت و نسبت به حوضه باد علیا Haut Badois قسمت
۱۵ خطزیگرید مسلط بوده بخوبی انجام رامی دید سروان هوک سارلات با
کمال آرامی نشسته پیپ می کشد .

بین سایر درختهای که از آنها چنین استفاده هایی می شد این
یکی استثنائی درخت واقعی طبیعی و یکی از کهن ترین و زیباترین
بلوطهای این دنیا به جنوبی چنگل هارت بود و اگر چه در حقیقت بر
روی این تپه که دژ اصلی را در داخل خود مخفی نموده بود و در
پهلوی چپش هم بر جاک توپخانه قرار داشت یکدیرخت مجزا او منفردی
بود ولی دیدبانهای دائمی زمینی و موقعی هوایی دشمن قادر به تشخیص
آن نبوده آنرا ماین سایر درختهای بلوط و درختهای صنوبر این منطقه
چنگلی بنظر می اوردند .

باری هوک سارلات پای این درخت نشسته پیپ می کشد .

در سمت راست او نا برادری عزیزش سرهنگ سیمون کاباروس
به مان ترتیب نشسته و بر یشه بر جسته درختی تکیه داده با بند دور بینش که
میان پاهایش اقتصاده بود بازی می کرد .

خورشید در پشت چنگل مخفی شده بود اما هنوز اسماں از

شفق روشن بود. با مرطوب جنوب شرقی ابرهارا آرام آرام حرلت
میداد و آخرین اشعة خورشید قسمت غربی آنها بر نکار غوانی
و طلائی و نقره در میآورد ولی قست شرقی آن سایه روشنها و تیرگیهای
داشت که ستارگان آسمان را میپوشانید.

در سمت غرب یعنی در مقابل وزیر پایی این دو افسر زمین سراشیب
شده و در آن انواع و اقسام موائع و وسائل دفاعی آشکار و
پنهان، مجتمع یا پراکنده در خط دفاعی فرانسه و آلمان با ظواهری
 شبیه بهم وجود داشت تنها تفاوتی که دیده میشد در طرز بکار بردن فنی
وسائل مشابه بود.

بعداز آن جاده مرزی شماره ۶۶ و راه مستقیم باز به نف بریزاش
واستراسبورگ دیده میشد. Neuf-Brisach
غفلتاً سارلات پرسید:

- آن دهکده که کنار جاده در سمت چپ واقع شده کجاست؟
- سرهنه با اختصار عادی خود جواب داد: - کمبز Kembs
- اسم آن قراء سمت راست چیست؟
- چیزی نیست، قلعه قدیمی لوشل Loechelle و خانه های متروک است.
- خانه های کمبز هم تخلیه شده است؟
باشه.

- اما بالاخره آنجا اسم ندارد؟
- اسم که خیلی دارد ولی برای ما فقط خانه های شماره ۲۵۰ هستند.

- چرا؟ ۲۵۰

- ۲۵۰ عدد ساحلیست که از سمت مشرق مشرف بر آن خانه‌هاست.

- صحیح.

سپس سارلات دوباره مشغول پیپ کشیدن خود شدو همانطور بدھکده‌های دره رن که در افق دیده می‌شد نگاه می‌کرد.

آن‌طرف جاده در مسافت هفت‌صد یا هشت‌صد متر تر عه هونینک راست کشیده شده بود سطح آب برق میزد، جو باری در مسافت دو کیلو متری از این تر عه جدا شده در نزدیکی کمبز به بر که منتهی‌شی گردید.

آن‌طرف تر عه و نهر چمن‌زارهای مسطح و پست و بیشه‌ها تا ساحل رود عریض رن کشیده شده در زیر نور منعکسه از ابرها برق می‌زدند.

بالاخره آن‌طرف رود رن مقدمه خط زیگفرید با جاده مار پیچی که پیچ و خمها راه آهن بین بال و فربورزن بریزو را تعقیب می‌کرد دیده می‌شد.

پس از آن‌که سکوت مجدد اسارتات بصدا درآمد:

- سیمون؛ آن دھکده‌ها که فقط سارهای ناقوسشان پیدا است اشمانت چیست؟ اول آنکه در سمت چپ رو بروی کمبز واقع شده.

- کلیم کمبز Kleimkems

- آن یکی که در سمت راست رو بروی خانه‌های شماره ۲۵۰ قرار دارد؟

- آن ایستین است که کلیسانی آن از لحاظ معماری مشهور

و برج ناقوس آن بهترین دید داه است .

- می بینم، اما چرا تا حال آنجارانکو بیده اید ؟

- کارمن نیست این مر بوط بتو پخانه سنگین است که پشت سر ما در شمال سیر نتز موضع دارد .

- خوب ، بسیار خوب برادر از یک ساعت پیش این فکر در من پیدا شده که میتوان در این انحنای خط زیگفرید یک موقیت شباهن قشنگی بدست آورد بشرطیکه قبل اکلیسا ها و مناره های ایستین و کلیم کمز خراب شوند .

- پانزده داوله کذائی را فراموش کرده ؟

- به؛ یک تیر اندازی اشتباهی در زمان صلح هم همین تتابع را میداد و پس از آنهم یک چنین سکوت و آرامشی حکمفرماییشد.

- تمام اینها صحیح ولی آرامش امروز سکوت تهدید آمیزی پیش نیست .

- سیمون عزیز من هم فراموش نمیکنم که تمام اینها تهدیدات بر ضد دشمنی است که فکر من هم باو متوجه و مشغول است ولی متاسفانه من در اجرای نقشه هایم آزاد نیستم و باستی آنها را بفرماندهی کل عرضه بدارم که ازاو هم دور هستم ولاقل تاسه روز دیگر باو دسترسی نخواهم داشت ، تلفون یا تلگراف هم بھیچو جه بدرد قبولاندن مطالب من نمیخورد ، نخیر بھیچو جه .

من باید شخصا با فرماندهی روبرو شوم و ضمن صحبت در چشمانتش نگاه ننم ، باید در مقابل او برخیزم راه بروم بنشینم دوبار دیگر برخیزم . خمور است شوم ؛ قیافه بگیرم و گاهی با مشت روی میز بکو بهم تانظر یاتم را باو بقبولانم ، متوجه میشوید ؟

سر هنک کا باروس هتبسه ما نه جواب داد :
بله میفهمم.

۰۴۰

در این ساعت روز چهارشنبه ۲۸؛ روزی که سروان سارلات و گروهانش با افراد بهداری نمکیشان با عملیات تهور آمیز پلهای بال که اینقدر برای فرانسه مفید و اینقدر برای خود آنها خطرناک و افتخار آمیز بود؛ شروع کرده بودند.

سروان سارلات و سر هنک کا باروس از حوادث و جریانات فرانسه واروپا بیخبر بودند فقط جسته و گریخته مطالبی از خلال سطور روزنامه «آخرین اخبار استراسبورگ» که چند ساعت قبل در کلیه قسمتهای خط مازینو منتشر شده بود و یا از اخبار رسمی واصله از پادگان مولهوز درک کرده بودند.

در این قسمت از آلماس علیا صدائی جز غرش توپها بگوش نمی رسید.

این ضربات بین نیروهای فرانسه و سویس از یک طرف و قوای محصور آلمانی از طرف دیگر رد و بدل میشد.
صدای حرکت ارابههای پیشماری این غرشهای متناوب را بهم متصل میکرد.

بنظر میرسید له نبرد با آخرین مرحله خود رسیده است. سر هنک کا باروس و هوک سارلات بکلی از عکس العمل هائی که از طرف آلمان و ایطالیا در آغاز پنجمین شب شروع جنک ظاهر شده بود بی خبر بودند.

اما ساکت ماندن توپهای جدید خط زیگفرید بهیچوجه باعث

تعجب فرمانده منطقه جنوبي خط مازينو نميشد زير اسر و ان سار لات از روی
مدارك (فريدا ز) جاسوسه باو گفته بود که تا کنون دشمن توانسته بيش
از سه اراده از اين اسلحه جديدا ر بميدان يياورد و هر يك از اين سه
تير پس از شليک پائzedه گلو له محتاج ترميم و تعمير اساسی مي باشد که مستلزم
عملیات فني فوق العاده دقیقی است که چندین روز طول می کشد.

سرهناک کاباروس مجدداً گفت بله هوك عزيزم ميفهم ولی
با تمام اينها حتی اگر فرمانده کل نيزو در اينجا حاضر شود
و بتو اجازه اجرای نقشه هايت را بدهد تو بایستی چند روزی
صبر کنی.

- چرا؟

- بله تو چهل و هشت ساعت است که نخوايد آنهم چه چهل و
هشت ساعتی! چشمانت از بی خوابی باز نمی شود و حرف که میزني
صدایت مثل اشخاص خواب است.

تلفات گروهانت از ثلث عده کل آن متجاوز است يکي از دو
نفر افسرات با چند نفر درجه دار و سرجوخه کشته شده مجده و عا
چهل و نه نفر کشته وزخمی داده، بالاخره هفتاد و يك نفری که از
معر که پلهای بال جان بدر برده آنها بایستی دست کم سه روز استراحت
کامل کنند ولی وضعیت آنها بر اتاب از حال تو بهتر است. الساعه
آنها در راحت ترين پناهگاههای من خوايده اند. بيا پسر جان تو هم
برو مثل آنها بخواب.

سرهناک برخواست سروان هم با حالت تسلیم بر خاسته

گفت:

پدر جان حق دارید همیبطور است.

سپس دو برادر داخل راه روئیکه درب آن در پشت درخت
دیده گاه مخفی شده و پله های آهنی داشت شدند و درخت با
نگهبانش تنها ماند.

در این ساعت که آفتاب روز ۲۸ ذوئن غروب میگیرد؛ تمام
منطقه جنوبی ساکت و آرام بوده، آثار قتاله و منظر پسانزده گلوله
که در شب قبل بر این منطقه فرو ریخته شده بود تا اندیازه
محو شده کشته ها را بخاک سپرده و مجروحین را به بیمارستان
فرستاده و خرایهای عمدہ وارده بر پناهگاه شماره حوزه و پناهگاههای
شماره ۵ و ۶ حوزه ۲ این منطقه را تا حد امکان ترمیم نموده، درجه
داران و افراد چدیدی جهت تکمیل ابواب جمعی خود گرفته بودند. نه
تنها این منطقه بلکه قطعه ۱ خط زیگفرید و چهارده قطعه دیگر آن
نیز که در مقابل مناطق فرانسوی قرار داشتند خاموش بودند.

این سکوت، این آرامش خطوط دفاعیکه رو بروی یکدیگر
قرار داشتند برای کسیکه از مجموعه حوادث اطلاع داشت نشانه و
دلیل بارزی بود بر این که امشب؛ شب بین ۲۸ و ۲۹ ذوئن او لین حملات
بزرگ شروع خواهد شد. حالا دیگر این موضوع تقریباً محقق بود که
منظور از هتک بیطرفی سویس، اشغال بال و معبر بلفر فقط اجرای
یک رشته عملیات فریبنده و سیعی بوده که تعداد زیادی از لشکرهای
فرانسوی را در مغرب سرگرم کرده و توجه فرانسه و انگلستان را
از هدفهای حقیقی آلمان یعنی هلند و بلژیک و شمال فرانسه و بالنتیجه

خود انگلستان منحرف نماید

بنا بر این آلمانها با وجود داشتن توپخانه جدید با گلوله های نافذ و لو بطور موقتی هم شده از شکستن خط مازینو در آردن، لورن، آلزاس و زورا مایوس بوده و نقشه اولیه خود در ۱۹۱۴ یعنی رفقن پیارس از راه برو کسل و دست یافتن بر لندن از راه آمستردام، آنور، استند و کاله باز گشته بودند.

اینجا سوالی پیش می آید، چرا از همان روز اول این نقشه را اجرا نکرده و تا سه چهار روز پس از شروع جنگ پرده از روی آن بر نداشتند؟

بدون شک این موضوع یک مسئله غامض روانشناسی بود و خبط و خلطی تاکتیکی یا اسراز ستادی در آن کمتر دخالت داشت.

فصل هفتم

لیان گیولد یا فریدافر ۲

گفتیم که سروان سارلات در ساعت ۲۱ روز ۲۵ ژوئن ساختمان زیبای موتکارتر را اشغال نموده و پس از بازرسیهای مقدماتی بوزارت جنگ رفت.

در مراجعت از وزارت خانه چون ماموریت جدیدی باو محول شده بود خانه اشغال شده را تحویل داد و بازرسین و مامورین انتظامی جانشین سر بازان شدند. فراموش نشده که این ماموریت تخریب پلهای بال بود.

گرچه مامور مخصوصی که بجای سروان سارلات آمد یعنی لو دویک کلمان (۱) از طرف وزیر کشور باقای گیواند یا صحیحتر بگوئیم فون نارشانفلاش و خانمش ابلاغ کرده بود که شرایط و تضمیناتیکه بوسیله سروان داده شده باعتبار خود باقی خواهد بود ولی هنوز آنها را باقایتگاهیکه قرار بود دریکی از استانها جهتshan معین شود نقرستاده بودند.

این مامور مخصوص صبح همانروز لا گنت سربازرس را بسمت آجودان خود انتخاب کرد.

کلمان پس از اینکه «عمارت جاسوسان» را نخوبیل گرفت و جاوشین سروان سارلات شد در خاتمه بیانات و دستوراتی که بفون نارشانفلاش و خانمش داد گفت :

- دختر خوانده شما لیلا ذو گیولد یعنی در حقیقت فریدا ز مامور اداره جاسوسی آلمان پایستی شب سی ام ژوئن مراجعت درده و پاسخ این دو سؤال یا مور مربوط با آنها را به رکن خود مخابرہ کند یکی مقرستاد کل ارتش فرازه و دیگر وضع نظامی و کشوری فرانسه در تاریخ سی ژوئن.

این موضوع عیست که هم از اظهارات شما و هم از کشف تلگرافات رمزیکه بوسیله فریدا دیشب مخابرته شده مستفاده میشود.

(زن و شوهر باحر کت سر اظهارات او را تصدیق کردند)

- بسیار خوب پس شما و من مأموریم در اینجا میمانیم و منتظر باز

(۱) Lydovic element همکار نزدیک سرتیپ دو بوی اکار تیس

دکن دوم و سربرست (سازمان هجره، فرانسه)

گشت فریدا خواهیم بود.

نوبه بنوبه مأمورین من مقابل دستگاه مخابره قرار خواهند گرفت و شما در اختیار آنها خواهید بود ا.در (مرکز) شروع بمخابره کرد شما مطابق معمول جواب خواهید داد و اگر لز طرف رئیس من دستور مخابره رسید شما با آنمر کز تماش گرفته و مخابره خواهید کرد.

خلاصه بهمان ترتیبی که با سروان سارلات شروع بکار کردید باهم کار خواهیم کرد و موقع خود در دستگیری فریدا بازرسی مقدماتی از او و بنیانی که خواهید کرد و بعد از تمام تعهداتی که سروان سارلات نسبت بشما نموده اچیرا خواهد شد.

نارشان فلاش . لفت: پسیار خوب

سپس لو دویک شخصاً و پا نهایت دقیق هر دو اطاق را بازرسی کرده و اجازه داد که زن و شوهر و دو خدمتگارشان با اطاقهای خود بروند و بعد از آن پستهای مأمورین را تنظیم و تعیین نمود بطوزری که درب باز خانه و خانم و آقا و خدمتگاران را دقیقاً تحت نظر داشته و هر نوع عمل خائنانه از قبیل پرتاب چیزی از پنجه بخارج و یادادن هر گونه علامتی که در شب یا روز از خارج دیده شود غیر مقدور گردید.

علاوه اطاقهای زیر شیر و آنی و مهتابی عمارت نیز بوسیله مأمورین و بازرسین شدیداً تحت نظر قرار گرفتند این مأمورین گرچه از لحاظ تعداد و مراقبت جدی با درجه داران و سربازان گروهان مستقبل مستعمراتی که همین وظیفه را بر عهده داشتند مساوی بودند ولی از لحاظ پلیسی از

آنها هم محتاط تر بودند.

پس از انجام این امور و بعد از انتقال سایر مستاجرین از آن منزل کار دیگری نداشتند جز آنکه در پان وزنش را یک لحظه هم از نظر قورباغه داشتند. آینه فراقت شدید باینجهت لازم بود که هم از فرار آنها بهر وسیله ذهن باشد چلو کیری نمایند و هم سایر مستاجرینیکه در موقع اشغال مسارت حاضر نبوده اند از جریان وقایع بوئی نبرداه باشند گردند. البته چالب توجه تر از تمام غذایین دختر خانم زیبا یعنی لیلادو گیو لک ساختگی بود.

در بان بکارهای خود مشغول شد و لی دو نفر مأمور با لباس عادی مخفیانه او را تحت نظر داشتند.

شمیتاً با یک بازرسی سریع معلوم شد که هیچیک از کسبه و مغازه دارهایی که طرف معامله با در بان هز بور بوده و فعلا در سر کار خود باقی نهستند و یا اشخاصی دیگری جانشین صاحبان اولیه آنها شده اند بهیچ و چه مظہون بهمکاری با جاسوسان نمی باشند.

روز سه شنبه ۲۶ ژوئن بدون حاده جدیدی گذشت. ولی روز پیش و هشتم اینطور نبود. در ساعت بیست و سه شب پنجشنبه بوسیله سوت وزنک اعلام خطر هوائی و خمله خطر گاز بعمل آمد.

ستفی از مه در ارتفاع دوهزار متری بر فراز پاریس وجود داشت.

پاریس له سه چهارم سکنه آن را ترک کرده بودند برای هر پیش آمدی حاضر بود.

سازمان دفاع غیر عامل بوسیله ماسکها و پناهگاهها و دفاع عاملی یعنی دفاع ضد هوائی کاملاً فعالیت کردند، غوغای غربی بر پا

چند بمب افکن آلمانی ده چراغت گردند از سقف مه پائین نز
پرواز کشند بزودی کشف و بوسیله نور افکنهار و شن شده گلوله پاران
گشتند. در مدتی دو تراز یکر بع ساعت هفدهم هواپیمازده شد.
این هواپیماها و بقیه ده از ارتفاع سه هزار متری پائین تر می آمدند
بدون هدفگیری دقیق بمبهای فراوانی فروریختند.
در اثر این بمباران تعدادی از جانه ها و مجاپ خراب و خانه ها
ویران شد.

پارک بوت شومون مورد اصابت یک رگبار حقیقی بمب
واقع شد.

یکی از این بمبهای پل آجری مشهور به پل انتشار گشته گان را بهدا
پرتاب کرد، بمب دیگر قلعه سیبی را ویران نمود، سه چهار
سبب دیگر برج دویست پله معروف به (جاده سوزنها) را از سر تا پا
خراب کرد.

اینهمه نتیجه از یک بمباران کورکورانه که مدت انجمد رویهم
رفته بر فراز پاریس و جومهوری شمال غربی آن بیش از بیست دقیقه طول
نگشید بسیار تعجب آور بود.

روزیست و نهم بیسوصد اکتبر، جمعه سی ام هم ظاهراً بهمن
تریب با آرامی طی شد زیرا این آخرین روز انتظار صبورانه کلمان و
لاگست سربازرس وزیر دستاوشان بود.

از طلوع خورشید این روز تمام افکار و ادوات و جواشنان
متوجه یک نقطه بود، این نقطه توجه ظاهر آراسته و فریبده و بی
گناه میاد گپولد بود (امروز روزیست که فریدا زاده با پیشی مناجت

کند).

کلمان؛ لا گفت رانر د نارشا؛ فلاش و خانم ش گذاشت خود بمنزل در بانها زفته همانجا نشست.

ولی وضع وحالتی بخود گرفت که اگر بد گمان ترین جاسوسان وارد آن اطلاع میشد کوچکترین سوء ظنی نسبت باو پیدا نمی‌کرد.

در بان سه اطلاع در اختیار داشت، اطلاع اول که آنایه اش آنجا را اطلاع کار و پنهان این نشان میداد پسجره بطرف کوچه داشت از سمت چپ این اطلاع در بی بدو اطلاع دیگر باز میشد له آنها هم بطرف کوچه پسجره داشتند. از ته اطلاع آخر در بی به آشپزخانه باز میشد.

آشپزخانه یک پسجره و یک درب بسته حیاط داشت که پشت شیشه های آن تور قرمز رنگی دیده میشد درب های اطلاعها پشت دری تور زیبای سفید داشتند.

کلامان با مختصر تو جهی بی برد له تازه وارد یکه از خارج با اطلاع او بیناید نمیتواند از پشت تور یها داخل اطلاعهای عقبی و آشپزخانه را به بیند ولی بعنکس اگر کسی در اطلاع عقبی نزدیک در بنشیند بخوبی میتواند واردین با اطلاع دومیرا دیده کوچکترین حرکات آنان را از نظر دور ندارد.

پس از این ملاحظه رو بدر بانها کرده گفت:

- پر واضح است که امروز هم بایستی مثل سایر روزها بکارهای خود مشغول شویند تنها فرقی که هست این است که شما (رو بزن در بان کرد) امروز برای خرید نمیروید و بهیچ اسم و عنوان نبایستی از خانه خارج شویند حالا تمدن نسگاه کنید و خوب گوش

گفید:

بعد لحظه سکوت کرده با خونسردی و بدون خشونت بیهوذه
گفت:

- دو نفر پاسبان در گوشه سمت چپ در نزدیک پله ها
مخفى خواهند شد و بدون اینکه خود دیده شوند هر تازه
و اردی را خواهند دید، من با يك پاسبان در اطاق شما خواهیم
باند. این بازرس بايك پاسبان دیگر در آشپیزخانه خواهند بود.
بالاخره دو نفر پاسبان بالباس خودومثل پاسبانهای عادی شهر تا صد
قدی خانه قدم خواهند زد.

از حالابشما میگویم وقتیکه فریدا وارد خانه شد خواه با اطلاق
شما باید خواه مستقیماً بطرف آسانسور برود بایستی طوری و آنmod
گفید که او را ندیده اید بنا براین نه باو نگاه کنید و نه حرف بزنید
و نه سلام و اشاره رد و بدل گفید خواه در اطاق پاشید خواه در
راه رو؛ باید او را ندیده بگیرید مگر وقتی که او کاملاً وارد اطاق یا
آسانسور شود.

شما قبل اگفتید که در تمام مدت روز درب عمارت چهار طاق باز
بود مثل اینکه در این منزل چیز مخفی کردنی وجود ندارد این
موضوع را تحقیق کردم و فهمیدم که دروغ نگفته اید، خیلی خوب
امروز هم مطابق معمول درب باز خواهد بود بنا براین فریدا هم
بدون اینکه احتیاج بزنک زدن داشته باشد وارد خواهد شد و کار تمام
میشود. فهمیدید؟

در بان و زنش که در همان پنجم دیگر اول اشغال عمارت بوسیله مردان سارلایت رام شده بودند و اطاعت آنها همانطور ادامه یافته بود حالا دیگر قابل اطمینان بودند ولی کلمان میخواست که چنانچه احتیاط را بهیچوجه از دست ندهد.

کلیه مستأجرینی که در روز یکشنبه یعنی روز اشغال عمارت حضور داشتند روز دوشنبه پس از باز پرسی بزندان سانته Santé سپرده شدند، گرچه از آنها میدر کی بدست نیامد ولی کینه دیرینه که نارشان فلاش و خانمیش بنا بگفتئ خودشان نسبت بدخلتر خوانده خود داشتند بطور غیرقابل انکاری تقصیر آنها را ثابت نمود.

بنابراین مأمورین پلیس تیرای مراقبت کامل احتیاجی بروفت و آمدند نداشتند اگر هم یکی از مستأجرین غایب که ظاهراً در مسافت بودند مراجعت میکرد مثل لیاد استگیر میشد.

با این ترتیب اوضاع از همه جهت آمده بود و بازرس مخصوص و بازرسین و پلیسهاش با تمام فکر و جسم خود در انتظار بودند اما انتظاری صبورانه و با ظاهری آرام و بی تشویش انتظار یک پاسیبان لایق که اسلحه بدست در کمین نشسته با اطمینان کامل منتظر آمدن شکار خود میباشد. آری اطمینان کامل زیرا نه کلمان، نه لاغنت و نه هیچیک از مأمورین حتی یک لحظه هم از بازگشت فریدا ز شک نکرده بودند. طبق اظهار نارشان فلاش و مبنی مخابرات مر کن جاسوسی؛ او روزی ام زوئن بازخواهد آمد.

باری در این روز وقتیکه ساعت گالری هتل پالاس بزرگ گشتر-

کسویل contrexeville یازده ضربه نواخت یک اتو مینی خیلی کوچک بار نک آبی سیر که از گرد و خاک خاکستری رنگ شده بود در مقابل پله های هتل متوقف شد و یک زن جوان یا بهتر بگوئیم یک دوشیزه جوان با چابکی و فرزی از آن خارج شد . در بالای پله ها بعوض در بان هتل یک سر جو خونه که عالائم بهداری بیقه اش دیده میشد باستقبال او آمد ، نگفته نگذاریم که این مهمانخانه مجلن از دو روز قبل به (بیمارستان تعاونی نمره ۱) ناحیه نظمی تبدیل شده بود .

در ظرف چهل و هشت ساعت بكمك تدبیر و فعالیت و فدا کاری و بس رما به مدیر هتل چراح بزرگ بیمارستانهای لیون و سه نفر پزشک مسن تراز پنجاه سال با کلیه وسائل در محل حاضر شده بودند . گروهبان بتازه وارد جوان و زیبا که آثار خستگی ازو جناش هویدا بود نزدیک شد و با تبسم و لحن پدرانه گفت :
- دختر خانم فرمایشی دارند ؟
دوشیزه با لحنی آهندگی دارو کمی مشوش جواب داد .

- آمده ام سروان شویلی chevilly را که دیروز اینجا بسته شده بیینم . من از تور Tours می آیم . و تمام شب را در راه بوده و جز برای بفرین گرفتن جائی متوقف نشده ام . خیلی ناراحتی کشیده ام .

در حین حرف زدن دخترک با دستهای دستش داشت بکیف

دستی خود ور رفته داخل آن را زیر و رو میگرد و نصفنا باساد گشی
و شرم تمام گاهی بکیفیت گاهی بگروههای نظر میانداخت؛ این سادگی
که باشهامت و تهور لازم برای طی پانصد کیلومتر راه آنهم در کشور
منقلب و شلوغیکه در تمام جاده های آن ارزیادی آمد و رفت و حمل
و نقل سرباز و مهمات و تدارکات راهی برای عبور پیدا نمیشود منافات
داشت؛ گروهبان را فوق العاده متاثر و متعجب کرده بود معهدا چون
افسر را که دختر نشانی میداد شناخت سیوال کرد:

- آیا پروانه ملاقات دارید؟

- نه، اما کاغذی از تبعیسار فرماندهی ناحیه ۹ در تور بعنوان
رئیس این بیمارستان آقای پروفسور لکارد دارم؛ بله این
است.

- از کیف خود پاکتی بیرون کشید و گروهبان نشان دادو سپس
کمی سرخ شد و باحالتی پراستدعا و مردد اضافه کرد:

- آقا آیا ممکن است فورا آنرا برسانید. وقت من خیلی کم است
و ... سروان فرانسو شویلی نامزد من است.
گروهبان ولایتی متاثر شده گفت.

- مادمواژل بیز حمت بفرمائید تو بشینید قاعده تا بایستی حال آقای
پروفسور در اطاقشان باشند آلان کاغذ شما را میدهم یک پیشخدمت
ببرد.

پنج دقیقه بعد دختر خانم وارد یکی از اطاقهای طبقه یکم شد.
پرسشی که جهت راهنمائی او آمده بود باو گفت که آقای رئیس
بولوار خیلی استثنایی خصوصی چنین اجازه داده اند.
این دختر مادمواژل لیاد گیولد بود.

ده ماه قبل در اداری Orly، تحت نظر وزیر هواپیمایی مجلس ضیافت مجملی بمنفعت صندوق تعاونی اطفال و زنان هوانوردان مقتول داده شد.

مخصوصاً از طرف مقام وزارت یکی از گروههای هوائی پادگان تور بنام گروه (کفسدوزک) که عملیات و نمایشات جالب وجهی داده بود دعوت شد همچنین مادموازل للیاد گیولد خلبان جوان وزیباتی که با هواپیمای شخصی خود که رنک آبی و نقره داشت تهور و هارتخارق العاده نشان داده بود در این ضیافت دعوت داشت.

فرمانده گروه (کفسدوزک) سروان فرانسو شویلی که آخرین نمایشات دوشیزه خلبان را از نزدیک دیده بود بنا بتقاضای خودش باو معروفی شد.

این دونفر یعنی افسر بر جسته و ممتاز و دوشیزه خلبان دلربا وطنخواز یکدیگر را پسندیدند و کسی که باعث معرفی آنها شده بود نیز این موضوع را درک کرد اما نتیجه برای هردو یکه ان نبود. این معرفی برای سروان فرانسو شویلی با قلب پاک و روح آشیانش اثر صاعقه را داشت. ضربت صاعقه که استاندال Stendhal آنرا عیقا نه تجزیه و تشریح کرده و سرچشم تمام لذات بی انتها و رنجهای حاصله از محبت است.

ولی برای مادموازل للیاد گیولد و یا بهتر بگوئیم فریدا ز ققط از نقطه نظر داشتن رابطه احساساتی نزدیک با یکنفر افسر بر جسته نیروی هوائی مثل این سروان که ضمناً از یک خانواده ثروتمند و پسر شخص مهم و متفنگی هم باشد جالب توجه بود.

پدر و مادر سروان شویلی نیز در این ضیافت حاضر بودند. پدرش آقای لئون شهردار سو Sciaux و مادرش ازیکی از خانواده‌های بزرگ شاونیاک chavaignac بود که از سال ۱۸۰۴ با یعنی طرف نسلا بعد نسل فرماندهان و دریا دارهای از آن برخاسته بودند.

سروان فرانسوای شویلی که اولاد منحصر بفرداش پدر و مادر بود خلبان زیبا و بتمام معنی ورزشکار را بآنها معرفی کرد و چای را باهم ضرف کردند، قرار ملاقاتهای بعدی داده شد و پس از آن یکدیگر را مکرر دیدند.

هشت ماه بعد فرانسوای پدر و مادرش اطلاع داد که او و مادر موافق گیولد یکدیگر را دوست میدارند و تصمیم بازدواج باهم گرفته اند و ضمناً از پدرش خواهش کرد که در مسیر خصی آتیه نزد پدر و مادر لیا رفته و ازاو خواستگاری کند.

اما شب ۲۵ ژوئن پیش آمد. پاریس به باران شد. جنگ در گرفت سروان طی یک نبرد هوایی زخمی شد و پس از بستری شدن در یک قلعه به بیمارستان منتقل و فعلاً در یکی از اطاقهای بیمارستان تعاونی شماره ۱ کنتر کسویل بستری میباشد.

- اه؛ فرانسوای... عزیزم.

- لیا.

پرستاری که دوشیزه را راهنمائی کرده بود آهسته به او گفت:

خانم؛ آقای دکتر بالا هستند و فقط برای مدت یک‌ربع ساعت اجازه توقف شمارا داده اند. گرچه سروان از خطر رسته است ولی باز هم بایستی از هر نوع خستگی و هیجانی دور باشد.

لیلیا تیسمی کرده سرش را بعلامن قبول حرکت داد، پرستار در را بسته و رفت.

فریدا از سه روز قبل تمام فرانسه را بازد بود. همکاران فرانسوی وزیرستان خود یعنی جاسوسان؛ آنها یکی که بشکل سویسی‌ها رومانی‌ها، هلندیها و بلژیکیها در آمده بودند ملاقات کرده بود.

درین همکاران فرانسوی او چندین نفر کارمندان عالی‌تبه ادارات در پاریس و سایر استانها، تجارت عمده و خانواده افسران، حتی دو نفر افسر ارشد که در زمان خملج بعلت اقتضای سن باز نشسته شده و بعد با خدمت احضار و بفرماندهی منصوب شده بودند وجود داشت، زیرا این خلبان جوان این دوشیزه زیبای دنیا پسند که در عین تجدد بسیار محافظه کار هم بود بخوبی میتوانست در دنیای وسیع امروزی طوری رفتار کند که در هر محیطی حامیان و دلباختگان و پدرخوانده‌های شاده لوحی برای خود تهیه کند پروانه‌های عبور لازم را بدست آورده با پاک‌atomیبل کوچک که مصادره نشنه بود شروع بفعالیت کرده باسانی نقشهای خوشمزه بازی کرده بود. البته بی‌نظمی و اغتشاش اولیه تخلیه پاریس در ایفای این نقشهای کمک عمده باو میکرد.

با وجود اهمامی که کلیه مراجع رسمی در حفظ اسرار داشتند بهتر ترتیبی بود از محل شورای عالی حکومتی فرانسه اطلاع حاصل کرده و دانست که هیئت حاکمه کشوری و فرماندهان عالی ارتش در همانجا اجتماع کرده اند. این محل در اعماق زمین و در قلب جنگلی در جنوب بوس Beauce و شاتوون و شمال خاوری دهکده بنام فونتن قرار داشت.

اما فریدا باین دانستن قانع نشده میخواست بطور قطعی مجل
دقیق این اجتماع را بداندوا کنون بهمین علت بسرا غ نامزدش فرانسو
شویلی آمده بود اطمینان داشت که او اطلاعات کافی در این مورد
دارد زیرا خانم شویلی مادر فرانسو روز دوشنبه ۲۶ زوئن ضمن صحبت
بعروس آتیه اش گفته بود:

«فرانسو بارها بما گفته است که وزارت دفاع ملی و ستاد ارتش
ما از نخستین لحظه شروع جنگ در پناهگاه بسیار بزرگی مجتمع
خواهند شد و تتو خود فرانسو هم برای آزمایشاتی بر فراز این
پناهگاه که زیر زمین در یکی از استان ها تهیه شده پرواز کرده
است.»

ضمناً روز پنجشنبه ۲۹ زوئن یکی از افسران ستاد فرماندهی
ناحیه باموازی گبولد گفته بود:

«مادموازل عزیز شویلی را میخواهید؛ طبق خبر صحیحی که
بما رسیده او مجریح شده و اورا به بیمارستان شماره ۱ کشور کسویل
برده است.»

... نخیز مطئن باشید که حالش خطرناک نیست و بجز شکستگی
کتف و چند جراح، کوچک صدمه نخورده است ...
میخواهید بروید اورا به بینید؟
مانعی ندارد شما ... شما نامزدا و هستید راستی چه مرد خوشبختی
است!»

با این ترتیب، فعلاً مادموازل در اطاق بیمارستان با فرانسو
تنها است.

- عزیزم خه اهش میکنم برای من تعریف کنید که چه شد شما

مجر وح شدید؟

- عزیزم شما از کجا دانستید که من اینجا هستم و چطور تو انستید
اینجا بیایید؟

- ستون رنشار Ronehart در ستاد ناحیه تور این موضوع را بمن نهاد. پدر و مادرم روز یکشنبه به شاتودن رفتند. آخر ما آنچه دوستانی داریم که ما را بمنزل ییلاقی خود دعوت کرده‌اند، وقتی از پاریس خارج شدم که پیش آنها بروم سری هم بمادر شما زدم، سو بمباران شده ولی ابوین شما کاملاً صحیح و سالم هستند.

بعد من به تور رفتم که به بینم بسرشما چه آمده چون فکر میکردم که حتماً گروه شما بطرف باختراخواه شده است.

من هنوز اتو مبیل کوچکم را دارم، آنرا مصادره نکرده‌اند. تمام دیشب و امروز صحیح را من در راه بودم ...

- عشق من ...

- فرانسوای عزیز. قهرمان من!

- اما آخر ابوین شما گران خواهند بود زیرا من تصویر میکنم که تلگراف ...

- من از سو نامه برای آنها فرستادم ظاهرا پست دایر است.

تصویر نکنید که چون مانع عبور و مرور مردم میشوند و جاده‌های فرعی را مورد استفاده قرار داده‌اند دیگر جاده‌ها بکلی مغشوش و مختل باشد ...

- عزیزم، میبینم له بکلی قوایت تحلیل رفته است.

- ذ فرانسو؛ نه، فقط من خیلی متاثرم. باضافه باسانی یک اطاق در کنتر کسویل خواهم یافت که تا فردا صبح در آن بخوابم و خیلی متأسفم

له فردا صبح بدون دیدن شما باید به شاتودن بروم زیرا ملاقات بکلی منوعست و منهم فقط با لطف و محبت استثنائی اجازه فرانسا با چشمانش داشت اورا میبلعید . فریدا خم شد و لبان باطر او تشراب لبان تبدار او گذاشت سپس با مهارت و تخصصی که در دروغ گفتن داشت با لحنی ملایم نفت :

- عزیزم یک خبر خوب هم برای شما وردہام که ستوان رنشار از سرتیب فرماندهش شنیده است ؛ وقتی که کمی حال شما بهتر شود شمارا بدفتر نظامی وزارت هوایمایی منتقل خواهند کرد و لااقل تا وقتیکه بتوانید فرماندهی یک گروه هوایی را در سازمان جدید عهده دارشوید در آنجا خواهیدماند .

- اوه راستی !

- بله

عاشق دلباخته فریاد زد :

- چه سعادتی ! پس من پیش شما خواهم بود .

- چطور ؟

- بله دیگر ، مگر شما با پدر و مادر تان نزدیک شاتودن نیستند ؟

- چرا ، پس وزارت هوایمایی فعلا در حوالی شاتودن است ؟

اینسوال فریدا درست حالت تعجب بچگانه دختر جوانیرا نشان میداد که خبر آور خوبی شنیده باشد .

فرانسا بدون اینکه متوجه این موضوع باشد که تعیین دقیق محل ستاد ممکن است باشد شکست کشورش گردد ، تصدیق کرد ولی بلا فاصله و جداش

باوهی زده و خامت امر را بخاطرش آورد. امادیگر وقت نتمان حقیقت
گذشته بود لذا متبسمانه گفت :

- وزارت هوایسائی هیچوقت برای یک هوانور دور تراز شاتودن
نخواهد بود یک اتصال برق ... فردر. میرسد مسافتی که برای اتومبیل
خیلی دوز است برای هوایسما بسیار نزدیک میباشد.
خداده بر لبان فریدا آمد که لیافورا آنرا با پیش آوردن لبو
یک بوسه دیدر مخلوط کرد .
ولی دو ضربه که بار ورود نوخته شد آندورا از هم جدا کرد.
پرستار وارد شد وقت گذشته بود .

واتها تمام قوای دختر جوان تحلیل رفته بود .
نه روز فعالیت بدون لحظه استراحت .
فریدا در یک مهمانخانه در جه سوم آبرومند کنتر کسویل اطاقی
با یک شماره حمام پیدا کرده پس از استحمام در اطاق آفتاب روی وسیع شش
به تنهایی غذا خورد .
سپس در ساعت سیزده وربع در اتومبیلش نشسته مستقیماً بطرف
پاریس راه افتاد از کنتر کسویل تا دروازه ونسن Vincennes پاریس
از شوشه بزرگ سیصد و پیست کیلومتر راه است . قاعده تا در حال عادی
اتومبیل کوچک، فریدا که پنج اسب قوه هم نداشت بایستی در پنج ساعت
این راه را پیماید .

ولی فریدا بهتر از هر کسی میدانست که موقعیت عادی
نیست .

شهر تقریباً در محاصره، جاده‌ها شلوغ و پرآمدورفت، تهیه بشرین مشکل؛ درست است که فریدادر پاریس بوسیله کنتراتچی پیری پروانه شخصی برای اینکار بدهست آورده بود ولی به رصورت گرفتن بشرین بی اشکال نبود وقت را تلف می‌کرد.

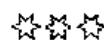
فریدا بخود می‌گفت:

- به! ده ساعت تمام وقت دارم. مطمئناً قبل از نیمه شب نگران نخواهد بود، باید هر طور شده یکبار دیگر با آنها ثابت کنم ده زمین شخص دقیق و مرتبت است.

چون نوشاتو محل تلاقی شش جاده مهم بزرگ و سرراه نظامی دیژون Dijon و لانگر Langres به نانسی است باشکال بزرگی برخورد، آن جاده عمومی را ترک گفته وارد جاده‌های غربی شهر شده و پس از پیچ و خم زیاد از کوچه نو و کوچه زول فری بمترج شهر یعنی جاده شماره ۴۶ رسیده از آنجا بسرعت تا لینیو - آن - بار روایی پیش رفت از آنجا دیگر ناچار بایستی به شوشه بزرگ شماره ۴۳ که مستقیماً از نانسی بپاریس می‌رود و معتبر کلیه آمدورفتهای نظامی بود، بیفتد. خوشبختانه انضباط کاملی برستون کامیون‌های پیاده نظام و کامیون‌های کار پردازی و رابه‌های توپخانه که از پایتخت بسمت لیون میرفت وستونیکه با سرعت زیادتری از نانسی بطرف پاریس می‌آمد حکم‌فرما بود، دخترک بخود می‌گفت:

برویم، من خوب بلدم بین دوستون بلغزم و بگذرم، قبل از نیمه شب خواهم رسید.

واقعا نیز خیلی قبل از نیمه شب رسید. وقتیکه از دروازه و نسخه وارد پاریس میشد ساعت اتومو بیلش ۲۲ و ۴ دقیقه را نشان میداد.



حال به یعنی در عمارت جاسوسان در موئمار تر چه وقایعی میگذشت.

کلمان کار آگاه مخصوص در اثر یک انتظار بی صبر آنے ناراحت بود وقتیکه آفتاب غروب کرد برای اینکه امروز هم همچیز مثل همه روزها باشد بدر بان دستور داد که در برا به بندد. سپس موقتاً مراقبت درب را بعده یک کار آگاه و چند نفر مامور واگذار کرده بطیقه هشتم رفت در آنجا لا گفت و آقا و خانم نارشا نفلاش را دید که پنجه های اطاق ناهار خواری را بسته پرده هارا آویخته چرا غهارا روشن کرده مشغول صحبت نمود.

کلمان خشم خود را مخفی کرده گفت: فریدا دیر کرده چه تصور میکنید؟

مرد آلمانی با اطمینان کامل در حالیکه بر روی هر کلمه تکیه می کرد گفت:

- فریدا بنظم و دقت و رعایت وقت معروف است. اگر کشته یا زخمی نشده باشد قبل از نیمه شب اینجا خواهد بود زیرا اگر فراموش نکرده باشید مرکز رادیوی آلمانی ساعت برای مخابرہ تعیین نکرده و فقط گفته «سی ام ژوئن» هنوز هم سی ام ژوئن تمام نشده. خانم نارشا نفلاش متذکر شد که شاید هم فریدا دستگیر شده باشد. کار آگاه فوراً چو ابداد:

لیکن؛ از هیچ مقامی حکم دستگیری او صادر نشده است زیرا این حکم میباشد. به پلیس و یا ژاندارمری ابلاغ شود و ممکن است درین کارمندان این دو سازمان افراد ناشی یا پرحرفی باشند که شکار کمین شد را متوجه خطر سازند آنهم دختر جوانی مثل فریدا ز ۳ که با هزاران نفر مر بوط بوده و در تمام فرانسه نفوذ دارد و مخفی شدن یا مثلاً فرار کردن با سپاهیا برایش خیلی آسان است.

لأَكْنَتْ كَفْتْ : عَجَبْ .

فون نارشانفلاش با نگرانی گفت: بله کاملاً صحیح است.
کلمان کفت :

بنا بر این به یعنید که بهترین راه حل همین بود که در اینجا منتظر ز ۳ بشویم. چون ماموریتی که از طرف جاسوسان آلمانی دارد اورا باینجا میکشاند. مادموازل گیولد بازادی توانسته در پایخت و استانها پرسه زده جواب دو سؤال مرکز متبععش را تهیه کند ولی فقط از این جاست که میتواند جوابها را مخابره کند.

لأَكْنَتْ كَفْتْ :

بشر طیکه در جای دیگر پست فرستنده که طول موجش درست روی مر لزر آلمانی میزان شده در اختیار نداشته باشد.

کار آکاه نگاهی بصورت لاگفت انداخت و او همانطور با قیافه آرام در تعقیب دلمات اضطراب آورش میگفت، البته در اینصورت پست فرستنده که خیلی بشرت بکار میافتد و دیر مورد استفاده قرار میگیرد کمتر هم مورد سوء ظن واقع میشود.

نارشانفلاش وارد صحبت شده گفت :

ولی من تصور نمیکنم له چنین فرستنده وجود داشته باشد

زیرا من وزنم اغلب وقت خود را صرف جاسوسی و کنجهکاوی در کارهای فریدای جاسوسه میکردیم و مطمئن شده ایم که پست فرستنده دیسکری در اختیار ندارد.

ضمانتاًمگر آخرین کلمات فریدار اقبل از عزیمت مش فراموش کرده اید
منکه آن جملات راهم بسروان سارلات وهم بشما لفته ام .
کار آگاه متوجهانه کفت : بله ؟ چه کلماتی ؟

- «اگر من تا نیمه شب سیام ژوئن بر نگشتم شما بار مزمومولی با مر کز ارتباط حاصل کرده این جمله را مخابره کنید (احتمال قوی میرود که باعث مفقود شدن ز سروان سارلات فرمانده) »
کلمان کلامش را قطعنم کرده گفت : نخیر

پس قهقهه خنده را سرداد و گفت : سروان سارلات و گروهائش پس از عزیمت از اینجا سر کرم کاری شده اند که بهیچوجه فرصت فکر کردن و مشغول شدن بکارها و اطوار ماد موازل گیولد را با آنان نمیدهد .

پس از خنده مجددی گفت :
درست است. شما حق دارید که از همه جایی اطلاع باشید. من روزنامه بشما نداده ام گمان میکنم که هنوز یکی در جیبم داشته باشم .
بعد دست در جیب عقب شلوارش کرده روزنامه چهارتا لرده بیرون آورد و گفت :

- این روزنامه (ماتن) روز چهارشنبه ۲۸ ژوئن یعنی اولین شماره دوره چنگ است بخوانید باعث سرگرمی شما خواهد بود و با خواندن آن مطلع خواهید شد که سارلات شجاع و سر بازانش ضربات مؤثر وجودی بالمانها را در ساخته اند .

... مجدداً خنده را سرداده روز نامه را در دست فون نارشان فلاش
لذاشته مثل لاگنت غرق مسرت حاضله از گفتار خود شد ولی غفلتاً
بايك حرکت شدید تمام قداز جا جسته ضربه به پيشاني خود نواخته
فربياد زد: لا الله الا الله :

لاگنت متوجه بانه کفت: - آقای رئيس چه شد؟

- او لا الله الا الله چه فکر عجیبی! بدون شک این فکر را
هم سارلات بمن الهم کرده. عزیزم لاگنت حالاً که خانم و آقا با آخرين
اخبار جنگ مشغول تغذیه مغز المانی خود هستند، شماهم بمن
گوش بدھيد.

بعد دست بازرس کل را کرفته او را با خود باطاق مجاور که
اطاق دستگاه بوزبرد و تندتند نا اوسخن گفتن پرداخت. صحبت طولانی
نبوده در پسایان ازاو پرسید:

- ها، چطور است؟

- واقعاً بسیار عالی است.

- بدون خودستائی منهن خیال میکنیم همینطور باشد حالاً يك
دقیقه هم نباید وقت را تلف کرده موقعیت جدیدرا اتخاذ کنیم و دستوراتمان
را بدھیم.

شام طبقات حتى اطاق در بانهارا اشغال و دقت کنید که کلیه مأمورین
کاملاً وارد باشند و منظور وادرک کرده کوچکترین خبط و خطای
من تکب نشوند. خود منهن اینجا مینمانم. بفرمائید.

لاگنت شروع پیائین آمدن کرده در هر طبقه متوقف میشد و
سریع قلی واضح و روشن دستورات جدید را میداد.

در ساعت ۲۲ و ۴ دقیقه اتو میبل ماموازل لیلیاد گیولد از

دروازه و نسیونوار دپاریس شد . خدمتگزار جلوتر پاسبانها و گشتهای سدی تشکیل داده مشغول برآقت و بازرسی جدی عبور و مرور بودند؛ در این موقع کوچه‌ها و خیابانهای پاریس و حومه آن بعلت مقرراتی که مناسب با موقعیت اجرا میشد خلوت بود و تقریباً از غروب بی بعد آمد و رفتی دیده نمیشد .

لیا اسنادش را نشان داد . این اسنادهم مربوط با تومبیل و هم مربوط بخود او و تماماً درست بود . یک پاسبان پروانه‌ها را تعطیق کسرد و یک درجه دار گاردسیار بساو گفت : - بسیار خوب ، بفرماناید .

اتومبیل آهسته و با احتیاط بطرف موئیمارتر برآهافتاد ، خیابان‌ها از دو بمبان شبانه هزاران پستی و بلندی پیدا کرده حرکت را کند میکرد و حتی تعداد زیادی از خیابانها را بکلی بسته و اتومبیل مجبور بود پیچ و خمای زیادی را عبور کرده از کوچه‌پس کوچه‌ها بگذرد بعلاوه راننده قدم مجبور بود توقف کرده پروانه‌ها بش را برؤسای گشتهای که بعضیشان واقعاً وسوسای هم بودند نشان دهد . باین علل وقتیکه لیادر مقابل عمارت موئیمارتر ترمیز کرد ساعت ۷:۰ و هدقیقه بود .

کوچه تاریک بود ولی این نقطه از یک چراغ حباب دار و شناور کمی میگرفت .

فریدا طبق معمول سه مرتبه با طرز مخصوص و فاصله معین زنگ زد و فوراً یک لنجه درب چوبی و آهن کوب شده عمارت باز شد .

دختر جوان وارد شده سه مرتبه با انگشت بشیشه در پیچه اطاق در بان کویید و با صدای واضح بدون داد و فریاد گفت :

- گاراژ برای ماده‌ها از لیلا.

تمام این کارها بطوری اجسام می‌شد که معلوم بود صد ها دفعه سابقه دارد.

هر دولنگه در برابر خود باز شد چون در حیاط هشت گوشه‌این عمارت هشت گاراژ شخصی وجود داشت.

در بانو زنش که خواسته بودند احتیاجی به خارج شدن نداشتنند بنابراین خودشان را نشان ندادند.

لیلا ابتدا با گلیدی که نزد خود داشت در گاراژ را گشود بعد ببر گشته اتو میل را سوار شد و در گاراژی گذاشته در برابر آن را بست.

بند کیف سفریش را بشانه چپ آنداخته و قبل از خارج شدن از گاراژ کیف دستیش را در آن گذاشته بود.

بعد بطرف آسانسور رفت و از اینکه دیده‌نویز کار می‌کند خوشحال شده با خود گفت:

- پس معلوم می‌شود که در عمارت برق هم داریم چه بهتر؛
و بعد با خود آندیشید:

- معلوم می‌شود که پاریس تصمیم گرفته باشد هر چه تمامتر با جنبک رو بروشود، این موضوعی است که من قبل از در فرانسه مشاهده کرده بودم، یکبار دیگر بر چسکادن و بر لین بعلت نداشتن حس روانشناسی فریب راهنمائی متعلقین لاف زن را خورده مر تکب خبط و خطامی شود، من همیشه و حتی در موقعی که برخلاف میدان بود حقیقت را گفته‌ام، اما تصور می‌کنم ژنرال فون لزویتس Forvitz تنها کسی

است که همیشه حرفهای مرا بدون تردید قبول کرده است اما افسوس
که او متنفذترین زنرالها و اطراحیان ستاد پیشوائیست.
حالا این سارلات مخوف پلهای بالرا خراب کرده نیروی فرانسه
و سویس بهم ملحق شده و آلمانها اسیر گردیده‌اند.

پائزده لشکر توپخانه و سوار موتوریزه در بال - بلفریت رسماً
افتاده و عملاً ازین رفته محسوب می‌شوند و بالآخره آلمان. مثل سال
۱۹۱۸ شکست خواهد خورد، اما نه پس از چهار سال چنانچه شجاعانه
بلکه پس از چهار ماه جنک دیوانه‌وار، زیرا ایتالیا چند روز دیگر فقط
برای اینکه متفقین می‌توانند جبهه او را از برنر Berner، حفظ
کرده و عده واگذاری تریست Trieste و فیوم Fiume را بیاورد
بدهدند بما خیانت خواهد کرد.

بالآخره من باید سرو صورتی بامور بدهم و خواهم داد. اما
اینکه مایوس هستم و یاس مفرط خود را بآنها خواهم گفت و دلایل
آن را برایشان خواهم شمرد.

اگر حرف مرا شنیده بودند سیاستشان را تغییر میدادند قراردادی
بسته سپس ایتالیا را رهایی کردند و دریمان صلح و حقوق بشر به
پاریس-لندن - نیویورک می‌پیوستند و یکباره جدا تغییر روش داده
صلحجو می‌شدند. در این مرد آلمانها بعلت فهم و کار و انصباطشان
درجه اول را احراز می‌کردند و دست آخر بموقع وعاقلانه کار را
تمام می‌کردند.

آیا اینها خواب و خیال بود؟
نه متها عقل بود. اینها تدبیریست که ردلف فون لرویتز دانا
بن تلقین کرد و تجربیات من در فرانسه روز بروز آنرا تصویب و

تأمید نمودند.

تا این لحظه شوم فرارسید که من؛ فریدا ز ۳ پا خلوص نیست و باضمیر پاک و روشن و حقیقت بین میخواهم بروم بمر کز رادیوئی و بالنتیجه به شانسلیپر پیشوا و ستاد کل ارتش اعلام کنم که ((آلمان مغلوب خواهد شد.))

اینها تفکرات متغوف و سریعی بود که در آسانسو از طبقه پائین تا طبقه هشتم از مغاز لیبا تراوش میگرد.

داهر و روشن بود. دختر جوان با دسته کلیدی که در دست داشت درب آپارتمان را باز کرده وارد شد. با خود فکر میگرد که (پدر و هادرش) در اطاق ناهار خوری قراطی از هستند و همه چیز مهیا است که او قبل از نصف شب با مرکز مخابره گند.

بنا بر این روشن بودن چراغ راه روهم امری طبیعی بنظر میگیرد، لذا درب آپارتمان را بسته مستقیماً بطرف درب ناهار خوری رفت آنرا گشوده داخل شد و درب را پیش کرد و پس از کمی مکث گفت:

بسیار خوب.

خانم گیولد که پشت میز نشسته بود گفت:

- عزیزم درست موقع آمدی.

در روی میز دو دسته یادداشت: یک قلم و یک دیکسیونر لاروس دیده میشد.

لیبا بالحنی خشن گفت:

- موقع آمدموهین کافیست.

بعد با آقای گیولد که پشت میز مقابل دستگاه آماده نشسته بود

لخت :

- موتور را بکار بیاندازید: آتش را بلند کنید. مرکز را صدا کنید، من برای رمز کردن آنچه که باید بگویم میروم و این کار بتجددیقه طول خواهد کشید. اگر قبل از آمدن من جواب داد بگوئید سپس کنید.

گیولد با سادگی گفت:

خوب لیبا.

دختر باطاق کار که در بش باز و چرا غش روشن بود رفته درب ابست و قفل کرد کیف سفریش را روی یک مبل گذاشته کلاه کوچک گلی رنگش را برداشت، بارانی خاکستریش را کند و دستکشهاش ادرآورد. بعد جلوی گنجه کتابخانه رفته با کوچکترین کلید دسته کلیدش آنرا باز کرد. آنجا هیچ چیز که دلالت بر آمدن سروان سارلات بایمنزل و باز کردن یا دست زدن یا یسرون آوردن چیزی کند وجود نداشت، دفتر کلید رمز درست سر جای خودش بود، طبقه کشوهاي مخفی حالت عادی داشت هیچ علامتی از ورود دشمن و مراقبت او دیده نمیشد. همه چیز مثل همیشه بود.

فریدا مهارت مخصوصی در رمز کردن داشت و از حفظ میتوانست آنچه را میخواست بمرکز مخابره کند در چند جمله گنجانده موضوع دقیق محلی را که میخواست؛ نشان بددهد یعنی تعیین کند زیر کدام جنگل و پوشش فولادی یا سیمانی پست اصلی دفاع ملی یا پناهگاه سیاسی فرانسه واقع شده است.

بنا بر این فقط چهار دقیقه وقت لازم داشت که پشت میز تحریرش نشسته روی پازه کاغذی اعداد و ارقامی بنویسد که برای سر فرماندهی

ارتش و پیشوای آلمان معانی مخصوصی داشته باشد.

چهار دقیقه بعد فریدا در حالیکه کاغذ را دردست چپ گرفته بود
کلید را چرخانده درب را آهسته باز کرده وارد اطان نهار خوری
شد و چند قدم فاصله را که بین او و صندای نیولد بود به تنی طی نرد.
در دوی میز دستگاههای فرستنده رادیو تلفن قرار داشت و گیولد با
صدای یکنواختی مخابرہ میکرد:

- اینجا زم تأمل کنید. اینجا زم تأمل کنید. اینجا ...

لیا بعجله و آمرانه گفت: - پدر کافیست برخیزید.

- بفرمائید

فریدا خیم شده میخواست بنشیند و گوشیهارا بگوش بگذارد
و شروع بصحبت لذتی که غفلتا سر جایش خشک شد مثل اینکه یکباره
گرفتار فلنج عضلات شده باشد زیرا دید که نیولد سرجائی خود
نشیست مشغول مخابرہ است:

- آلو دقت حادثه فوری زم آمد ولی کاملاً خسته و فرسوده
و عیف است، تامل کنید الان اخبارش را رمز کرد کاغذ را
بمن داد کاغذ را گرفتم ... میخوانم آلو میشنوید؟

لیا که ذاتاً خشن و آتشی مزاج بود یکمرتبه مثل جرقه از
جا پریده دستهارا بلند کرد که خود را بروی گیولد بیاندازد ولی
دو دست قوی او را از عقب گرفته نگهداشت.

دستمال ابریشمی بزرگی مثل دهان بند بدهانش زده شد و
محکم پشت گردن گردید. دستهایش بعقب برده شد و با یک دستبند
مچهایش را یکدیگر قفل کردند؛ دونفر مرد باو حمله کرده نگاهش
داشته بودند؛ اما چشم و گوشش باز بود و با نهایت خشم و نفرت

۵۵۰ چارا میدید و همه چیز را نمی شنید ولی بهیچوجه خالت تعجبی نشان نداد زیرا با هوش سرشارش فوراً موضوع دستگیرش شده بود. نگاه میکرد و میدید که گیول در سر جایش نشسته و با دست راست کاغذی را از مرد ناشناسی که معلوم نبود از کجا سردر آورده گرفت و شروع بمخابره کرد :

- آلو بله ، صدای شما خوبست ، صدای مرا میشنوید ؟ پس گزارش زم را بگیرید. و سپس در حالیکه بادست راست تکمهها و اهرمهارا فشار یا حرکت میداد مشغول خواندن اعداد و ارقامی گردید که روی کاغذ نوشته شده بود.

لحظه بلحظه مخابره را قطع کرده منتظر تمام شدن پارازیت دستگاه میشد و سپس با گفتن « تکرار میکشم » شروع بخواندن ارقام و حروف می کرد .

مردیکه کاغذ را به نارشان فلاش داده بود در کنار او دیده میشد . آنمرد یک ستوا مخابرات ارتش بود . پشت میزیکه دفاتر یادداشت و مداد و قلم و دیکسیونر زوی آن قرار داشت مرد دیگری در لباس شخصی در کنار خانم نارشان فلاش نشسته بود که از قیافه اش اقتدار و خونسردی هویدا بود .

دو نفر پاسبان هم که تازه سروکله شان پیدا شده بود در درگاه ایستاده بودند .

فریدا همه این چیزها را میدید و می شنید .

خواسته بود خود را بر روی نارشان فلاش بیندازد ولی دودست قوی اورا از حرکت بازداشتند . خواسته بود فریاد کنند تا صدایش بوسیله دستگاه بمر کزر ادیوئی منتقل شده و با نها بفهماند که در اینجا چه حادثه

جریان دارد و ای دهان بند ساکتش کرد . بنابراین بکلی عاجز و ناتوان شده بود ولی مشاعر ش کار میکرد و فکر قوی و روشنش در جستجوی راه فرار یارا ه حل متناسبی بود .

این راه حل بزودی پیدا شد و فریدا بخاطر آورد که اسباب کار لازم را هم دارد و در اثر تأثیر ناگهانی و شدید چند لحظه آن را فرا موش کرده بوده است .

اما برای استفاده از این اسباب شرط اول آزادی دستهایش بود . از این لحظه بعده دیگر تمام هوش و حواسش متوجه همین موضوع شد و با تمام قوا بفکر باز شدن دستهای خود افتاد .

حالا دیگر نارشان فلاش از مخابرہ گزارش فراغت یافته مکثتو کرده بزرگان فرانسه فضیح گفت :

- آلو ز ۳ ضعف کرده ما دیگر با خواهیم پرداخت و درست یک ساعت دیگر نتیجه را بشما خواهیم گفت شنیدید ؟
و چون پاسخ مساعدی شنید طبق معمول مکالمه را با جمله « ز ۳ درود میفرستم » تمام کرد .

بعد کاغذ و گوشی را روی میز گذاشت . بله بشد چرخی خورده نهاد پیروزمندانه به فریدا افکند و طبق دستور قبلی روی صندلی پهلوی خانمش نشست و در آنجا دستهای را زیر چانه زده ب نقطه نامعلومی خیره شد .

در این موقع مرد خونسردیکه قبلا از او نام بر دیم باشه قد کناره میز را پیموده به اسیر خود که خیره خیره او را نهاد میکرد . نزدیک شده با آرامش تمام گفت :

- فریدا ز ۳ من کلمان مامور مخصوص هستم و در مورد شنیدن

حرفهای شما و اتخاذ هر نوع تضمیمیکه مناسب باشد، بینم اختیار تام و تحلیم دارم بنابراین شروع بیاز جوئی میکنم. قبل از باشد سکویم که بعید نیست که جوابهای شما شمارا از مرک بر هاند ولی ضمناً قبل از باز جوئی بعضی حقایق را بایستی برای شما شرح دهم زیرا این چیزها شما را در انتخاب یکی از دو راه یعنی حرف زدن و زنده ماندن یا خاموش ماندن و مردن راهنمایی خواهد کرد.

چشمان در خشان دختر جوان حالت انتظاری آمیخته با نخوت و آرامش بدون تظاهر انشان داده نابت میگردند که صاحب این چشمها بشری شجاع است و اینقدر بخود اعتماد دارد که اتخاذ تضمیم در مورد آنیه خود را بلحظه آخر و تشخیص قطعی موقعیت میتو کول مینماید.

کلمان که بنوبه خود خونسردی و متأنث را دائماً حفظ میگرد پس از مختصر سکوتی بدون اینکه کوچکشیم اتفاقی از خشونت یا استهزا در کلمات یا آهانک صدایش ظاهر شود ادامه سخن داده لافت:

- «شما حق داشتید که نسبت بسروان سارلات مظلومون باشید زیرا او محل پست فرستنده شمارا که نف کرد و او عمارت را باساکینش مفترض شد و هم اوست که بپدر و مادر ساختگی شماتامین داده و ما له در اینجا هستیم جز تعقیب کارهای او عملی انجام نداده ایم.

- «من میتوانستم شمارا بمحض ورود دستگیر کنم ولی دیدم بهتر است شمارا آزاد گذاشته فرصت تنظیم گزارشی را که باید بدھید بشما بدهم و همین آلان که مأمورین من شمارا گرفتند کاغذ از دستگان

افتاد و من آنرا برداشتمن والسانه در جب من است و ستوان ورنویل
(اشاره بافسر مخابرات) در ظرف چند دقیقه بکمال دفتر کلید رمزشما
آنرا کشف خواهد کرد.

زیرا آقا و خانم نارشان فلاش از سالها قبل مراقب اعمال شما که
رئیس سختگیری برای آنها بوده اید هستند و در حقیقت جاسوسی جاسوسه
دیگری را می کردند و محل دفتر رمز و کشوهای مخفی و اسناد محروم
شمارا میدانستند و تمام آنها را در اختیار سروان سارلات گذاشتند که
او هم پس از یک عکس برداری سریع مجددآ آنها را بجای خود گداشت
تا موقع شما جلوی چشم خودتان محلوم شوید »
مامور ساخت شد.

از سیمهای فریدا بهیچوجه احساساتی ظاهر نشد چشمانش
بیحر کت ولبانش بسته باقی ماند . . .
کلمان با همان آهنگ ادامه داد :
حالا گزارشی را که بجای گزارش شما مخابره شده برایتان
میخوایند . . .

بعد اشاره گردوستوان ورنویل کاغ زیرا که ناشان فلاش روی
میز گذاشته بود برداشته پشت و رو کرد و خواند :
« ستاد کل ارتش و شورای عالی جنگ در یک محله زیرزمینی
در فلات شارلان تزدیک بور بول قرارداد .

روحیه فرانسویان از لحاظ جنگی و امور کشوری بسیار خوب و
قوی وحدت کاملی ذرهه جا برقرار است همه داوطلبانه درسازمانهای
کار و حمله شرکت نیکنند و اطمینان کامل دارند که با کمال

متفقین خود یعنی ملتهاي بزرگ و مقتدر دنيا پير و زمند خواهند شد. »

سکوت حکمران شد و فريدا که ديگر نمیتوانست احساسات خود را مخفی کند واز کلیه اعضا، صورت و حالت چشمانش تاثر شدیدي ظاهر بود غفلتاً با صدای لرزاني زير لب گفت :

- اه؛ بجز وضع جغرافياي ستدسر فرماندهي ارتش و هيئت دولت خودتان که عوضي نشافي داديد و من میخواستم محل صحيح آن را مخابره ننم تمام آنهائي که شما مخابره کرديد همان هايست که من میخواستم گزارش کنم. افسوس که حقiqت مطلب هم همین است و من تاکنون حقائق را از رؤسایim مکتوب نداشت و بعد هم هر گز نخواهم داشت من

در اينجا صحبت خودرا قطع کرده لحظه بحالت تفکير و تردید فرورفت و بعد غفلتاً سر خودرا باگرور قابل تحسيني تکان داده گفت :

شما میخواهيد که من حرف بزنم؟ باشد؟ شما بمن پيشنهاد معامله میکنيد؟ ممکن است! اما من نسبت بحق ديگران خيانت نخواهم کرد. من دختری هستم که فطرتا و اخلاقنا پاکم و مدت پنجسال با مقابله دائمي با خطر بکشورم خدمت کرده ام؛ بالمان، با تمام قوا و با فداکاری مطلق.

بنابراین رقتاري که شایسته من است بامن بگنيد دستهايم را باز گنيد دست بروي من بلند نکنيد. اگر مرا تير باران هشم بگنيد بزانو در نخواهم آمد و اجازه نخواهم داد چشمانم را بپندید مگر

اینکه بزور با من رفتار کنید اینجا هم کلمه سخن نخواهم گفت مگر
اینکه

کلمان که در مقابل نخوت و اراده قابل تحسین ایندختر غیر
عادی مبهوت شده بود علی رغم تصمیم خود بظیب خاطر گفت :

- موافقم.

یکی از پسرانها که اطراط فریدا را گرفته بودند دستبند را
باز گردید و هردو او را رها کردند و لینا در حالیکه کلمان و ستوان
و زدوسه هنر بازدش و شش هفت نفر پاسبان متوجه او بودند دستها
با بلند گردیده با نرمی و چالاگی چند حرکت ورزشی کرد تا جریان
خون در بدنش منظم شود.

یقه پیراهنش که تائز دیکی کمر باز بود اندام مناسب و گوشت
آلوش را که نیمی از آن در لباس قالب گیری شده بود نمایان
نمیساخت. لینا تغییر محل نداد. حتی پاهایش، هم حرکتی نکردند ولی
نیمیه و سرش را بر گردانده بطرف نارشانفلاش و خانمش که مبهوتانه
از آنطیرف میز او را مینگریستند چرخید. بعد گمی بجلو خم شده
با صدای بهم و خشنی گفت:

- قبل از اینکه معلوم شود که من زندگی را انتخاب کرده با
هر کجا را ترجیح میدهم از آنکه مأمور اجازه مینخواهم که بشما دو نفر
آنچه را که من نسبت بشما فکر میکنم، آنچه را که سروان سارلات
در هر کجا که باشد نسبت بشما میاندیشد و نظریات این مأمور
فرانسوی، این افسر فرانسوی و تمام این بازرسان و پابنان فرانسوی
را نسبت بشما اظهار کنم:

آقای نارشانفلاش، خانم نارشانفلاش شما اشخاص خائن

نجیبی هستید ، شما نفرت آور و بیغیر تند ، شما دارانی ارواح فاسد هستید . ایندفعه هم ممکن است آلمان عزیز و بزرگ من مغلوب شود اما باز مثل همیشه در راه سرنوشت پیروزمندانه خود به پیشروی ادامه خواهد داد . پیروزی آلمان را با شهامت تر خواهد کرد و شکست بدون آنکه او را بزمیں زندسخت تر و محکمتر خواهد نمود و این بار نیز برخاسته کمر راست خواهد کرد .

اما خیانت و بیغیرتی شما فراموش نخواهد شد و صدایها ملیون ارواح آلمانی بشما لعنت خواهند فرستاد . بشما ؟ آقا بو خانم نارشان فلاش

سپس با فریاد و حشت آوری گفت :

- نه ؟ نه ؟ سرهار اپایین بیفکنید . چشمها را آفر و نبندید تو شخصوک ها بن نگاه کنید . بن نگاه کنید .

زن و مرد سالخورده بالندام سست خود مثل آنکه در معرض جریان برق واقع شده باشد شروع بلر زیدن کرده باگردنهای افرادخته از جای برخاستند . چشمهای از حدقه در آمدۀ آنان تحت تأثیر نگاههای مخفوف فریدا خیره و بیحرکت مانده بودند .

فریاد فریدا مجدداً بلند شد :

- آی بیغیر تها ؟ حالاً موضوع را میفهمید، میترسید ؟ ها ، میترسید ؟

بله ، بله ، من شمار امیکشم !

ومتعاقب این فریاد که نوأم با یک حر دت سریع بود صدای احتراق دو گاوله گوش رسید . تمام این جریانات بقدرتی سریع اتفاق افتاد که در بظر حاضرین مثل یک شراره آنی نمود کرد .

کلامان که متوجه جریان بود از جا پرید اما خیلی دیر بود .

فریدا که دست چپش را بمیز تکیه داده و بروی آن خم شده بود در همان
حینی له مشغول حرف زدن بود باخر کتی کاملاً طبیعی دست راستش
را پهلوی کمر و دانش آویخته با یک حرکت بزرگ دامن پیراهن برده و
طپانچه سیاه رنگی بیرون کشیده بود . بعد باز ورار است کرده بادو تیر
پشت سر هم وسط پیشانی نارشان فلاش وزنش را هدف ساخته بود .
بنابراین خیز کلمان و حرکت دستها یاش که میخواستند مانع فریدا

شونا نیم ثانیه دیر شده بود .

پیراهن دختر جوان پاره شد . تن نرم و درزیده اش از میان دستهای
کلمان لغزیده در گوشہ پشت بدیوار داده دستش را بلند کرده با صدای
واضنخی گفت .

نهام شما دشمن هستید !

سه صدای احتراق پشت هم شنیده شد .

افسر ناله کرده سرنگون شد .

یکی از پاسیانان ناسراخی گفته از پادر آمد و پاسیان دیگر به پشت
بروی مبلی افتاده باهم در غصیدند .
احتراق رعد آسای طپانچه خود کار کلمان صحنه را عوض
کرد .

فریدا نلو تلو خوران بزانو در آمد و اسلحه از دستش رها شده
با صدایی که شبیه باه عمیقی بود گفت : آه
و در حین بزانو در آمدن هر دو دستش را بروی پهلوی چپ
نهاده فشار میاورد .

کلمان میدیا ، که از لای انگشتانش خون جاری است . سپس متوجه
شد که لیلا صورت زیبای خود را بلند کرده بطرف او چرخانید

چشم‌مانش مخدوم و قیافه اش خزان بود لبهاي قشنگش که ماتیک کمی
داشت نیمه باز بود وزمرة از آن خارج میشد:

آلمان؛ آلمان؛ بالای همه (سرودمهیج آلمانهای نازی)

ولی کم کم چشم‌هایش بر دشت لبانش بسته شد و قامتش از پهلوی
چپ بروی فرش اطاق افتاد.



چهار ساعت بعد لو دیک کلمان مأمور مخصوص از درب قدیمی
وزارت تجنیک که بکوچه سنت دمینیک باز میشد خارج گردید. منزلش
در همان حوالی یعنی در کوچه بور گئی بود.
کلمان زن و بچه نداشت و مثل یکنفر مرتاب زندگی میکرد
خواهر رضاعیش که زن دهاتی کم حرف و یعنیت مهر بانی بود
خدمات او را بانهایت فداکاری انجام میداد.
در طبقه سوم یکی از عمارتهای قدیمی که حیاط و سیعی داشت
و دیوارهای کوتاهش مشرف بباغ زیبائی بود سه اطاق در اختیار داشت.
وقتیکه آفتاب روز شنبه اول ژوئیه سر درختهای کهنسال باغ را بر نک
طلائی درآورد کلمان یک فنجان قهوه و یک قطعه نان شب مانده که
صبحانه معمولی او بود صرف نموده داخل اطاق خواب که ضمانت
کتابخانه او هم بود شد.

هوا گرم بود. کلمان تمام لباسهایش را در آورد کفش را حتی
پوشید و قطیفه حمامی بخود پیچیده بهمانوضع پشت میزی که پوشیده
از کتب و پروندهای مختلفی بود نشست. یکدسته کاغذ رقعه برداشت و

با قلم خود نویسنده تندی مشغول نوشتن شد.

کهند مفصلی نوشت که باین ترتیب ختم میشد:

((دوست عزیز؛ تقدیر چنین بود و من چاره دیگری نداشتم .

((من بهیچوجه خود را مسئول سه قتلی که او مر تکب شد، نمیدانم

((زیرا وقتیکه او از اطاق کارش به نهار خوری رفت من از حمام وارد

((اطاق کارشده بسرعت ولی بانهايت دقت كيف سفر و كيف دستيش

((را کاوش کردم و در كيف دستيش يك طپانچه کوچك يافتم که مجددا

((سرجايis کذاشت زيرا مطمئن بودم که حتى فرصت باز کردن

((كيف و بوداشتن اسلحه را باو نخواهم داد .

((باین ترتیب من اغفال گردیدم زیرا او را خلعم سلاح شده تصور

((میگردم ، چه کسی میتوانست گمان کند که این دختر مخفوف قابل

((بیستش ، آری دوست عزیز مقبل پرستش ، طپانچه دیگری که جلدش

((را بوسیله دو بنده چرمی بران راست خود کمی بالای زانو بسته ،

((با خود داشته باشد .

((من او را کشتم چون چاره دیگری نداشتمن ولی اینکارهم

((خیلی دیگر انجام شد زیرا در ظرف ... دقیقه سه نفر از کارمندان مرآ

((کشته بود . بلی من او را کشتم ، ولی باید بگویم که قبل از این بهیچوجه

((حسن نکرده و نفهمیده بودم که جنک چه وظائف مخفوف و در دنا کی

((را بساخته جمیل کرده است .

((باری من آلوده شدن بقتل فریدا ز ۳ را بمراقب بهتر از این

((نمیدانم که تصوون کنم او بـا تسليم میشد زیرا من از اشخاصی هستم که

((تلحیحیف بزرگ و نیرومندی نداشته باشند لذت و هیجان مبارزه را

((درک نمیکنند))

فصل هشتم

هفتاد و نهمین روز

نامه که قبلاً نام بر دیم برای سروان سارلات نوشته شده بود و کلمان آن را بستوان لو کاشامپیون Lucas Champion که بجای ستوان منفرید مقتول تعیین شده بود سپرد.

این افسر بادرجه داران و سربازانی که برای تکمیل عده گروهان پیاده نظام مستعمراتی معین شده بودند اعزام میشد، این عده در هوایما های حمل و نقل جا گرفته بمعیت هوایما های شکاری ساعت ۱۰ روز اول ژوئیه از بورژه Bourget پرواز کردند.

فروندگاه و ساختمان های بورژه که در حمله هوایی شب ۲۵ ژوئن آسیب بسیار مختصری دیده بود اکنون بیش از پیش بوسیله تعداد فوق العاده زیادی از جدید ترین توپهای ضد هوایی محافظت میشد و افسران و کارمندان مر بو طه از دقیقه اول شروع جنگ نهایت فعالیت را بکار میبردند.

مسافرت هوایی بدون هیچگونه حادثه بیان رسید و حتی یک هوایی دشمن هم ظاهر نشد.

در فرودگاه کشوری مولهوز که از چهارده روز قبل بفرودگاه نظامی مبدل شده بود فرود آمدند.

کامیونهای سرپوشیده در فرودگاه حاضر بودند و افسرو افراد درو هان مستقل پیاده نظام مستعمراتی را به قسمت مر بو طه که پس از تخریب پلهای بال در منطقه جنوبی خط مازینور احت باش کرده بودند رسانیدند.

در دفتر فرماندهی دز اصلی ستوان شامپیون در حضور سرهنگ
کاباروس نامه کلمان را بسروان سارلات داد و سروان نامه را در جیب
نیمته خدمتش گذاشته گفت :

متشرکرم، همین آلان، فعلاً برویم بیرون تامن بافراد دسته‌یکم
فرمانده تازه و بهمه افراد رفقای جدیدشان را معرفی کنم.
تشریفات معرفی با نهایت سادگی و بسیار مختصر آنطور که شایسته
و ضعف نظامی است یعنی در عین حال باملایمت و خشونت در محوطه
بیلرخت حوزه ۱ منطقه انجام شد. سرهنگ کاباروس با سه فرمانده
گردانش نیز حاضر بودند.

بعد در دو پناهگاه دز اصلی اجتماع کرده افسران در یکی و
سربان در پناهگاه دیگر بتفسیر و نقل آخرین اخبار جنگ که ستوان
شامپیون نقل کرده بود و سخنرانی ژنرال دو پوی - لکاکه بافتحار
ستوان منفرد ایراد شده و همچنین اخبار روز نامه‌یکه سربازان با خود
آورده بودند مشغول شدند.

از ساعت بیست روز چهارشنبه ۲۸ ذوئن بعد نیروهای عظیم
مهاجم آلمان - ایتالیا در بلژیک و در نقاط دیگر کار مهمی صورت نداده
بودند و عملت پیشرفت آنها نزد این جبهه هم اول بسبب تفوق مافوق
تصور عده و اسلحه نیروهای آلمانی که از هلند اشغال شده و لمبورک
و ماستریکت Maestricht به بلژیک سرازیر میشدند بود نسبت به
ارتش بلژیک که کمک مختصری از قسمتهای مختلفه ارتش هلند بدان
ملحق شده بود و دوم عملت تاخیر استمداد دولت بلژیک از انگلیس و
فرانسه بود.

گرچه این کمک خود بخود انجام گرفت ولی این ملت بیطرف

میباشدی روز ۲۵ ژوئن دسماً چنین استعداد منطقی را بنماید.
در نتیجه لیز و نامور را دور زده و محاصره کردند. آنورس
و بروکسل در معرض تهدید و محاصره قرار گرفت. ظهر روز سی ام
ژوئن ستونهای آلمانی بمنطقه ماین دینان و نیول و شارلزوا
(Charleroi) رسیده بمنظور اینکه نفسی تازه کرده و ضنا نیرو
های عظیم تازه نفس تقویتی با آنها ملحق شوند مستقر شدند در حقیقت
این محل نقطه مرکزی محور تلاش ولولای نیروها گردید. این عمل در
اوت ۱۹۱۴ نیز انجام شده بود.

سر هنک کاباروس در این مورد میگفت:

- ولی موضوع بهمین جا ختم نخواهد شد. سپاههای نیرومند
فرانسه و انگلیس بن استند Ostend و مونز Mons
بسرعت در حرکتند و از لحاظ توپخانه و نیروی هوایی اگر بر دشمن
پرتری نداشته باشند لااقل با او برابرند زیرا آلمانها در جبهه های
لهستان در فتاری زیادی دارند و مجبورند قسمت عمده نیروهای خود
را در آنجا نگهدارند بنابراین جنک جدید شارلر و امنزله انتقام چنگی
است که ۱۹۱۴ در همان محل اتفاق افتاد.

این عقیده با موافقت عمومی مواجه شد زیرا نظر دلیل افسران
چنین بود و حتی افرادهم با این موضوع ایمان قطعی داشتند.
در سایر میدانهای نبرد اروپا آلمانها سر کوب میشدند.
ایتالیائیها با وجود تفوق هوایی که داشتند در همه جا بتدریج از شدت
حملات خود کاسته و حتی زمینهای اشغال شده را از دست میدادند.
ترکها و بلغارها سرگرم زد و خورد خونینی بودند ولی تسلط
ترکها کاملاً آشکار بود.

هندری هنوز در پیوستن بمتقین مردد بود ولی نیروهای خود را در جبهه آستان متصرف نمود و طبق اخبار تائید نشده به نیروهای رومانی اجازه داده بود که از خاک او عبور کرده برای الحاق به قوای لهستان و مقابله با آنها به اسلواکی بروند. در مناطقی که سابقاً جزء اتریش بود یک انقلاب وسیع ضد آلمانی مخفیانه در چریسان بود.

سروان سارلات از این مطالب نتیجه میگرفت که:

- بنابراین نتیجه نهائی بضرر متفقین نخواهد بود و من ...
- صدای مشخص و نافذی حرف سارلات را قطع نمود؛ این صدا از یک تنفس تو ان عضو پست فرماندهی بود که در آستانه یکی از دربهای پناهگاه استاده میگفت:

ـ جناب سرهنگ؛ از لشکر میخواهند باشما صحبت کنند.
ده دقیقه بعد در تمام منطقه جنوبی همه مشغول تهیه جنک بودند.

از لشکر اطلاع رسیده بود که یک عدد از سربازان آلمانی که به لباس دهقانان پیر در آمده بودند در جنگل ها گنو همظنو واقع شده و مورد بازجویی قرار گرفته و بالاخره پرده از کارشان برداشته شده و زندانی گردیده اند. این سربازان اظهار داشته بودند ده عدد های مختلفی از خط زیگفرید بطری خاصی تجهیز شده و بمنزله اینجا نامعلومی که شب آتیه صورت خواهد گرفت آماده شده اند و مأموریت آنها علاوه بر یافتن نقاط ضعیف خط مازینو مخصوصاً در جبهه ساروزاویه لوتر بزرگ - ها گنو دیدوری عده های آلمانی است که به نقاط قابل نفوذ خط مازینو حمله خواهند کرد.

البته آلمانها میدانستند که این عمل مستلزم دادن تلفات خونیشی است ولی ضمنا سه چهار حوزه دفاعی خط مازینو را بهم زده در محاصره میانداخت و خشی میکرد.

با تمام دقیکه در بازجوئی از اسیران آلمانی بعمل آمد و هر چقدر آنها را تهدید بمراک نموده تطمیع کردند نتوانستند بفهمند که دستجات و هاجم آلمانی مجهز بتوپ مخرب جاذید الاختراع خواهند بود یا نه.

بنظر میر سید که اسیران اینموضع را نمیدانند زیرا کلیه مطالبی را که میدانستند مطابق حقیقت اظهار میکردند.

منطقه جنوبی له تابع موله و زو تحت فرماندهی سرهنگ کا باروس بود تا منطقه شمالی که تابع ساورن ها گنو بوده سرهنگ تیبو بر آن فرماندهی میکرد صد و پنجاه و پنج کیلومتر مسافت داشت و جاده های عمومی شماره ۶۶ و ۴۲۲ و ۸۳ و ۶۸ ایندو منطقه را به هم متصل می کرد.

سروان سازلات که اجازه داشت که بجز در موقع ارجاع ماموریتی با گروهان خود بهز جا که میخواهد برود و بعلاوه فعالسه روز استراحت رسمی داشت سرهنگ کا باروس گفت:

- برادر جان من و نفراتم سروز را مت باش داریم که میتوانیم بعیل خود هر چه میخواهیم بگنیم. در اینجا فعلایشما حمله نخواهد شد در صورتیکه دوست شما سرهنگ تیبو در منطقه شمالی در معرض حمله است و تا کنون هم از پانزده گلوه مخوف صدمه زیادی کشیده است.

بنابراین من پیش او میروم.

- برو جانم . . برو .

کامیونها طار زیر درختان جنگل ایستاده بودند.
 سروان سارلات نفرات درو هان خود را در شش کامیون جا داد
 که با تمام اسلحه و وسایل خود کاملاً در اختیار او باشند.
 کامیونها برآه افتادند. یک از ابه شکاری که علامت ستادار تشدید داشت
 و دو نفر افسر تیپ مولهوز در آن نشسته بودند نیز به مرأهی ستون
 کامیونی حرکت کرد.
 مأموریت این افسران گشودن راه برای بور کاعیونهای گروهان
 سروان سارلات بود.

دشمن به چوچه باین جاده ها کاری نداشت و حتی یک خمپاره یا
 بمب با آنها اصابت نکرده بودند تنها این قسمت بلکه کلیه آلzas نیز
 بهمین ترتیب از حمله و خرابی معاف شده به دزیر آلمان مادر مستی و غرور
 و تج مطمئن بودند که آلzas را پس خواهند گرفت.
 بنابراین میخواستند افتخار این را داشته باشند که تمام آنرا صحیح
 و سالم بدمست بیاورند بدون اینکه یک جاده خراب یا یک خانه ویران یا یک
 فرد غیرنظم امی در این منطقه کشته شده باشد.

غروب آفتاب سروان سارلات در پشت خطوط جبهه مازینو در
 منطقه شمالی بزمین جسته فریاد کرد:

— زنده باد غرور بیهوده آلمان که بمال جازه داد صد پنجاه و پنج
 کیلو متر را بسلامت و سرعت زمان صلح پیدا نیم.
 سرهنگ تیپو شخصاً سروان سارلات را میشناخت. او را
 با گرمی تمام پذیرفته در آغوش گرفت اما صحبت های خصوصی بزودی
 تمام شد.

سروان سارلات که در راه بگمک نقشه منطقه شمالی ذهلیزی را که رود رن و شعبات مختلف آن شیارهای متعددی در آن ایجاد کرده بودند بررسی کرده وضعیت دروز نهیم و پل آنرا که هنوز صدمه ندیده بود و همچنین حوزه لیختنی خطر زیگفرید را بخاطر سپرده بود از برج دیدگاه دژ اصلی بالا رفت، یک خمپاره دشمن قسمتی از این دیدگاه را خراب کرده بود.

سرهنگ تیبو در آخرین روشنایی غروب مشخصات ناجیه را برای سروان شرح داد و او پس از دادن دستورات روشن و مختصه‌ی فرمان تفرقه داد. افراد بسرعت جن‌شروع به پیشروی کردند و بطوری در اختفاء خود ماهر بودند که مثل اشباحی بمنظار می‌آمدند.

* * *

شب بعد یعنی شب سوم ژوئیه تمام فرانسه وارو با بلکه تمام دنیاهم میدانستند که حملات نامعلوم آلمانی‌ها که خط زیگفرید مبدأ آن بوده بهیچو جهشکافی در خط ماژینو ایجاد نکرده است.

توپخانه سنگین نیز در این حملات شرکت کرده و در مدتی کمتر از یک ساعت بالغ بر یکصد و پنجاه گلوه نافذ (از نوع گلوه‌های مهیب کذاشی) بر روی منطقه شمالی ها گنو و منطقه سنت آولد - Saint - Avold تیراندازی شده بود.

با اطلاع از این موضوع که هر اراده توپ از این نوع یعنی از ۱۵ گلوه نمی‌تواند تیراندازی نماید ثابت می‌شود که پنج اراده توپ در آنجا و پنج اراده دیگر در اینجا مشغول کار بوده است.

این مرمیات مهیب خیلی خرابی و تلفات وارد کردند اما موفق به ویران کردن تمام پناهگاه‌ها و برجها و تمام مواضع توپهای سریع-

الانتقال و مسلسل‌ها نشدنند.

پادگانهای این دو منطقه از لحاظ پیاده نظام و توپخانه بسیار عالی و قابل تمجید بودند و بنحو احسن دفاع شدند.

در هیچ نقطه‌نیروهای مهاجم نتوانستند از خطوط طبیبه عبور کنند و حتی بندرت توانستند سلامت به مواضع خود مراجعت کنند.

اما در این طرف حمله مقابله بسیار شدیدی اجرا شد. بطور کلی فرانسویان در خاور فور باخ واقعه در شمال سنت آولد یعنی در حوزه فولکلینگن Volklingen خط زیگفرید متوقف شده تلفات سنگینی دارند.

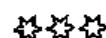
با این ترتیب با این عملیات معلوم شد که حتی با حمله فداکارانه جنگجویان طرفین، نه زیگفرید میتوانند مازینورا بگشایند و نه مازینو قادر بسلط بر زیگفرید خواهد بود.

فقط در این کشمکش دو جانبی دستگاههای استحکاماتی تیجه محلی دوچکی عاید فرانسه شد.

سروان سارلات بكمک قایقهایی که بادست جات چوب تهیه کرده بود با گروهان خود از رود رن در بناء بل در روز نهم عبور کرده یک گروهان مهاجم آلمانی را از پا در آورد بعد از آنجا بر شته استحکامات گرولز بوم واقع در جنوب لیختنیو حمله کرده آنها را بتصرف در آورده نیمی از افراد پادگان آنجارا که جان بسلامت برده بودند دستگیر کرد و پس از مین گذاری در نقاط مختلف این گره استحکاماتی که پیش - آمدگی گرولز بوم را تشکیل میداد عقب فشینی کرد. پسندیقه بعد در اثر انفجار این مینهای مخصوص کلیه این استحکامات باخاک یکسان شد.

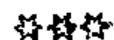
سپس بدون معطملی سارلات فاتح و نفر اتش با اجرای عین این عملیات از پل دروز نهیم عبور کردند، این پل هم پشت سر آنها بهوا پرتاب شد.

این گروهان در مراجعت ۸۰ نفر افسر و سر باز آلمانی با خود داشت ولی بقدرتی عملیات خود را با مهارت و چالاکی انجام داده بود که حتی یک نفر تلفات نداشت. بعضی از افراد مختصر امجزه شده بودند. ستوان داودران راستش زخم برداشته بود و انفجار یک نارنجک گوش چپ سروان سارلات را مثل اینکه با تیغ بریده باشند بکلی از بین برده بود.



روز شنبه اول ژوئیه که هفتمین روز شروع جنگ بود باین ترتیب خاتمه یافت.

تا اینجا هنوز جنگهای دریائی شروع نشده بود. محور رم بر لین بجز در هلنند و بلژیک عملیات افتخار آمیزی انجام نداده در عوض ضربات سختی را تحمل نموده بود مثلاً لطعمه بال - بلفرت.



حالا دیگر جنگهای هوایی و بمبارانهای بیحد و حسابی بوقوع میپیوست که منظور از آن ویرانی و تخریب روحیه بود اما تیجه عکس میداد. این منظره بجای آنکه اعصاب بینندگان را ضعیف کرده از کار بیندازد بر تهود آنان میافزود.

عمل تخریب نیز هیچگاه دقیق نبود و بهدهای حساس آسیبی وارد نمیآورد.

بمبارانها باعث قتل زن و مرد، کوچک و بزرگ میشد. ماشینهای را

خرد میکرد، خانه هارامیکویید، کارخانه هارآتش میزد، راههای آهن را قطع و ویران مینمود اما بهیچوجه مانع از ابراز عکس العمل نمیشد و پیروزی دشمن را تامین نمیکرد.

این بار هم مثل دفعه گذشته، مثل سابق و مانند همیشه نتیجه قطعی بعمل توده‌های پیاده نظامی که بظور مناسبی بوسیله توپخانه قوی و فراوان پشتیبانی شوند بستگی داشت بنا بر این تفوق هوائی اولیه آلمان و ایتالیا فقط برای تامین عناصر مقاومت در پشت سدیکه از یک طرف خط مازینو و از طرف دیگر خط زیگفرید بوجود آورده بود کفايت میکرد و هیچگونه نتیجه قطعی و نهایی در بر نداشت.

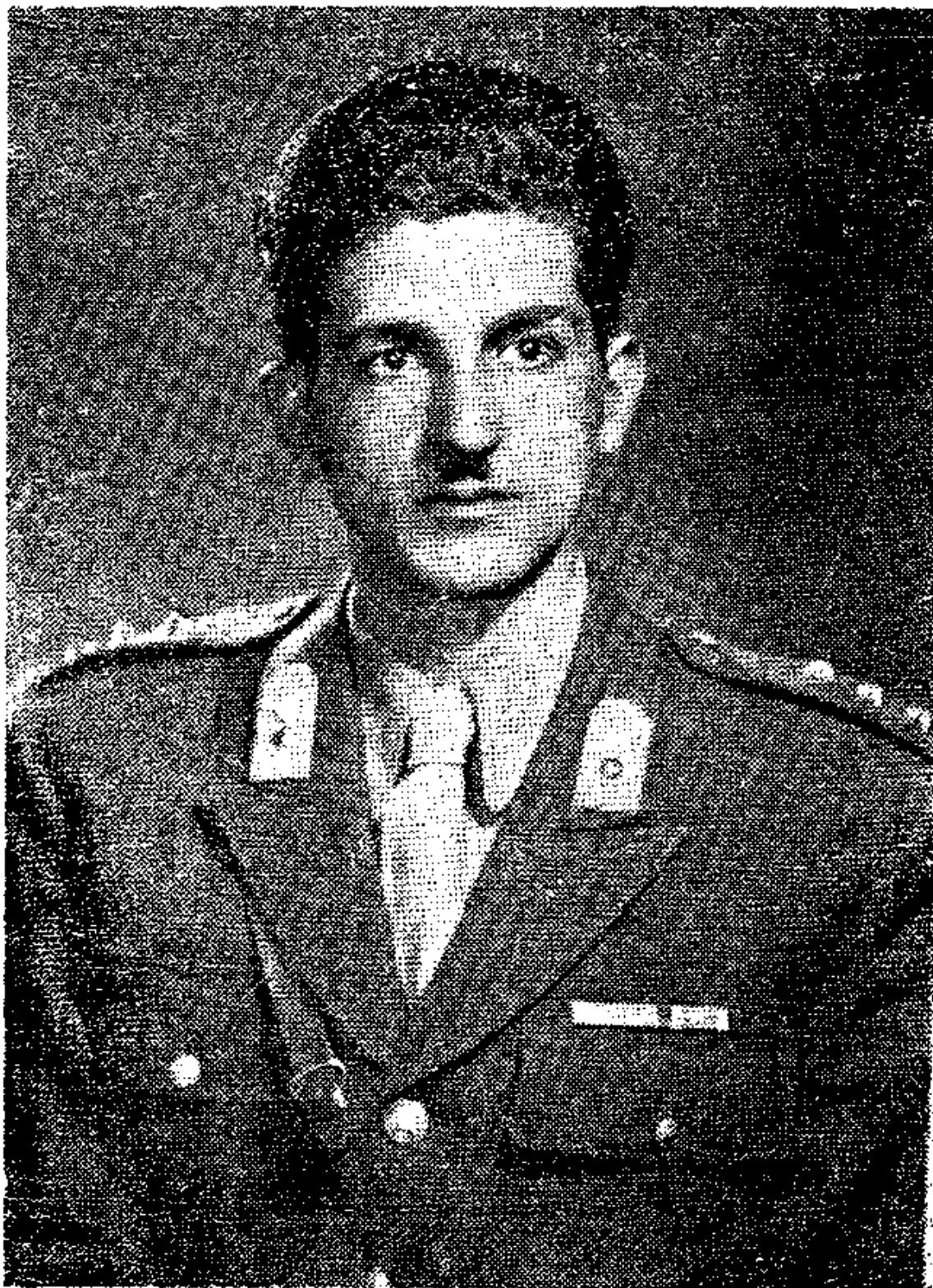
ناران

بز و دی

بیو گرافی تیمسار آن ارتش شاهنشاهی

قلم: سروان پیاده امیر مهندوی

طبع و منتشر خواهد شد



سروان پاده امیر دهدوی

۱۳۲۸